

صفحات شمال افغانستان در فاصله بين

طرح و تحقق برنامهء خروج ارتش سرخ

از اين کشور

اسدالله ولوالجی

Ketabton.com

بیت کتابخانه و مستند سازی
تعمیراتی

باران
پهلو
۱۹-۱۱-۲۰۰۱

صفحات شمال افغانستان در فاصله بین

طرح و تحقق برنامهء خروج ارتش سرخ

از این کشور



اسدالله ولوالجی



شناسنامه

نام کتاب : صفحات شمال افغانستان در فاصله بین طرح
و تحقق برنامهء خروج ارتش سرخ از این کشور

نویسنده: اسدالله ولوالجی

ناشر: اداره نشراتی گلستان

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۰ خورشیدی



حق چاپ محفوظ است

بسم الله الرحمن الرحيم

تدابیر تدافعی حاکمیت دکتور نجیب الله در صفحات شمال افغانستان قبل از خروج قوای نظامی اتحاد شوروی از این کشور

پس از اینکه دستگاه رهبری اتحاد شوروی طرح خروج قوای نظامی این کشور از افغانستان را اعلان داشته و در راه تحقق آن قدم گذاشت. حاکمیت دکتور نجیب الله در مشوره با مشاورین روسی خویش، تدابیر تدافعی ذیل را در صفحات شمال کشور رویدست گرفت.

۱ - تاسیس «اداره امور اقتصادی و اجتماعی زون شمال» به ریاست نجیب الله مسیر در شهر مزار شریف.

۲ - اکمالات لوژستیکی و تسلیحاتی ولایت بدخشان.

۳ - به نظم در آوردن گروههای مسلح «سازا» در چوکات قطعات قومی وزارت داخله

۴ - ارتقا و انکشاف تشکیل واحد های نظامی «سفا» در ولایت بدخشان

۵ - ایجاد آمریت اوپراتیفی زون شمال در تحت اداره محمد جمعه اچک.

۶ - ایجاد فرقه ۵۳ به قوماندانی جگرن عبدالرشید دوستم.

۷ - ایجاد فرقه ۸۰ به قوماندانی سید جعفر نادری.

۸ - ایجاد لوی ۷۰ حیرتان به قوماندانی جنرال مومن اندرابی.

۱ - تاسیس اداره امور اقتصادی و اجتماعی زون شمال:

همینکه دکتور نجیب الله با ابراز موافقت به باز گشت قوای نظامی اتحاد شوروی از کشور خویش، اعتماد رهبری آنرا بدست آورده و جای بېرک کارمل را در اداره امور افغانستان به خود اختصاص داد. جانب شوروی آماده

گردید، تا از طریق تهیه مواد لوژستیک و نظامی به دولت افغانستان، حاکمیت وی را مورد حمایت قرار دهد. بناً، ضرورت افتاد تا جهت نظم دهی به جریان تسلیم گیری، ذخیره و توزیع مواد مذکور، دفتری بنام «اداره امور اقتصادی و اجتماعی زون شمال» (۱) به ریاست نجیب الله مسیر در موقوف معاون صدر اعظم افغانستان در شهر مزار شریف ایجاد شده و به کار خود ادامه داد. مقر این اداره در هتل مزار قرار داشت. دکتور حیدری به صفت معاون و معین های چند وزارتخانه به صفت اعضای آن تعیین گردیدند. همزمان با آن، جنرال محمد رفیع که مسؤلیت جلب و حضار در صفحات شمال را به عهده داشت، از چگونگی پیشرفت کار اداره، موصوف نظارت کرده و امور انتقال مواد مورد ضرورت موسسات ملکی و نظامی پایتخت کشور را نظم می بخشید.

همچنان، در حالی که پروسه انتقال کالا های کمکی اتحاد شوروی به بندر حیرتان با سر و صدای زیادی تحقق می یافت، تشکیل پوهنتون بلخ، پوهنچی طب بلخ و حریمی شونچی در شهر مزار شریف به پا افتاده و علاوه بر بیز های اکمالاتی اردو، خاوندوی و امنیت دولتی در بندر حیرتان يك بیز دیگر بنام بیز تجارتی نیز ایجاد شد.

از آنجایی که مراسم افتتاح و به کار اندازی این همه ادارات جدید در ولایت بلخ ایجاب رفت و برگشت مقامات بلند پایه، دولتی به ولایت مذکور را می کرد، بنابر آن، سلطان علی کشتمند صدر اعظم افغانستان و يك عده از وزرای دولت وقت زیادتر در شهر مزار شریف مصروف شده و این برنامه را با جدیتی انجام می دادند، که در اثر آن ناظرین سیاسی پنداشتند که رهبری افغانستان می خواهد تا در صورت اضطراری گردیدن وضع در کابل، از شهر

(۱) در صفحه ۳۲ کتاب فقیر محمد ودان تحت عنوان «دشنه های سرخ» بنام «کمینه اجرائیه ولایات شمال» آمده است.

مزار شریف به صفت پایتخت دوم افغانستان استفاده کند. ادارهء موصوف که با چنین شور و هیجان اداری فعال شده بود، پس از تقرر دکتور محمد حسن شرق به جای سلطان علی کشتمند به صفت صدر اعظم افغانستان، لغو گردیده و از کار انداخته شد.

II - اکمالات لوزستیکى و تسلیحاتى ولایت بدخشان!

ولایت بدخشان که بخاطر قوار داشتن خود در دور افتاده ترین بخش شمالشرقی افغانستان با مشکلات اکمالاتی از طریق خطوط زمینی مواجه بود، مواد مورد ضرورت قطعات نظامی آن عمدتاً از طریق هوا و گاهگاهی هم توسط قطار های نظامی شوروی با استفاده از خط مواصلاتی پلخمری فیض آباد و کندز فیض آباد انتقال داده می شد. ولی این عملیه تدارکاتی که در اوایل ماه اسد سال ۱۳۶۶ آغاز گردید، یکی از استثنایی ترین عملیه به حساب آمده و در آن قوای نظامی مستقر در میدان هوایی کندز اتحاد شوروی و فرقه ۲۰ پیاده به فرماندهی جنرال عبدالروف بیگی معاون وزیر دفاع در امور کماندو ها شرکت داشت. قوت مذکور بی آنکه به مقاومت جدی جبهات جهادی حاکم بر ۸۰ در صد راه کندز تالقان و تالقان فیض آباد مواجه گردد، کار انتقال مواد مورد ضرورت ولایت بدخشان را در مدت اضافه تر از یکماه به سر رسانید. از آن به بعد، جنرال عبدالروف بیگی با استفاده از موقع به اجراءات ذیل توسل ورزید:

۱ - تخلیه غند ۷۵ مربوط به فرقه ۲۰ پیاده از شهر تالقان به میدان هوایی کندز.

۲ - اجرای عملیات تصفیوی در منطقه دشت قلعه و ولایت تخار

الف - غند ۷۵ فرقه بیست که از اواخر سال ۱۳۵۸ تا آن زمان وظیفه مدافعه از شهر تالقان را به عهده داشت. قرار گاه آن در استقامت جنوبی شهر مذکور در جوار دریای تالقان واقع بوده و اضافه تر از ۷۰ نفر افراد مصلح

در چوکنات آن اجزای وظیفه می کرد. اکثر سر بازان این غند را آنهایی تشکیل می دادند، که خانواده های شان در شهر تالقان و یا اطراف و نواحی اش زندگی داشتند و وظایف خود را به شکل داوطلب به پیش می بردند. رهبری ولایت در برابر این تصمیم مقامات کابل قرار گرفته و با ارایه این دلیل که هنگام انتقال غند مذکور به شهر کنیز، سرباز های تالقانی آن ترک وظیفه گفته و بالآخر تشکیل قطعه، موصوف صفوف خود را از دست خواهد داد. با تخلیه این قطعه از تالقان ایراز مخالفت کرد. محمد حکیم صدیقی پسر کاکای جنرال عبدالروف بیگی که به صفت رئیس جبهه ملی پدر وطن ولایت تخار اجرای وظیفه می نمود، یکی از آنها می بود، که در این راستا تلاش زیادی به خرج داده و به هدف نه رسید. در نهایت امر، غند ۷۵ با داشتن در حدود ۳۰۰ نفر سرباز از جمع ۷۰۰ نفر وارد شهر کنیز شده و در قسمتی از میدان هوایی این شهر وضع الجیش گرفت. عبدالروف بیگی بخاطر اینکه خلی به وجود آمده از این ناحیه را پر کند، منظوری تشکیل یک کندک دیسانت هجومی به قوماندانی عبدالقادر اوچقون یکی از سزایی های شناخته شده در ولایت تخار را از سر قوماندانی اعلای قوای مسلح بدست آورده و کندک مذکور را در نقطه قرار گاهی غند ۷۵ جایجا کرد. این کندک با سه چین تانک، دو چین ماشین محاروبی و دو ضرب توپ مجهز گردیده و در اندک زمانی تعداد پرسونل آن به اضافه تر از ۲۵۰ نفر بالغ گردید، که اکثر ایشان یا سزایی بودند و یا هم افراد هوا خواه به این سازمان.

ب: - در اکثر قریه جات منطقه دشت قلعه که جبهه نیرومند حزب اسلامی به قوماندانی ملا ایرگیش مشهور به امر عباس مسلط بود، جبهه مذکور با داشتن در حدود ۴۰۰ نفر مجاهد مسلح یکی از پر قدرت ترین جبهات منطقه به حساب می آمد. در برابر این جبهه قوماندانی غند ۵۱۸ قومی به فرماندهی غلام سخی صدیقی و گروه ملاقمین دشت قلعه به امریت

احمد اکه قرار داشت. غند ۵۱۸ قومی دشت قلعه که در قریه، نوآباد مستقر بود، از لحاظ توانایی رزمی ضعیفتر از جبهه حزب اسلامی آمرعباس محاسبه می گردید. بنابراین آن، با خروج قوای شوروی از افغانستان احتمال سقوط آن توسط این جبهه يك امر پذیرفتنی به حساب می آمد. از همین بود، که جنرال عبدالروف بیگی پیشنهاد اجرای عملیات تصفیه وی در منطقه دشت قلعه را کرده و توافق مقامات کابل در این زمینه را بدست آورد. عملیات طرح شده توسط وی، دو اواخر ماه سنبله، سال ۱۳۶۶ بر جبهه، آمرعباس آغاز گردید. در این عملیات قطعاتی از فرقه، ۲۰ پیاده، نیروهای مسلح سازه به قوماندانی قوماندان شاه محمود مشهور به آمر مالی، افراد گروه مدافعین احمد اکه و قوماندانی غند ۵۱۸ غلام سخی صدیقی شامل بود. تهاجم قوای عملیاتی در برابر مقاومت شدید و آمرعباس قرار گرفته و تا مدت ده روز ادامه یافت. پس از مدت مذکور، جبهه، آمرعباس در حالی ترک منطقه گفته و از راه قریه جات سکزکول و عرب کاکل به جانب منطقه، قاضی کبیر فرمانده دیگر حزب اسلامی در ساحات وسیع ولسوالی ینگلی قلعه عقب نشست، که فیصدی زیادی از امکانات جنگی خویش را به مصرف رسانیده بود. آنگاه، قام ساحات دشت قلعه از جبهه، موصوف تخلیه گردیده و به این ترتیب قوماندانی غند ۵۱۸ بر آن تسلط یافت. در این میان به تعداد ۶۰ نفر از افراد مسلح مربوط به آمر صمد در قریه، سکزکول جاها شده و در تحت حمایت جزوتام شوروی مستقر در ارتفاع آی خانم قرار گرفت به همین ترتیب قوماندانی غند ۵۱۸ طی این عملیات در حدود ۳۰۰ میل سلاح خفیه ۸ میل راکت انداز R-P-G-7، ۵میل ماشیندار از نوع P.K دو ضرب توپ بی پسلگد چینی، یک میل هاوان چریکی چینی، دو میل ده شه که، یک عدد کامره، فلم برداری، دوپایه تلویزیون جاپانی و یک پایه ویدیو باکست های تبلیغاتی بدست آورد. پیوسته بدان، جنرال عبدالروف بیگی منظوری تشکیل

يك كندك ديسانټ هجومي را براي ارباب محمد خليل قوماندان يكي از تولى هاى غند ۵۱۸ و منظوري تشكيل يك كندك مستقل قومي در چوكات فرقه، ۲۰ را براي قوماندان شريف كاه فروش «سفزايي» كه وظيفه امرت كشف غند ۵۱۸ را بلوش داشته و به صفت سير پرست سه تولى اين غند در ولسوالى رستاق توظيف يوه، از سر قوماندانى اعلى قواى مسلح بدست آورد. افزون بر آن، جنرال موصوف حين بازگشت قطعات عملياتى از منطقه، دشت قلعه دو ضرب توپ ۷۶ صحرا، دو ضرب توپ دافع هوا از نوع زيو ۲۳ و يك عراده زره پوش نوع بيروديم را براي قوماندانى غند ياد شده تسليم داده و بالوسيله به تقويت آن پرداخت. در حالى كه قوماندانى غند ۵۱۸ قبلاً هم يك ضرب توپ دافع تانك را در اختيار داشت.

III- به نظم در آوردن گروههاي مسلح سازا، در چوكات قطعات قومي وزارت داخله.

طوريكه در بخش سوم اين بحث اشاره شد، جبهه سازايي شده، امر صمد در پيوند به حمايت قطعات شوروي مستقر در ولايت تخار، به يك قوت قابل حساب مبدل گرديده و با گذشت زمان ساحه تحت سلطه اش وسعت مى يافت. در حالى كه بيروزي هاي پيهم نصيب امر موصوف مى شد. وي در جريان سال ۱۳۶۴ پايگاه ثابتى را در قريه سياب ولسوالى رستاق ايجاد کرده و در اين نقطه تحت تربيت فرهنگي و سياسي روشنفكران سازايي قرار گرفت. ايشان كوشش به خرج مى دادند تا اين قهرمان ساخته شده توسط خویش را با طرز بكار بردتشریفات ابتدایي ملاقات و صحبت با سياسيون، شيوه پذيرش عارضين، بلديت با آداب اشرافي صرف طعام وغيره آموزشهاي سنتي سياسي اجتماعي افغانى ايكه بايد يك شخصيت مهم از آن استفاده بيورد، آشنا سازند. علاوه بر آن، امر صمد بنا بر همكاري قطعه شوروي مستقر در سرپل دريائي كوچه به قريه، آرتي خواجه اين نقطه زاد گاهي خویش كه از طريق قوماندان جمعه خان سرغى در تحت اداره غند ۵۱۸ غلام سخي

صدیقی قرار داشت، نیز دست یافته و دم و دستگاه وسیعی را در آن بر پا کرد. امر صمد به ادامه تحقیق بر نامه های توسعه جوانه، خود، عملیات مشترک دیگری را در اواخر تیرماه سال ۱۳۶۵ یکجا با قوای شوروی جهت تصفیه جبهه حزب اسلامی ملانۀ در از قریه باغی حصار ولسوالی رستاق به راه انداخته و بر آن مسلط گردید.

از آن به بعد یکی از جزوتامهای افزاز شده از قطعه شوروی مستقر در مرکز ولسوالی رستاق در استقامت جنوبغربی قریه باغی حصار جابجا شده و به حمایت از فعالیت سازهایی ها در منطقه پرداخت. پیوسته به آن، قوماندان حفیظ باغی حصار بنابر دستور امر صمد به ولسوالی رستاق مراجعه کرده و بابت آوردن هشتاد میل سلاح خفیفه از نوع پ، پ، شه و کارابین به صفت قوماندان گروه مدافعین قریه باغی حصار تعیین گردید. همچنان یک گروه ۲۰ نفری سازهایی به قوماندانی معلم قلدوس دروایی که تعداد آن به شکل نوسانی کم و زیاد می گردید، پوسته ای را در جوار قرار گاه جزوتام شوروی ایجاد کرده و به کار در میان مردم باغی حصار پرداخت. حفیظ باغی حصار که تا ماه سنبله سال ۱۳۶۶ ماهانه یک حصه از مواد اعاشه وی و معاش ماهوار افراد مسلخ خویش را برای سازهایی ها تسلیم می داد. با گذشت هر ماه توقع آنها از قوماندان موصوف رو به فزونی نهاده و منجر به ایجاد درز در میان وی و دوستان سازهایی اش گردید. به همین اساس، قوماندان حفیظ مورد حمله امر صمد قرار گرفته و بعد از فرار آن به جانب شهر نور رستاق، قریه باغی حصار نیز در تحت تسلط کامل امر صمد در آمد.

در حالی که امر صمد در طول سال ۱۳۶۶ تلاش می ورزید تا امکانات نظامی کافی جهت انکشاف ساحه تحت نفوذ خویش در ولایت تخار را بدست آورد. رهبری سازمان مربوط اش پس از چانه زدن های سیاسی با مقامات دولتی و لزوم دید مشاورین شوروی فرمان ایجاد یک عده قطعات قومی را در

چوکات وزارت داخله از دکتور نجیب الله حاصل کرد. بخاطر فعال ساختن قطعات مذکور در ساحات تحت تسلط گروپهای مسلح سازا يك هیئات بلند پایه حزبی و دولتی تحت ریاست سلطان علی کشمند صدر اعظم افغانستان وارد ولسوالی خواجه غار گردید، که در ترکیب آن اشخاص ذیل شامل بود:

- ۱ - محبوب الله کوشانی رهبر «سازا» ۲ - سید محمد گلاب زوی وزیر داخله ۳ - نجم الدین کادیانی منشی ورپیس کمیته، تشکیلات حزب دموکراتیک خلق افغانستان ۴ - ظاهر حاتم یکی از اعضای رهبری سازمان فدائیان زحمتکش افغانستان «سفا» ۵ - ویکتور پتروویچ سر مشاور کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان.

پس ورود هیئات موصوف در میدان هوایی خواجه غار، جلسه وسیعی در دفتر ریاست پروژه کوچکه واقع در قسمت شمال غربی پل دریای کوچکه دایر گردید. اشتراک کننده گان این جلسه عبارت بودند از: ۱ - سلطان علی کشمند ۲ - محبوب الله کوشانی، ۳ - نجم الدین کاویانی ۴ - سید محمد گلاب زوی ۵ - ویکتور پتروویچ ۶ - ظاهر حاتم ۷ - آمر صمد ۸ - انعام الدین رسولی والی ولایت تخار ۹ - محمد نذیر میهن پور منشی کمیته ولایتی حزب دموکراتیک خلق در ولایت تخار ۱۰ - محمد الیاس سیفی رییس امنیت ولایت تخار ۱۱ - احمد اکه قوماندان گروه مدافعین در شهر دشت قلعه ۱۲ - معلم عبدالروف همکار سیاسی احمد اکه که کاملاً بی سواد بود.

پس از آغاز جلسه، بحث و جنجال زیادی میان آمر صمد مسازایی شده، ظاهر حاتم و معلم عبدالروف سفزایی بخاطر سهم دادن به گروه مدافعین احمد اکه در تشکیل غند آبیاری صورت پذیرفت. از جمع شرکت کننده گان در این نشست، محبوب الله کوشانی، نجم الدین کاویانی، انعام الدین رسولی، محمد نذیر میهن پور و الیاس سیفی با اتفاق هم به شریک ساختن احمد اکه در رهبری غند آبیاری موافقت کردند. ولی ویکتور پتروویچ به تنهایی جانب

آمر صمد را گرفته و حکم صادر کرد که تشکیل غند آبیاری کاملاً برای آمد صمد داده شود. با صدور این فیصله ویکتور پتروویچ، به جنجال آغاز شده میان سفزایی ها و آمر صمد نقطه پایان گذاشته شد.

IV. معلومات مختصری راجع به سابقه غند آبیاری:

پس از دوباره فعال گردیدن پروژه، کوچکچه به کمک اقتصادی اتحاد شوروی در سال ۱۳۶۲، یک کندک موتوریزه در چوکات تشکیل وزارت داخله جهت حفظ امنیت و بدرقه قطارهای اکمالاتی آن، در استقامت جنوغبومی پل کوچکچه ایجاد شد. قوماندانی این کندک را که محمد نعیم تلاش یکی از افسران خیلی ها مدبر مربوط به جناح خلق حزب دموکراتیک خلق افغانستان به عهده داشت. کندک مذکور با ۴ چین ماشین محاربوی ۴ عراده زرهپوش از نوع P-P 60 و بیردیم یک عراده موتر جیب، ۶ عراده گاز ۶۶، ۲ عراده ذیل ۳۱ و ۶ عراده تانکر تیل مجهز بود. تعداد پرسونل آن به اضافه تراز ۲۰۰ نفر می رسید. همینکه، آمر صمد در سال ۱۳۶۵ وارد قریه آرئی خواجه شده و در آنجا دم و دستگاهی را به خود تهیه دید، میان گروپهای مسلح وی و سر بازار کندک محمد نعیم تلاش جنجال های دایمی صورت پذیرفته و این امر اسباب برهم خوردن مناسبات آمر صمد و نعیم تلاش را فراهم ساخت. بناً، آمر صمد سر از به قدرت رسیدن دکتور نجیب الله و وسعت یافتن سطح تفاهم میان رهبری سارا و مقامات دولتی بارها پیشنهاد تسلیم گیری این کندک را از نعیم تلاش به دکتور نجیب الله آرایه داده بود. نعیم تلاش با ابراز مخالفت جدی در برابر وی استاده و در این راه سد واقع می شد. چون نعیم تلاش به خوبی میدانست، که پس از دست یافتن آمر صمد بر اداره این کندک، اختیار عام و تام ریاست پروژه نیز بدست وی افتاده و هست و بود آن توسط آمر صمد به تاراج خواهد رفت. طوریکه بعد ها دیده شد. اعتبار از روزی که ویکتور پتروویچ تشکیل کندک مذکور را به غند ارتقا داده و در تحت اداره

امر صمد گذاشت. همزمان با آن رهبری سازا منظوری تقرر انجینر بدیع الزمان سازهایی را به صفت رییس پروژه بدست آورده و پیشنهاد دگروال اعظم دوست شخصی امر صمد را به صفت قوماندان دگرمن جلال الدین و تورن نیاز محمد را به صفت معاون و رییس ارکان غند مذکور عنوانی وزارت داخله تقدیم کرده و امر مقرری ایشانرا بدست آورد. از آن به بعد، پروژه کوچکچه در انحصار امر صمد و قوماندان مجید برادر وی در آمد. مدتی نه گذشت که رییس سازهایی آن توسط قوماندان مجید لت و کوب گردیده و از صحنه خارج ساخته شد. آنگاه چیزی را که نعیم تلاش پیش بینی کرده بود در زمان کوتاهی تحقق پذیرفت.

ناظرین سیاسی به این معامله پتروویج ارزش سیاسی داده و اظهار میداشتند که رهبری اتحاد شوروی از اول الی اخیر رضایت نداشت تا کار پروژه آبیاری کوچکچه با موفقیت به پیش برود. چون در صورت اتمام آن، به هر اندازه زمینی که در افغانستان توسط آب دریای کوچکچه آبیاری می گردید، به همان اندازه زمین زراعتی در کشور های اوزبکستان و ترکمنستان شوروی از استفاده خارج می شد. بناً، مشاورین شوروی این برنامه را بخاطر تخریب پروژه مذکور انجام دادند.

به هر صورت، پس از ورود هیات یاد شده به ولسوالی خواجه غار، قطعات قومی سازهایی در چوکات تشکیل وزارت داخله بر حسب ذیل ایجاد گردید:

۱ - غند آبیاری به قوماندانی دگروال محمد اعظم یکی از دوستهای شخصی امر صمد.

۲ - غند کوهی به قوماندانی قوماندان مجید برادر امر صمد در ارتفاعات زاو دره و قریه، آرتی خواجه.

۳ - غند باغی حصار به قوماندانی محمد علی سازهایی مشهور به وفا در قریه سیاب ولسوالی رستاق.

- ۴ - غند قزاق به قوماندانی قوماندان شاه محمود در قریه، قزاق منطقه، سرای سنگ شهر تالقان.
- ۵ - غند چهار آسیای کابل به قوماندانی دگروال میر احمد سازایی بدخشی در ولسوالی چهار آسیاب.
- ۶ - غند میمنه به قوماندانی دگروال پیغمبر قل در شهر میمنه.
- ۷ - غند جمعه بازار به قوماندانی ضیا بیک در ولسوالی جمعه بازار ولایت فاریاب.
- ۸ - غند بغلان به قوماندانی پسر ایشان بابا در ساحه، حسن تال شهر کهنه، بغلان.
- ۹ - غند مرکزی شهر فیض آباد به قوماندانی دگروال لعل محمد در قریه، بتاش ولسوالی ارگروی ولایت بدخشان.
- ۱۰ - غند بهارک به قوماندانی دگرمن میر احمد.
- ۱۱ - غند کرخ به قوماندانی کریم ذینل در ولایت هرات.
- ۱۲ - کندک کشم به قوماندانی پهلوان رازق.
- ۱۳ - کندک شهر بزرگ به قوماندانی احمد شیخانی.
- ۱۴ - کندک لای آبه، ولسوالی کشم به قوماندانی جگرن دوست محمد.
- ۱۵ - کندک ولسوالی درواز به قوماندانی قربان محمد مشهور به قربان سبز.
- ۱۶ - کندک سرپیل به قوماندانی عبدالمنان در مرکز ولایت سرپیل.
- ۱۷ - کندک خواهان به قوماندانی قوماندان اوستا در مرکز ولسوالی خواهان ولایت بدخشان.
- ۱۸ - کندک چاه آب به قوماندانی راز محمد در مرکز ولسوالی چاه آب ولایت تخار.
- ۱۹ - کندک جلگه به قوماندانی قوماندان عبدالحمید در منطقه، جلگه ولسوالی ینگی قلعه، ولایت تخار.

جهت اكمال قطعات و جزوتامهای مذکور از لحاظ تسلیحاتی به اساس يك روايت به تعداد ۱۸ هزار ميل سلاح و به اساس روايت ديگر از هشت تا دوازده هزار ميل سلاح از طرف وزارت داخله به آمر صمد مسئول نظامی این سازمان تحويل داده شد.

در حالی که این پروسه مسیر اجرایی خویش را می پیمود، امر صمد بر جبهه متحد حرکتی خود که تحت قومانده، میرزا عبدالرحیم عمل کرده و ساحات وسیعی از ولسوالی رستاق را در اختیار خویش داشت. فشار وارد آورد تا با تداخل در تشکیل نظامی سازا فعالیت جبهه وی خود را در چار چوب قطعات جدیداً تاسیس شده، این سازمان تنظیم کند. وی در برابر تقاضا و تهدید های پیهم آمر صمد از در مخالفت پیش آمده و جهت محفوظ نگهداشتن منافع نظامی خود، همزمان با ایجاد رابط با قوماندانی قطعه، شوروی مستقر در ولسوالی رستاق از طریق آمر رسول آمر امنیت دولتی این ولسوالی ارتباط خود با حاکمیت دولتی را نیز تأمین کرد. آنگاه، محمد الیاس سیفی رییس امنیت دولتی ولایت تخار، وارد قریه، بیش کند منطقه، قرارگاه، میرزا عبدالرحیم شده طی ملاقاتی که با وی و برادرزاده اش قوماندان جلیل انجام داد. منظوری تشكيل يك غنډ قومی در چوکات فرقه، بیست پیاده، بغلان را برای میرزا عبدالرحیم از سر قوماندانی قوای مسلح افغانستان بدست آورد. به همین ترتیب الیاس سیفی در عین زمان برای قوماندان رشید مشهور به رشید تاتار که از سال ۱۳۶۱ به اینطرف در رابطه به ریاست امنیت دولتی ولایت تخار در ولسوالی ینگی قلعه عمل می کرد، فرمان تشکیل يك غنډ قومی به قوماندانی ملك تاتار برادر وی و تشکیل يك کنگد مخفی امنیت دولتی به قوماندانی خودش را از مرجع ذکر شده حاصل کرد. به این ترتیب دو غنډ و يك کنگد دیگر نیز از امکانات جبهات جهادی به نفع حاکمیت دولتی در ولایت تخار تاسیس شد.

۷- ارتقا و انکشاف تشکیل واحد های نظامی (سفزا) در ولایت بدخشان.

همانگونه کبه در نوشته قبلی (آیا قوای نظامی اتحاد شوروی از افغانستان خارج ساخته شد؟) مذکور افتاد، پس از سرکوب قیام مسلحانه ماه اسد سال ۱۳۵۷ سازمان فدائیان زحمتکشان افغانستان در حصصی از ولایت بدخشان، یگانه گروپ مسلحی که از این حادثه جان به سلامت برد، عبارت از گروپ مربوط به ظاهر حاتم بود، که در دره وردج ولسوالی بهارک مرکز گرفته و از نقطه مذکور به فعالیت پرداخت. این گروپ مسلح که تعداد آن به ۱۸ نفر می رسید، با گذشت زمان تعداد اعضا اش رو به فزونی نهاد. تا اینکه پس از ورود يك گروپ ۶۰ نفری مبارزین مسلح مربوط به حزب جمعیت اسلامی در ماه سرطان سال ۱۳۵۸ از پاکستان به ولسوالی بهارک ولایت بدخشان، روابطی میان این دو گروپ برقرار گردیده و بعد از توافقی که بین آنها صورت پذیرفت، اولین عملیات مشترک خویش را بر علاقه داری کران و منجان انجام دادند. با آغاز این برنامه، عملیاتی مواضع دفاعی قوای دولت در اثر همکاری کادرهای سفزایی موجود در میان دولتی ها توسط این جبهه متحد اشغال شد.

گروپهای مذکور که با استفاده از سلاح و مهمات بدست آمده از کران و منجان تسلیح و تجهیز شده بودند، تعرض دومی و سومی خویش را بر ولسوالی های بهارک و جرم ولایت بدخشان براه انداخته و آنها را نیز سقوط دادند. این همکاری ظاهر حاتم با گروپهای جمعیتی که در اوایل مورد ستایش استاد برهان الدین ربانی قرار گرفته و بخاطر تشویق وی يك قطعه مکتوب شادباش و يك قبضه تفنگچه از جانب استاد برایش سوغات شده بود. مدتی بعد، فرمان عملیات بالای گروپ مسلح او به قلم استاد موصوف عنوانی گروپهای مسلح احزاب اسلامی فعال در ولسوالی های فرخار، خوسته و فرنگ یکجا با جبهه، ارباب حیدر کندزی صادر شده و جبهات مذکور تعرضات

بیهمی را بر جبهه ظاهر حاتم سازمان دادند. در نتیجه، برخورد های خونینی که میان طرفین به وقوع پیوست، در ابتدا يك گروه هفت نفری سفزایی به قوماندانی عبدالعزیز فرغامنجی در قریه، اسکان از بین رفته و از آن به بعد گروه بانزده نفری ایکه در تحت قومانده عبدالروف زردبوی عمل می کرد، مورد حمله جبهات یاد شده اسلامی قرار گرفت. این گروه، پس از مقاومت شدیدی که انجام داد. همه اعضای آن به قتل رسیده و ساحه تحت عمل شان بدست جبهات مسلح اسلامی افتاد.

بعد از این در گری های هشت روزه که در آخرین ایام زمستان سال ۱۳۵۸ انجام شد، در آغاز بهار سال ۱۳۵۹ گروه مسلح هژده نفری ضابط سخی داد سفزایی در قریه، «میان شهر» ولسوالی کشم ولایت بدخشان مورد تعرض جبهه جمعیتی آرین پور قرار گرفت. گروه موصوف که به شکل ناگهانی در خانه استاد جلااد خان در محاصره افتاد. عده زیادی از افراد آن در جریان بر خورد مسلحانه و انهدام تعمیر مورد استفاده ایشان توسط جوی ابی که از موقعیت مرتفع مشرف بر آن توسط مجاهدین سرازیر شد، از بین رفتند. در آخر ضابط سخی داد، عبدالودود فرزند استاد جلااد خان و فیض الله اسپیر غلام محمد آرین پور شده و تیر باران گردیدند.

افراد باقی مانده، جبهه ظاهر حاتم پس از مواجه شدن با چنین وضعی، وارد منطقه، چته شهر فیض آباد گردیده و با ایجاد مخفی گاه ها در این موقعیت، به دفاع از خود پرداختند. تا اینکه ظاهر حاتم از طریق ایجاد رابط با فرمانده قوای شوروی مستقر در شهر فیض آباد به حفظ نیروی خود پرداخته و زمینه رفت و برگشت ایشان به فیض آباد را مساعد ساخت. از آن به بعد، فرمانده سفزایی مذکور توسط شوروی ها به شهر کابل انتقال داده شده و گروههای مسلح تحت قومانده اش در همکاری با قطعه شوروی عملیات چریکی زیادی را علیه گروههای مسلح جهادی انجام دادند. اینها، که در زیر

پوشش و حمایت تسلحاتی و تدارکاتی قطعهء شوروی عمل می کردند. در اندک زمانی ساحهء فعالیت خویش را وسعت بخشیده و بر تعداد صفوف خود افزودند. این شیوهء کار کرد سفزایی ها در ولایت بدخشان که تا تاریخ انحلال سازمان شان در سرطان سال ۱۳۶۲ جریان داشت، پس از توافق رهبری سازمان موصوف با حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ظاهر حاتم منظوری تشکیل کندک های قومی ذیل را در ولایت بدخشان از دولت بدست آورد.

۱ - کندک قومی بهارک به قوماندانی عطا الله کریم

۲ - کندک قومی خواهان به قوماندانی اسد الله فرزند وکیل بهادرخان

خواهاتی

۳ - کندک قومی درواز به قوماندانی معلم عبدالله در ولسوالی درواز

به همین ترتیب سفزایی ها ذرائع ابتکار شخصی خویش يك کندک قومی به قوماندانی شریف شهر بزرگی را در شهر بزرگ و يك کندک نظامی دیگر را در رابط به غند ۲۴ بدخشان در میدان هوایی فیض آباد به قوماندانی نعمت الله فرزند میرزا تورسن ایجاد کردند. علاوه بر آن، ابراهیم فدا و معلم احمد خان زمچی در منطقه جلگه ولسوالی ینگی قلعه و شهر چاه آب ولسوالی چاه آب ولایت تخار با افراد مسلحی که در اطراف خود گرد آورده بودند، اولی توسط جبههء امنیت دولتی رشید تاتار از بین برده شده و دومی در جریان يك بر خورده از طرف دولتی های ولسوالی چاه آب ترور گردید.

با مطرح شدن بر نامهء خروج قوای شوروی از افغانستان، جزواتامهای سفزایی یادشده در ولایت بدخشان با ترکیب اولی خود فعال بوده و بعد از آن تشکیلی کندک عطا الله کریم در ولسوالی بهارک و کندک معلم عبدالله در ولسوالی درواز به غند ارتقا داده شد. همچنان، ظاهر حاتم توفیق یافت تا گروه مدافعین احمد که در منطقهء دشت قلعه را در چوکات يك کندک مربوط

به وزارت داخله تنظیم کرده و به این ترتیب، جزواتم دیگری را نیز به آدرس سازمان منحل شده، خود فعال سازد

VI- ایجاد آمریت اوپراتیوی زون شمال در تحت اداره جنرال محمد جمعه اڅک.

طرح ایجاد این آمریت که بخاطر نظم دهی به عملیات های نظامی و اکمالات قطعات و جزواتامهای مربوطه به قوای مسلح در صفحات شمال ریخته شد. پس از صدور فرمان تاسیس آن از جانب دکتور نجیب الله، جنرال دوست محمد رییس عمومی مدافعه، ملکی به صفت آمر اداره، موصوف تعیین گردید. جنرال دوست محمد که در ولایت پکتیا زاده شده بود، از لحاظ سیاسی به جناح خلق حزب دموکراتیک خلق افغانستان وابسته گی داشته و دارای پیوند و علایق شخصی با شهنازتنی لوی درستیز قوای مسلح افغانستان بود. تراکم این همه شاخص ها در هویت آن، سبب شد تا دستگاه رهبری ولایت بلخ که همه به جناح پرچم حزب حاکم رابط داشتند، با تقررش در این پست حساس نظامی مخالفت ورزند. از همین بود که شورای دفاع ولایت مذکور تحت ریاست انجینر شریف منشی کمیته، ولایتی ولایت بلخ طی جلسه ای فیصله صادر کرد تا مقام تصمیمگیری دولت فرمان تقرر محمد جمعه اڅک پرچمی را که در فرقه ۱۸ دهدادی سابقه کار داشت، بجای جنرال دوست محمد صادر کند. بنا، ریاست شورای عالی دفاع به در خواست شورای موصوف پاسخ مثبت داده و منظوری تقرر محمد جمعه اڅک در این کرسی را صادر کرد. جنرال محمد جمعه اڅک که در آن زمان به صفت قوماندان فرقه ۱۵ قند هار اجرای وظیفه کرده و نسبت برداشتن جراحت در شفاخانه چهار صد بستر تحت تداوی قرار داشت، پس از معالجه وارد مزار شریف شده و آمریت اوپراتیوی زون شمال را به تاریخ ۱۰ سنبله، سال ۱۳۶۷ در شهر مزار شریف رسماً افتتاح کرد. در تشکیل رهبری این آمریت افسران آتی المذکر شامل بودند:

- ۱ - تورجنرال محمد جمعه اڅك به صفت آمر اوپراتیفي زون شمال
- ۲ - برید جنرال جمعه گل (پرچمی) به صفت معاون در بخش امنیتی
- ۳ - برید جنرال محمد حسن (خلقی) به صفت معاون در بخش خازندوی
- ۴ - دگروال عزیز الرحمن (پرچمی) به صفت معاون اوپراتیفي
- ۵ - برید جنرال شرف الدین بدر (پرچمی) به صفت رییس ارکان
- ۶ - دگروال محمد نسیم مشیر (خلقی) به صفت آمرسیاسی

VII - ایجاد فرقه ۵۳ به قوماندانی جگرن عبدالرشد دوستم.

قبل از اینکه طرح ایجاد فرقه ۵۳ روی دست گرفته شود، امان الله استوار رهبر «گروه کار» فرمان تاسیس چهار غنند قومی در چوکات تشکیل وزارت داخله در ولایت بلخ، شبرغان، فاریاب و سرپل را از دکتور نجیب الله حاصل کرده بود. برنامه مذکور که به اساس پیشنهاد مشاورین شوروی جهت تهیه امکانات نظامی برای گروه کار در مسیر افتاد، همزمان با طرح در چوکات در آوردن گروههای مسلح سازا از طریق توزیع قطعات قومی خازندوی برای سازمان موصوف مطرح گردید. از همین بود، که حلقات روشنفکری برنامه ترتیب شده مذکور از جانب مشاورین را، طور دیگری تعبیر کرده می گفتند که زهیری اتحاد شوروی در نظر دارد تا از این طریق بر عقیدتی و دامنه دار شدن اختلافات قومی در افغانستان سرمایه گذاری کرده و با انداختن آب بر آتش خصامات ایدیولوژیک جلو سرایت اسلام گرایی در آسیای میانه را بگیرد.

به هر صورت، امان الله استوار در حالی که فرمان تاسیس غنند های یاد شده در چهار ولایت نامبرده را بدست داشت، در اوایل زمستان سال ۱۳۶۶ با یکی از مشاورین وزارت داخله وارد شهر شبرغان گردید. محمد اسماعیل اکبر یکی از اعضای رهبری سازمان فداییان زحمتکشان افغانستان (سفزا) در این مورد می گوید: «امان الله استوار که با بدست داشتن فرمان دکتو

نجیب الله و هم‌کامی یک مشاور روسی به شیرغان آمده و مورد استقبال گرم سید نسیم میهن پرست منشی کمیته ولایتی ولایت جوزجان و سید حکیم رییس امنیت دولتی این ولایت مواجه شد. دستگاه اداری آستان مذکور با رعایت احترام به حکم فرمان دکتور نجیب الله کار مقدماتی فعال سازی غندهای منظور شده به گروه کار را سر براه کرده و به کمیساری ولایت هدایت دادند، تا در جهت ثبت هویت سربازان مراجعه کنند به غند گروه یاد شده در شهر شیرغان بذل مساعی کند. در حالی که این پروسه با جدیت خاصی به پیش می رفت. در روز سوم جلب و جذب مراجعین، جگرن عبدالرشید دوستم که به صفت قوماندان یکی از مغرزه های زیاست امنیت دولتی اجرای وظیفه می کرد. در یکی از جلساتی که به منظور بحث روی چگونگی همکاری با آقای استوار در سطح رهبری ولایت دایر شده بود، مخالفت جدی خود را علیه این برنامه اعلان داشته و بر حسب احتجاج به تعداد هفتاد نفر روشنفکران هواخواه گروه کار را که در اطراف تشکیل لوای سازمان خویش گرد آمده بودند دستگیر کرده و همه را پس از انتقال به منطقه، خواجه دوکه در قلعه ای زندانی ساخت. در این جریان دو نفر از اعضای گروه کارزخمی و یک تن دیگر به قتل رسید. پیوسته بدان، «قادر لیلاج» یکی از فعالین سازمان موصوف که جهت ثبت نام مراجعه کننده گان وارد ولسوالی آنچه گردیده بود، به استشاره اسماعیل اکبر از دفتر کمیساری ولسوالی خارج ساخته شده و توسط یکی از وسایط نقلیه قطعه، قومی آنچه به شیرغان منتقل گردید. بس از به وقوع پیوستن این حادثه، کار ایجاد غند های قومی گروه کار اخلاص شده و امان الله استوار همراه مشاور شوروی ایکه وی را یاری می رسانید راه کابل را در پیش گرفت. از آن به بعد، دعوای رهبری گروه کار با جگرن عبدالرشید دوستم بر سر ایجاد قطعات قومی توسط سازمان موصوف وارد دفاتر رهبری دولت در شهر کابل گردیده و مدت چند ماه ادامه یافت. در

نهایت، جنرال دوستم که از حمایت رسول پهلوان، غفار پهلوان و رییس حبیب الله اسحاق زی بر خوردار بوده و توافق پنهانی دکتور نجیب الله را نیز در این پرخاش با خود داشت. توفیق یافت تا به جای ۴ غند منظور شده برای گروه کار جهت حفظ امنیت چهار ولایتی که از آن نامبرده شد، فرمان ایجاد فرقه، ۵۳ در شهر شبرغان را در ماه سرطان سال ۱۳۶۷ بدست بیاورد.

بعد از آن، جگرن عبدالرشید دوستم کار های اداری تشکیل فرقه، مربوط به خود را به اتمام رسانیده و به تاریخ ۱۲ میزان سال ۱۳۵۷ مراسم افتتاح آن با قرائت فرمان دکتور نجیب الله توسط تورنجنرال شهنواز تنی لوی درستیز قوای مسلح افغانستان سر به راه شد. در گرد هم آیی ایکه به این مناسبت صورت گرفته بود، جگرن عبدالرشید دوستم به تعداد اضافه تر از ده هزار سرباز واجد شرایط عسکری را از طریق قطعات رسول پهلوان غفار پهلوان و رییس حبیب الله اسحاق زی حاضر ساخته و در حضور هیات وارده به ریاست شهنواز تنی به نمایش گذاشت. در ختم این مراسم، شهنواز تنی به تعداد پنج چین تانک، چهار دستگاه پرتات راکت از نوع BM-21 و BM-14، ۸ ضرب توپ از نوع ۷۶ صحرا، ۷ عراده زرهپوش، ۱۰۴ عراده وسایط مختلف النوع و ۳۰۰ میل سلاح را برای قوماندانی فرقه مذکور تسلیم داد.

این فرقه از قطعات و جزواتماهای ذیل تشکیل شد:

- ۱ - غند قومی رسول پهلوان مستقر در منطقه، فیض آباد ولایت فاریاب.
- ۲ - غند قومی غفار پهلوان مستقر در ولسوالی سوزمه قلعه ولایت سرپل.
- ۳ - غند قومی رییس حبیب الله اسحاق زی مستقر در مرکز ولایت سرپل.
- ۴ - مفرزه ریاست امنیت دولتی به قوماندانی عبدالرشید دوستم مستقر در شهر شبرغان.
- ۵ - مفرزه ریاست امنیت دولتی به قوماندانی جنرال سالم مستقر در شهر شبرغان.

در ابتدای تاسیس فرقه ۵۳ افسران آتی الذکر در رهبری و صفوف آن توظیف شدند:

- ۱ - جگرن عبدالرشید دوستم (پرچمی) به صفت قوماندان فرقه
- ۲ - دگروال عبید الله افسر تحصیلکرده مربوط به تشکیل گروه کار به صفت رئیس ارکان
- ۳ - دگروال سراج الدین قیتمس افسر تحصیلکرده و متعلق به جناح خلق حزب دموکراتیک خلق افغانستان به صفت معاون
- ۴ - دگرمن سخی فیضی افسر تحصیلکرده و متعلق به جناح خلق حزب حاکم به صفت آمر سیاسی
- ۵ - دگروال علی پرش افسر تحصیلکرده و مربوط به جناح خلق به صفت آمر تحنیک
- ۶ - دگروال سید امیر افسر تحصیلکرده و بی طرف به صفت آمر لوژستیک
- ۷ - عبدالغفور وطن یکی از پرچمی های متعصب کارملی به صفت آمر امنیت
- ۸ - دگرمن سید جمال افسر تحصیلکرده مربوط به جناح خلق به صفت آمر اوپراسیون
- ۹ - دگروال محمد شریف افسر تحصیلکرده و مربوط به گروه کار به صفت قوماندان غند توپچی
(رسول چونتسه و ابوب دهقان کچه هر دوی سواد بودند به صفت قوماندانهای دوکندک این غند توظیف شدند):
- ۱۰ - دگر من عظیم خان افسر تحصیلکرده به صفت قوماندان کندک تانک
(قوماندان صادق یکی از مقرب ترین افسر به جگرن دوستم به صفت رئیس ارکان این کندک وظیفه گرفت)

۱۱ - دگرمن محمد ایوب افسر تحصیلکرده مربوط به گروه کار به صفت
امر سفربری

۱۲ - عبدالرحمن جرمن افسر بی سواد و یکی از افراد خاص جگرن دوستم
به صفت قوماندان کندک کشف.

(ابراهیم چریک، عسبدل چریک و زین الدین پهلوان که بعداً به صفت
قوماندانهای محوری جنرال دوستم عرض وجود کردند، وظیفه قوماندانی
تولی های داخل تشکیل کندک را بدوش گرفتند)

۱۳ - محمد الله پهلوان مشهور به دلا پهلوان افسر قومی به صفت
قوماندان کندک استحکام

۱۴ - ریس عمریای سابق رییس تیم بزرگشی ولایت جوزجان به صفت
قوماندان کندک سواره

(قرارگاه این کندک در سرپل ایجاد شد)

VIII - ایجاد فرقه ۸۰ به قوماندانی سید جعفر نادری

قوماندانی فرقه ۸۰ که در تابستان سال ۱۳۶۷ به ابتکار سید منصور
آغا ایجاد شد. در صفوف قطعات آن اکثراً هزاره های اسمعیلیه مذهب تنظیم
بود. فامیل مذهبی و اشرافی سید منصور آغا که از رسوخ و نفوذ مذهبی در
میان اسمعیلیه مذهببان سودجسته و به صفت مرشد ایشان عمل می کرد،
رابطه وی با اکثر بزرگان اقوام دیگر در صفحات شمال کشور محکم بوده و
مورد احترام آنها قرار داشت. این شخصیت روحانی بخاطر تحت فشار قرار
گرفتن از جانب اداره تره کی - امین که منجر به شهادت برادر شاعر وخیلی
ها محبوب وی مرحوم «رونق» در زندان پلچرخی شد، در ماه ثور سال ۱۳۶۸
درشورش وسیعی شرکت ورزید که از جانب مردم علاقه داری تاله و برفک
سازمان یافته و اسباب سقوط علاقه دازی مذکور را فراهم آورد. از آن به
بعد، جوانان مربوط به فامیل و مرید های نزدیک سیند منصور آغا به
فرماندهی داماد وی موسوم به سید حسام الدین حقبین سلاح بدست گرفته و
در رابطه با جبهه قوماندان فخرالدین تاله و برفکی که از قوم کرم علی بر

خواسته بود، به دفاع از خود و مردم خویش پرداختند. با ورود ببرک کارمل در رأس اداره کابل، پس از مفاهمه ای که میان وی و سید منصور آغا صورت پذیرفت. حساسیت گروپهای مسلح اسمعیلیه مذهب تحت اداره او در برابر حاکمیت دولتی تخفیف یافته و کارشان تا تنظیم گردیدن در چارچوب قطعات قومی دولت بالا گرفت. به همین ترتیب، سید منصور آغا با بدست داشتن دره کیان، برخط تدرکاتی ای حاکم بود، که اکثر جهات جهادی ولایات سمنگان، بغلان، کندز، تخار و بدخشان کاروان های اکمالاتی خویش را از طریق آن عبور می دادند. وی با درک ارزش و حساسیت جغرافیایی این خط، بازاری را در قسمت کنده سنگ که در حدوسطی راه هوشی و دره کیان قرار دارد، ایجاد کرد. از آن به بعد کاروانهایی را که جهات جهادی یاد شده از پاکستان انتقال می دادند. در بازار مذکور متوقف ساخته و با عبور از مناطق تحت تسلط دولت به اثر همکاری سید منصور آغا به مناطق مورد عمل خویش مراجعه می کردند. این روند، زمینه تأمین و توسعه روابط و رسوخ هر چه بیشتر او را در میان مجاهدین هموار ساخته و به اعتبارش افزود. در حالی که آغای موصوف با چنین رواداری برای مجاهدین عمل می کرد. داماد وی سید حسام الدین حقیقین از بازار فروش سلاح در ولسوالی اشکمش ولایت تخار و نقاط دیگر اسلحه خریداری کرده و اظهار می داشت که در نظر دارد تا از اینطریق يك فرقه جهادی ۱۲ هزار نفری را از اسمعیلیه مذهبان افغانستان ایجاد کند. این در حالی بود که او نمی توانست تا ضرورت خود از این ناحیه را با فرستادن کاروان به پاکستان مرفوع سازد. چون سید منصور آغا که در سال ۱۳۶۱ يك گروپ ۲۰ نفری را تحت سرپرستی یکی از خویشاوندان خویش بخاطر بدست آوردن سلاح نزد استاد برهان الدین ربانی به پاکستان فرستاده بود، گروپ مذکور حین بازگشت از کشور مذکور در دره های بامیان توسط مجاهدین شیعه مذهب تازاج شده و سرگروپ آن به قتل رسید. بناً، او نمی خواست که با مراجعه به احزاب جهادی مستقر در پاکستان این تجربه را تکرار کند.



موجودیت شاخص های مثبت سیاسی و مردمی در شخصیت سید منصور آغا که ذکر آن رفت، موجب گردید تا مقامات دولتی و مراجع مسئول شوروی، منزلت و ارزش بزرگی را بخاطر قابل محاسبه بودن سهمش در استقامت دادن حوادث سیاسی نظامی ای که اگر در صفحات شمال افغانستان پس از خروج قوای شوروی بوقوع بپیوندند، قایل گردید. از همین بود که شوروی ها پیش از خروج خویش از افغانستان مراجع دولتی را تشویق کردند تا با سید منصور آغا مشوره کرده و قناعت او را جهت تنظیم شدن جبهات مسلح تحت اداره اش در چوکات تشکیل وزارت دفاع فراهم آورند. بنابر آن، پس از تفاهمی که میان وی و نماینده های دولت دکتور نجیب الله صورت پذیرفت، از جانب دولت منظوری تشکیل فرقه ۸۰ قومی به فرماندانی سید جعفر نادری فرزند سید منصور نادری در تابستان سال ۱۳۶۷ در شهر پلخیزی داده شد. (۱)

طبق پروتوکولی که میان طرفین به امضا رسید، سید منصور آغا متعهد

(۱) طی دیداری که من به اساس پادرمیانی یکی از سربازهای قطعه، خود بنام قهار عاصی شاعر در تابستان سال ۱۳۶۷ با فرید احمد مزدک معاون حزب دموکراتیک خلق افغانستان در مقر کمیته مرکزی این حزب در شهر کابل داشتم، وی ضمن گفت و شنود شخصی اش با من، گفت: «ما برای سید منصور نادری تشکیل یک فرقه با ۴۵۰۰ میل سلاح را دادیم. تا بعد از خروج قوای شوروی امنیت شاهراه سالنگ شمالی تا بندر حیرتان را بگیرد. چه فکر می کنی که او با ما خواهد ماند؟» من در جواب این پرسش آقای مزدک گفتم:

«معلوماتی که من در مورد سید منصور نادری دارم، در توصیف خاندان او خلاصه می شود که آنرا از زبان پدر کلان و ماهایم محمد حکیم صدیق شنیده ام. ایشان می گفتند که فامیل وی یک فامیل با آبرو و صاحب نام نیک است، در اینصورت سید منصور نادری که در چار چوب چنین خانواده ای تربیت یافته است. فکر نمی کنم خلاف قول خویش عمل کند. و دیگر اینکه شما مجبور استیید دست به این گونه معاملات بزرگ سیاسی بزنید، چون اعلان کرده اید که با دادن حق به دیگران از انحصار قدرت دست کشیده اید»



شد که امنیت شاهراه سالنگ را اعتبار از سالنگ شمالی بندر حیرتان بدوش گرفته و قطار های ا کمالاتی دولت را الی تونل سالنگ بدرقه کند. طوری که بعد ها دیده شد، فرقه، موصوف این وظیفه، خود را با استفاده از رسوخی که در میان جبهات جهادی صفحات شمال کشور داشت، مؤفقا نه به پیش برد.

VIV - ایجاد لوای ۷۰ حیرتان به قوماندانی جنرال مومن اندرابی.

همانگونه که در بحث قبلی اشاره شد، پیش از اینکه قوای نظامی اتحاد شوروی خاک افغانستان را ترک گوید، رهبری دولت شوروی به اساس پروتوکولی که با دکتور نجیب الله امضا کرده بود. پروسه، انتقال مواد کمکی اش را طبق پروتوکول مذکور در اوایل سال ۱۳۶۶ به بندر حیرتان آغاز کرده و این بندرگاه کوچک را به یک بیزمهم تدارکاتی مبدل ساخت. امور امنیتی شهرک بندری حیرتان که قبلاً توسط قوماندانی غند نظم خاص به فرماندهی دگروال غازی پیش برده می شد، پس از جاری شدن سیل کمک های لوژستیکی و نظامی اتحاد شوروی به افغانستان از طریق بندریاد شده ضروری به حساب آمد تا این وظیفه به یک قطعه، بزرگتر محول گردد. از همین بود که در ماه میزان سال ۱۳۶۷ منظوری ایجاد تشکیل یک لوا در چوکات وزارت امنیت دولتی از طرف دکتور نجیب الله صادر شده و جنرال مومن که پس از تقرر شهنوازتنی به صفت وزیر دفاع افغانستان از وظیفه اش سبکدوش شده بود. به صفت قوماندان این لوا تعیین گردید. به گونه ای که وی در مدت زمانی که بیکار بود، به اساس پادر میانی جنرال علی اکبر اندرابی با غلام فاروق یعقوبی، وزیر امنیت دولتی رابطه حاصل کرده و اعتماد او را بدست آورد. این پیوند وی با وزیر موصوف سبب شد تا به اساس پیشنهاد او به این موقف دست یابد.

تحرك احمد شاه مسعود بخاطر آماده سازی شورای نظامی جهت گذشتن به حالت تعرض پس از خروج قوای نظامی شوروی از افغانستان

قبل از آغاز مرحله اول خروج قوای شوروی از افغانستان در ماه اسد سال ۱۳۶۷ شورای نظامی با ترکیب تشکیلاتی ذیل عمل می کرد:

- ۱ - شورای نظامی
- ۲ - کمیته سیاسی
- ۳ - کمیته نظامی
- ۴ - کمیته فرهنگی و تعلیم و تربیه
- ۵ - کمیته مالی
- ۶ - حارنوالی شورای نظامی
- ۷ - کمیته قضایی
- ۸ - کمیته صحی
- ۹ - قوماندانی قطعات متحرک

I- شورای نظامی (شورای نظامی)

این شورا که به مثابه مرجع تصمیمگیری در تشکیل شورای نظامی بوجود آمده و در حالات خاص تشکیل جلسه می داد، فرماندهان ذیل در آن عضویت داشتند:

- ۱ - احمد شاه مسعود (به صفت آمر شورا)
- ۲ - دکتور عبدالرحمن یکی از اعضای رهبری الحیدیدی ها (به صفت معاون شورا)
- ۳ - دکتور سید محمد حسین (به صفت منشی شورا)
- ۴ - اسماعیل سارق یکی از فرماندهان فعال در ولایت لغمان

۵ - غلام محمد آرین پور قوماندان یکی از جبهات ولسوالی کشم ولایت بدخشان.

۶ - قوماندان پناه پنجشیری معاون نظامی احمد شاه مسعود.

۷ - قوماندان گدا پنجشیری.

۸ - سید یحیی یکی از قوماندانهای قطعات مرکزی شورای نظار.

۹ - ناصر قورمول از ولسوالی اندراب ولایت بغلان.

۱۰ - سید نجم الدین از ولسوالی بهارک ولایت بدخشان.

۱۱ - عبدالحی حقجو از ولسوالی نهرین ولایت بغلان.

۱۲ - قاری رحمت الله از ساحه ده ویران ولسوالی خان آباد

ولایت کندز.

۱۳ - دکتور احمد مشاهد از ولسوالی فرخار ولایت تخار.

۱۴ - قاضی اسلام الدین از ولسوالی اشکمش ولایت تخار.

۱۵ - سید اکرام الدین یکی از فرماندهان قطعات مرکزی شورای نظار.

۱۶ - سر معلم فضل از ولسوالی اشکمش ولایت تخار.

۱۷ - استاد عطا از شهر مزار شریف ولایت بلخ.

۱۸ - عارف خان از شهر کندز ولایت کندز.

۱۹ - عزیز الله مشهور به استاد شهید.

۲۰ - ملا عبدالصمد از ولسوالی خان آباد ولایت کندز.

۲۱ - سید امین طارق از ولایت بدخشان..

ویکتعداد دیگر

II- کمیته سیاسی:

در این کمیته که به تعداد ۲۰ نفر روشنفکر الحدیدی و افراد خاص آقای

مسعود عمل می کرد. ریاست آنرا دکتور عبدالرحمن عهده دار بوده و در

منطقه خیلاب ولسوالی اشکمش مرکزیت داشت

III - کمیته نظامی:

رهبری این کمیته را که ناصر فرمول به عهده داشت، دارای مرکزیت ثابت نبود.

IV - کمیته فرهنگی و تعلیم و تربیه:

این کمیته که در قریه «میان شهر» علاقه داری ورسنج ولایت تخار اخذ موقعیت کرده بود، وظیفه آن را موضوع سروسامان دادن به امور تعلیمی در مکاتبی که در ساحات تحت اداره شورای نظار فعال بودند، تشکیل می داد. اداره کمیته مذکور را کریم هاشمی پیش می برد.

V - کمیته مالی:

وظیفه آمریت مالی شورای نظار را جوانی بنام خالد باشنده شهر مزار شریف بدوش داشته و دائماً آقای مسعود را همراگی می کرد. دفتر این کمیته در شهر ورسج قرار داشت.

VI - خانونالی شورای نظار:

آمریت این دفتر که به عهده خانونال «منیر» یکی از روشنفکران مکتبی تربیت یافته در مربوطات شهر کابل گذاشته شده بود. وظیفه آن شکنجه و استنطاق متهمین سیاسی و جنگی از نظر شورای نظار بود. که عمدتاً از جانب فرماندهان جبهات و گروههای مسلح متعهد به این شورا در جریان جنگ و یا حالات دیگر اسیر و یا گرفتار می شدند. این آمریت در قریه لژده ولسوالی فرخار ولایت تخار فعال بود.

VII - کمیته قضایی:

ریاست این کمیته را مولوی سید اکبر به پیش برده و وظیفه آن عبارت از غور و بررسی دوسیه ترتیب شده برای متهمین توسط خانونالی شورای نظار و صدور حکم بر آن بود. کمیته نامبرده در شهر ورسج عمل می کرد.

VIII - کمیته صحی:

کمیته صحی که عمدتاً وظیفه تداوی مجروحین جنگی و توزیع مواد طبی برای واحد های صحی شورای نظار در مناطق تحت اداره آنرا بدوش داشت. در قریه شیره و لسوالی اشکمش مستقر بوده و ریاست آنرا دکتور صدرالدین سحرعهده داری می کرد.

VII - قوماندانی قطعات متحرک شورای نظار:

قطعات مذکور که هرواحد آن بنام کندک یاد می شد، در ترکیب کندک ها به تعداد سی نفر مجاهد مسلح سازمان یافته بود. افراد گرد آمده در این گروپها ملبس بادریشی و پای پوش روسی بوده و از پکول و یک دستمال خاص استفاده می بردند. یونیفورم مذکور به ایشان قیافه مناسب، آراسته و جالب توجه می بخشید. مجاهدین موصوف همه تعلیم دیده و مجهز با اخلاق مثبت معیاری جامعه سنتی خود بودند. اینها در هر موقعیتی که وظیفه می گرفتند. تمام مصارف خویش را خود بدوش کشیده و دست توقع به جانب مردم دراز نمی داشتند. بر خورد ایشان با اهالی انسانی بوده و از تجاوز به مال و ناموس مردم ابا می ورزیدند. مراکز قطعات متحرک که در چمن خسده، شهر فرخار، ساحه ای بنام خانقا در شهر ورسج و دره خیلاب اشکمش ایجاد شده بود، فرماندهی آنرا شخص احمد شاه مسعود به دوش داشته و دکتور عبدالرحمن به صفت همکاری عمل می کرد. قوماندانهای قطعات مذکور عبارت بودند از: احمدی از لسوالی کشم ولایت بدخشان، داکتر صمد از لسوالی رستاق ولایت تخار، سید یحیی از مربوطات شهر کندز، مسلم و دو تن مجاهد پنجشیری دیگر آقای مسعود که قبل از مرحله اول خروج قوای نظامی اتحاد شوروی از افغانستان بر تشکیل فوق حکم می راند، اولین قدمهای خویش جهت گذشتن از حالت تدافعی به خط تعرض را اینگونه به پیش گذاشت:

در حالیکه عبدالروف بیگی در اواخر ماه سرطان سال ۱۳۶۶ مصروف اکمالات ولایت بدخشان جهت دفاع فعال قوای دولتی از این استان بود. احمد شاه مسعود جلسه وسیعی را در چمن خُسده ولسوالی فرخار سازمان داد، که در آن فرماندهان ذیل اشتراک داشتند:

- ۱ - اسماعیل طارق از ولایت لغمان
- ۲ - مولوی ظاهر از ولایت سمنگان
- ۳ - استاد عطا و قوماندان علم آزادی از ولایت بلخ
- ۴ - کریم ارشد معروف به آمر کریم از ولایت فاریاب
- ۵ - داکتر حقیبین از ولایت پروان
- ۶ - عظیمی از ولایت کاپیسا
- ۷ - عبدالحی حقیجو، مفتش رحم خدا، ناصر فورمول، ملاشمس، ارباب جمعه، عبدالرحیم خان وحدت یار، وکیل غفار و ارباب جمیل از ولایت بغلان
- ۸ - قاری رحمت الله، عارف خان، میر علم، ملا صمد، شیر عرب، مسعود، مولوی ظاهر و شیخ سعدی از ولایت کندز.
- ۹ - غلام محمد آرین پور، واثقی، ناصر یار، پیمان، سید امین طارق و سید نجم الین از ولایت بدخشان.

۱۰ - مولوی شاه محمد، داکتر احمد مشاهد، داکتر سید حسین، قاضی اسلام الدین، سر معلم فضل، مولوی عبدالشهید، مولوی سید اکبر، مولوی میرزا، مولوی اسحق، مولوی عبدالجبار، مخدوم عبدالله، معلم حسین، ملا نوروز، ملا عبدالودود، قاری محمد صدیق، سیف الدین خان، سید احمد روئین و ملا نادر که با حزب اسلامی قطع رابط کرده و به شورای نظار پیوسته بود از ولایت تخار.

جلسه مذکور پس از قرائت آیه ای از کلام الله شریف آغاز گردیده و از آن به بعد، آقای مسعود بیانیته، افتتاحیه اش را ایراد کرد. وی در این

بیانیه خود گذارش مفصلی را پیرامون دست آورد های شوزای، نظر در فاصله بین نشستهای چهارم و پنجم آن ارائه داشت. او در حالی، که به سخنرانی می پرداخت، از یکعده قوماندانهای مورد نظر خویش تقاضا به عمل می آورد تا راجع به کار های مثبت نظامی ایکه در ساحات تحت عمل شان علیه قوتهای دولتی انجام داده اند، به حاضرین جلسه معلومات دهند. پس از آن، روی کبمودی های اقتصادی شورای نظام مکت کرده گفت: هر قوماندان باید در منطقه خود فارم های مالداری، زراعتی و مرغداری را ایجاد کرده و از طریق آن گوشت، تخم و غله جات مورد ضرورت جبهات متحرک و قطعات مرکزی شورا را تهیه دارند. او به ادامه حرفهای خویش وضع خدمات صحنی در مناطق تحت اداره خود را قناعت بخش ندانسته و برای داکتر سحر مسئول این بخش دستور داد تا کلینیک هایی را در ساحات ذیل بر پا دارد.

۱ - در چمن خسته واقع در شهر فرخار

۲ - در ساحه خانقا واقع در علاقه داری ورسج

۳ - در منطقه تحت تسلط غلام محمد آرین پور در ولسوالی کشم

۴ - در ساحات مربوط به جبهه نجم الدین خان در ولسوالی بهارک

ولایت بدخشان

۵ - در منطابق مربوط به قاضی اسلام الدین در ولسوالی اشکمش

۶ - در نقطه قرار گاهی شورای نظام واقع در ساحه خیلاب ولسوالی

اشکمش و یک دو جای دیگر

او همچنان در جریان تشریح و اشاره بر جهات مثبت تاکتیک های تعرضی

ایکه مجاهدین می بایست علیه قوای دولتی از آن استفاده برند، گفت:

ما باید ضربات اصلی خویش را بر ضعیف ترین موضع دشمن وارد کرده و

از عملیات بالای مراکز قوی آن خود داری کنیم. چون، فتح موضع ضعیف

دشمن تلفات زیاد نداشته و به سادگی صورت می گیرد. فایده دیگر آن این

است که از اینطریق پایه های حاکمیت دولتی را سست ساخته و از لحاظ روحی اسباب تشویق مجاهدین و زمینه ایجاد ترس و وحشت در میان قوای دشمن را فراهم می آوریم. ولی، در صورت عملیات یالای مراکز قوی دشمن هم تلفات زیاد می بینیم و هم اگر شکست بخوریم روحیه مقاومت دشمن را بلند برده و اسباب حاکم شدن روحیه یأس و نا امیددی در بین مجاهد های خود را مساعد می سازیم.

از آن به بعد، احمد شاه مسعود اعلان داشت که وارد شدن تغییر در رهبری شوروی سیاست این کشور در مورد افغانستان را نیز تغییر داده است. شاید که شوروی ها قوای خود را یا همین امسال و یا سال دیگر از افغانستان خارج کنند. ولی من طرفدار خارج شدن آنها به این زودی ها نمی باشم. چون ما تا الحال نتوانسته ایم که از حالت تدافعی به حالت تعرض بگذریم. ما از لحاظ نداشتن کادرهای متخصص بخاطر اداره کشور مشکل داریم. ما هیچگونه آمادگی در این مورد نداریم. ما باید سر از امروز به این موضوع توجه کرده و بعد از فتح ولسوالی ها و یا ولایات، مجاهدین شایسته خود را به شیوه حکومت داری بلد کنیم. ما باید در قدم اول ولسوالی های رستاق و چاه آب در ولایت تخار و شهر بزرگ را در ولایت بدخشان فتح کنیم. تا نتوانسته باشیم که راه فتح کامل ولایت تخار را که مرکز فعالیت مان است مساعد سازیم. به همین ترتیب حرفهای دیگر.

پنجمین گرد هم آیی شورای نظار را که این سخنرانی آقای مسعود رنگ بخشیده بود. در آخرین روز های ماه سرطان سال ۱۳۶۶ به پایان رسید. در ختم جلسه ملاتادر یکی از نیرومند ترین قوماندانهای ولسوالی رستاق که در حدود ۳۰ در صد مناطق مسکونی ولسوالی مذکور را در تحت تسلط خود داشته و در اوایل بهار همین سال به شورای نظار پیوسته بود. از احمد شاه مسعود تقاضا به عمل آورد تا یکعده از روشنفکران رستاقی را که در

تشکیل شورای نظار فعالیت داشتند، با وی به رستاق بفرستند، تا از طریق ایشان جبههء مربوط به خویش را با نظم و دسپلین سیاسی نظامی معمول در شورای نظار آشنا سازد. احمد شاه مسعود به تقاضای وی پاسخ مثبت داده و به تعداد ۱۲ نفر را در تحت ریاست سروش برادر سید احمد روئین یکجا با وی به رستاق فرستاد، که در جمع ایشان روسفکران الحدیدی ذیل شامل بودند:

- ۱ - بشیر احمد فرزند قاری شمس الدین ۲ - محمد امین فرزند بابا جان
 - ۳ - محمد الله فرزند محمد هاشم ۴ - عبدالحمید فرزند عبدالصمد.
- پس از ورود ملانادر به ولسوالی رستاق، آقای مسعود به اساس برنامهء مطروحه، خود در نشست خسته، در ماه عقرب سال ۱۳۶۶ معاون نظامی خود قوماندان پناه را با ۶۰ نفر مجاهد مسلح دیگر جهت رهبری عملیاتی که باید توسط جبههء ملانادر بر قوتهای سازا و دولت در شهر رستاق صورت می پذیرفت، به قرارگاه وی در قریهء ایل کوشان فرستاد. قوماندان پناه بعد از مواصلت خود به قریهء مذکور، از جانب ملانادر استقبال گردیده و در مهمانخانهء او جایجا شد. آنگاه فرمانده موصوف مکتوبی را که به قلم سید احمد روئین مشهور به امر مجاهد عنوانی ملانادر تحریر شده بود، برایش تسلیم داد. نامهء مذکور اینگونه رقم یافته بود:

برادر عزیز و مجاهد ملاصاحب نادر صبور یار!
اسلام علیکم...

و بعد، اینک به اساس دستور آمر صاحب، قوماندان صاحب پناه وظیفه گرفتند تا قوماندانی عملیاتی را که باید در ولسوالی رستاق صورت پذیرد، بدست گیرند. شما با ایشان همکاری کرده و سلاحهای ثقیله خود را به آنها تسلیم بدهید. تا قوماندان صاحب پناه با استفاده از آن آتش ثقیله بالای دشمن را تنظیم کرده و عملیات را موفقانه انجام دهد.

ملتاندار پس از مطالعه این نامه، غذای ظهر آن روز را برای مهمانهای خویش حاضر ساخته و در جریان صرف غذا برای قوماندان پناه گفت:

«قوماندان صاحب! شما مهمان ماهستید، قدمهای تان بالا چشم، تا چند روزی که در این جا تشریف دارید، مادر خداست که احترام شما را بجا می‌کنیم. ولی مساله دیگر، که مساله اطاعت من از جناب شما و آنهم به امر آمر مجاهد است، این امکان ندارد، من به اساس کدام فشاری به شورای نظر نرفته‌ام. اینکه شامل این سازمان شدم، علت آن علاقمندی من به آمر صاحب مسعود بود. آمر مجاهد که در طول این مدت نامه‌های زیادی برای برادر خود سروش صاحب روان کرده و به او فرمان داده است، که کار من را یکطرفه کند، من به هیچ صورت از فرمان او اطاعت نخواهم کرد. حال آنکه شخص وی دارای این شخصیت هم نمی‌باشد. این است هایی که به برادرش روان کرده است...»

بعد از آن قوماندان پناه جهت ارضا و اقناع ملتاندار سخن سازی کرده و تلاش ورزید تا ذهن او را از تصویری که برایش دست داده بود، خالی سازد. ولی ملتاندار زیر بار نرفته و به گونه بی‌پیش آمد که برطبق آن قوماندان پناه رستاق را باید ترک میگفت. قوماندان موصوف با داشتن آگاهی از عطش طرف صحبت خویش به آدم کشی، از او عذر خواسته و طلب رخصت کرد. آنگاه، ملتاندار برای مهمان خود سه رأس اسب را تهیه دیده و از طریق قریه، آبگزان به جانب علاقه داری کلفگان هدایتش داد.

این قوماندان دارای سابقه حزب اسلامی، فردای آنروز وارد ساحه پل بیگم شده و طی دیداری بابهدار مدافع فرمانده جبهه حزب اسلامی ولسوالی کشم ولایت بدخشان، او را مخاطب قرار داد و گفت: «کل مجاهد (سید احمد روئین) سه ره آرام نماند، سه پس حزبی شدم» بهادر خان پس از استماع حرفهای او اظهار داشت:

«خوب شد. جنرال بیگی در نامه خود برای من نوشته است، که اگر با دولت به توافق برسیم دولت حاضر است که اداره منطقه را برای ما بدهد.» *

ملا نادر بنی آنکه چیزی در این مورد بگوید. از او جدا شده و دو باره به مرکز قرارگاهی اش برگشت. آنگاه، روشنفکران الحدیدی ایرا که از فرخار با خود آورده بود، دستگیر کرده و به تعداد شش نفر ایشانرا که ذکر اسمای شان رفت، به قتل رسانید. از جمله سروش و چندتن دیگر که در گروپهای مسلح ملاپیرمقل در قریه هزار سموچ و لسوالی رستاق مصروف بودند، جان به سلامت بردند. به این ترتیب، اولین پر نامه عمل آقای مسعود پس از جلسه خنده در برابر قوای دولت و یا کودتا علیه ملا نادر به ناکامی انجامید.

طرح و تحقق عملیات تصفیه وی از جانب نظامیان شوروی به نفع قطعات سازا در ولسوالی های رستاق و خواجه غار

پس از اینکه گروپهای مسلح جبهه سازایی شده، امر صمد باگرفتن تشکیل قطعات قومی از وزارت داخله توسط این مرجع تسلیح و تجهیز شد، از لحاظ جغرافیایی رابطه بین قطعات مذکور اکثراً ضعیف و نا استوار قرار داشت. به همین ترتیب، پیوند مرزی سازایی ها با جمهوری تاجکستان اتحاد شوروی منقطع بوده و کدام نقطه مساعدی را بدست نداشتند تا با استفاده از آن مراجع مسئول شوروی پس از خروج قوای این کشور از افغانستان به اكمال قطعات ایشان بپردازد. بنابر آن، قوماندانی قطعه شوروی مستقر در ولسوالی رستاق در ماه حوت سال ۱۳۶۶ عملیات مشترکی را با سازایی ها در ساحات شرقی این ولسوالی انجام داد. در اثر عملیات مذکور که از نقطه قرار گاهی جزوقام قبلاً مستقر شده شوروی در قریه باغی حصار آغاز یافت.

* - بهادر مدافع پسر خاله، جنرال عبدالروف بیگی بود.

سازانیان قریه جات سری غار، بیخا، دشتک، انگاریان، زهان بالا، زهان پایان، گردن ریگ، زرنگان و ملوان را از جبهه حزب اسلامی ملانادر تخلیه کرده و خط اتصالی باغی حصار - شیخان در شهر بزرگ را که احمد شیخانی سازایی بر آن حاکم بود، جهت رفت و برگشت خود باز ساختند. در جریان عملیات مذکور به تعداد ۳۰۰ رأس بز و گوسفند مردم به غارت برده شده و به مرکز فرماندهی آمر صمد در قریه، سیاب منتقل گردید. محمد اسماعیل فرزند عبدالسلام بیخایی می گوید، که سازایی ها حین افتتاح سنگر خویش در ارتفاع مشرف به قریه، بیخاییک واس گوسفند ما را پس از اعمال شکنجه بر پدم ذبح کرده و گوشت آنرا بر مردمی که جهت اشتراک در ختم قرآن شریف به مناسبت مذکور احضار شده بودند خوراندند.

به همین ترتیب، این عملیات مشترک شوروی سازا به تاریخ ۲۷ جوت ۱۳۶۶ تا ساعه خانقا و شهر کهنه رستاق انکشاف یافته و در ۳ حمل ۱۳۶۷ پس از مواجه گردیدن با برخورد های خونین گروپهای مسلح حزب اسلامی ملانادر ساحات یاد شده به تصرف سازایی ها در آمد. به ادامه آن، آمر صمد با استفاده از حمایت آتش سلاحهای ثقیله جزوتام شوروی مستقر در ارتفاع آی خانم بر قریه جات جلیسمخور، چغتای، قزاق و قروق ولسوالی خواجه غار تعرض کرده و ساعه، یاده شده را از جبهات، سید صادق خان، مولوی عبدالجبار و قاری محمد امیر متصرف گردید. این برنامه عملیاتی که در اثر آن عده زیادی از خانه های مردم به آتش کشیده شده و سخت غارت گردید، بخاطر آن صورت پذیرفت. تا شود که سازایی ها پس از خروج قوای شوروی از افغانستان قریه، قروق را به صفت نقطه عبوری خویش از طریق دریای آمو به مرز تاجکستان مورد استفاده قرار دهند.

گروپهای عملیاتی پس از تشکیل یک دسته سی نفری به قوماندانی

قوماندان جمال‌شاه و محمد ایوب از جوانان قریه، چغتای و به جاگذاری يك گروپ ۲۰ نفری در تحت اداره قوماندان شاهی مشهور به چنگیز در نقاط اشغالی خود ترك منطقه گفتند. مدتی نه گذشت، که قوماندان چنگیز دست جفا و جنایت بر مردم را بلند کرده و کمار خویش را تا اجرای وظیفه، بهره داری توسط کلان‌شوندگانی چون، عبداللطیب، صوفی محمد ظاهر، صوفی عصمت بای، تاش محمد بای، اسحق بای، اسلام بای و یونس از قریه، چغتای بالا بود، از همین بود، که مردم بجان آمده از ظلم آن به جهات مولوی جبار و قاری محمد امیر مراجعه کرده و از ایشان خواستند تا این بلای وارد شده در زادگاهشان را دفع کنند. بنابر آن، فرماندهان موصوف در اوایل ماه جوزای سال ۱۳۶۷ بر پوسته های سازایی که در منازل ملا خدایار، و توختربای واقع در اطراف تپه، چغتای و حویلی حاجی علام واقع در قریه، جلیمخور ایجاد شده بود، یورش برده و افراد آنرا از منطقه خارج ساختند. امر صمد بخاطر جبران این شکست خویش تعرض دومی خود، به حمایت جزوتام شوروی مستقر در آی خانم را بر قریه های نامبرده انجام داده و از تجاوز به مال و ناموس مردم تا به آتش کشیدن خانه های نشمین ایشان دریغ نه ورزید. جنایات مذکور زیاده تر از جانب قوماندان جورده معاون قوماندان مجید برادر امر صمد قوماندان محمد رسول و چنگیز بر مردم تحمیل شد. آنگاه این قوت و یرانگر منطقه را ترك گفته و به این ترتیب برنامه، ایجاد گذرگاه از طریق قریه، قروغ به مرز تاجکستان که از جانب مشاورین شوروی و امر صمد طرح گردیده بود، عقیم ماند.

تعرض آمر صمد بر پوسته های غند ۵۱۸ جهت بدست آوردن خط اتصالی میان سرپل درباری کوچک و ارتفاع آی خانم

همانگونه که در گذشت مذکور افتاد، در منطقه دشت قلعه قوماندانی غند ۵۱۸ و کندک سفزایی احمد که مستقر بوده و وظیفه امنیتی خویش در ساحه تحت تسلط خود را انجام می دادند. آمر صمد بعد از بدست گرفتن اختیارات پرورژه کوچک و ساحه زراعتی آن، پوسته های اضافی ایرا در اطراف این ساحه ایجاد کرده و همچنان بر سریند نهر دشت قلعه که در قریه آرتی خواجه واقع است. مسلط گردید. از آن به بعد کار تبلیغی وسیعی را در میان مردم براه انداخته و احمد که را در همکاری با خود آماده ساخت. باشندگان ساحه دشت قلعه که خاطره خوشی از سزایی ها نداشتند، تحت تأثیر بر نامه های تبلیغاتی ایشان نمی رفتند. چون همین گروپ مسلح سزایی ها به فرماندهی قوماندان شاه محمود بود که در جریان عملیاتی که در اواخر تابستان سال ۱۳۶۶ توسط جنرال عبدالروف بیگی بردشت قلعه صورت پذیرفت. عده زیادی از اهالی قریه غاز تپه دشت قلعه را بخاطر بدست آوردن سلاحهای مخفی شده مجاهدین جبهه حزب اسلامی آمر عباس خایه تاب کرده بود. سر از همان تاریخ مردم این ساحه واحد های نظامی سزایی را بنام گروپهای خایه تاب می شناختند. بنابر آن آمر صمد پس از به بی نتیجه ماندن کار خویش در میان اهالی دشت قلعه، دست اذیت و آزار برایشان را دراز داشت. چنانی که قوماندان مجید برادر وی در ماه حوت سال ۱۳۶۶ به تعداد (۱۲۰) الاغ آنهایی را که جهت پاک کاری و باز سازی سریند نهر دشت قلعه وارد قریه آرتی خواجه شده بودند به غارت برده و همه را به فروش رسانید. آنگاه آب نهر را قطع کرده و موجب از بین رفتن کشت بهاری مردم گردید.

در حالی که اینگونه مظالم از جانب وی بر دشت قلعه چی ها جریان داشت. آمر محمد موصوف در اواسط ماه جوزای سال ۱۳۶۷ تعرض سازمان یافته و وسیعی را بر پوسته های غند ۵۱۸ از استقامت قریه، پسته مزار رستاق، قریه قم قشلاق و سکزکول دشت قلعه آغاز کرده و جنگی که طرفین در گرفت، مدت يك هفته تداوم پذیرفت. در روز ششم جنگ بود که غند قومی رشید تاتار به همکاری غلام سخی صدیقی شتاقه و گروپهای سازایی را که در قریه، سکزکول جابجا بوده و همه روزه به چپاول وسایط ترانسپورثی حامل اموال تجارتهی مردم ینگه قلعه، چاه آب و رستاق می پرداختند، هدف قرار داد. در روز هفتم جنگ، قریه، سکزکول از وجود ایشان تصفیه و همه به قرارگاه جزواتام شوروی واقع در ارتفاع آی خانم عقب نشستند. روشنفکران سازایی آنها را بخاطر زشتی عمل شان در برابر مردم، مربوط به غند کوهی قوماندان مجید برادر آمر محمد معرفی کرده و از خود نمی دانستند. این دسته، غارتگر يك روز بعد از عقب نشینی خویش توسط هلیکوپتر های روسی به سرپل دریای کوچک منتقل گردیدند.

به این ترتیب، تعرض آمر محمد بر پوسته های غند ۵۱۸ بی نتیجه مانده و برنامه نظامیان شوروی جهت رسانیدن سازایی ها از طریق اشغال قریه جات قم قشلاق، خواجه سردار و شهردشت قلعه به قریه و ارتفاع آی خانم محقق نه پذیرفت.

دگرگونی وضع سیاسی نظامی در ولایات کندز و تخار پس از خروج قوای شوروی از شهر های کندز و تالقان

همانگونه که در بخش سوم این نوشته (آیا قوای نظامی اتحاد شوروی از فغانستان خارج ساخته شد) انعکاس یافت. پس از تهاجم قوای نظامی شوروی بر افغانستان در حدود ۹۰ در صد واحد های اداری این کشور به

حمایت جزواتها و قطعات داخل تشکیل نیروی مذکور فعال بوده و گرداننده گان آنها با گذاشتن بار دفاع از ساحه تحت تسلط دولت بدوش جزواتها و قطعات شوروی حاکمیت می کردند. این طرز اداره در افغانستان، کادر های دولتی را که به شکل مفتخوار، منفعل و بی اعتقاد به حاکمیت مستقلانه نگهداشته بود، ایشان همه امتیازات خود را مرهون موجودیت قوای شوروی بوده و ادامه زندگی سیاسی خویش بدون آنها ناممکن می پنداشتند. چه، که این طرز دید، همواره در بیانات بیرک کارمل و دیگر اعضای رهبری حزب دیموکراتیک خلق افغانستان منعکس می گردید. به گونه ایکه، آنها با افتخار از مشروعیت کمک های انترناسیونالیستی اتحاد شوروی دم زده و آنها ضامن استقلال، تمامیت ارضی و حفظ نوامیس ملی کشور خود اعلان می داشتند. از همین بود، که در صفوف حزب و دولت حاکم این اندیشه پا گرفته بود که در هر کشوری که اتحاد شوروی مستقیماً وارد معرکه شده است، رژیم مورد حمایتش را تا دست یابی بر حاکمیت قطعی در سرزمین مذکور همراهی کرده و سر نوشت آنها معین ساخته است. علاوه بر آن ایشانرا بیشتر از همه این تصور غافل ساخته بود، که شوروی ها نسبت حیساتی بودن موقعیت جغرافیایی افغانستان بخاطر کشانیده شدن تشنج از طریق مرز های مشترکش با این کشور در آسای میانه دوستان افغانی خود را هیچگاهی تنها نخواهند گذاشت. تا با رسیدن عنان قدرت بدست سازمانهای طرفدار غرب از اثر نا بود شدن دولت دوست شوروی در افغانستان منافع استرا تیزیک و حیاتی اش را در منطقه از دست بدهد. بناً، به عقب رفتن قوای نظامی اتحاد شوروی از افغانستان چنان تأثیری بر روحیه اپندیکسی و مفتخواره گی ایشان وارد آورد، که نتیجه آن در همان آغازین روز های خروج این قوت در ولایات تخار و کندز به شرح ذیل بر ملا شد.

الف - سقوط شهر کندز

پس از اینکه دکتور نجیب الله با مشی باز تر نسبت به ببرک کارمل به حاکمیت رسانیده شد، به اساس اعلان برنامه پرولازیم سیاسی و نمایش رفع انحصار قدرت توسط دستگاه خویش، یک سلسله تغییرات را در تشکیل حکومت تحت اداره اش وارد آورد. طبق این پالیسی، اداره ولایت تخار و کندز را برای والیان غیر حزبی تحویل داد. بالاتر در ماه سرطان سال ۱۳۶۷ خلیل جان رشتاقی یکی از اعضای رهبری (سازا) به صفت والی تخار و عبدالحکیم صلاح از جمع روشنفکران آزاد اندیش به صفت والی ولایت کندز تعیین گردیدند. در زمان ولایت حکیم صلاح دستگاه رهبری کندز متشکل از کادر های ذیل بود:

- ۱ - حکیم صلاح والی.
 - ۲ - الیاس سیفی رییس امنیت دولتی.
 - ۳ - جنرال حبیب الرحمن حاجی قوماندان امنیه.
 - ۴ - دگرمن آقا محمد (۱)(۱) به روایت جنرال عبدالروف بیگی دگروال یوسف سالنگی / قوماندان غند ۵۷
- به همین ترتیب شهر کندز توسط قوتهای ذیل مدافعه می گردید:
- ۱ - غند ۷۵ به قوماندانی یوسف سالنگی که در میدان هوایی وضع الجیش داشت.
 - ۲ - غند اوپراتیفی بخارندوی که وظیفه امنیت مرکز و بکتعداد پوسته های اطراف آنرا بدوش می کشید.
 - ۳ - یک کندک ریاست امنیت دولتی به قوماندانی محمد دوران ترکمن که در ارتفاع بالا حصار کندز جایجا بود.
 - ۴ - یک کندک امنیت دولتی به قوماندانی شهاب الدین که در ساحه چهل گزی بندر امام صاحب قرار گاه داشت.

- ۵ - يك كندك ديگر امنيت دولتي به قومانداني شيرين آقا كه در قراول تپه متمرکز بود.
- ۶ - افراد مسلح مربوط به غند قومی رييس دستگير كه مناطقی چون ابراهيم خيل شور آباد، نقی لودين، يالا، خاوال، ناصري بكته خيل جوگذر ملرغی و ناديان را در تحت كنترول داشت.
- ۷ - يك كندك مربوط به غند اوپراتيفی حارندوی به قومانداني خالق بيانگر كه در موقعيت زير دوره متمرکز بود.
- در برابر اين تركيب نظامی مربوط به دولت دكتور نجيب الله جبهات جهادی ذيل در اطراف و نواحی شهر كندز عمل می كردند:
- ۱ - جبهه اتحاد اسلامی محمد امير چوغه بی كه در منطقه چوغه ولسوالی خان آباد متمرکز بود.
- ۲ - جبهه مربوط به شورای نظار آمر مير علم كه در ساحات قوچی و كويه ای فعاليت می كرد.
- ۳ - جبهه جمعيت اسلامی عارف خان زاخيل كه در قسمتی از منطقه گور تپه مركزيت داشت.
- ۴ - جبهه آزاد بيكي حاجی خال الدين كه در قريه خالدار بيك مركز گرفته بود.
- ۵ - جبهه مربوط به محاذ ملی ميرزای ناصری كه بر قريه جات نوآباد، و چله مزار عمل می كرد.
- ۶ - جبهه حزب اسلامی سيد حميد الله آغای رستاق كه در ساحه عصقلان متمرکز بود.
- ۷ - جبهه حزب اسلامی قلیچ آغای تركمن كه در ساحه عصقلان قرارگاه داشته و به صفت قوماندان جبهه سيد حميد الله ولی مستقيل از آن به جهاد می پرداخت.

- ۸ - گروپ مسلح شیر عرب در منطقه انگور باغ
- ۹ - گروپ مسلح جمعیتی عبدالاحمد چونی که در قریه قرمقل وساحه چونی عمل می کرد
- ۱۰ - گروپ مسلح عبدالاحمد لرخوابی که به محاذ ملی رابطه داشته و در قریه کیم متمرکز بود.
- ۱۱ - جبهه اتحاد اسلامی عیسی هزاره
- ۱۲ - جبهه اتحاد اسلامی مولوی محمد عمر که به صفت آمر عمومی جبهات اتحاد اسلامی وظیفه جهادی خود را به پیش می برد.
- ۱۳ - جبهه حزب اسلامی سید هارون شهید به قوماندانی مولوی عبدالفتاح که درصوف آن جوانان مربوط به فرغانه چی ها وطلاب مدارس دینی تنظیم بوده و مرکز ثابت نداشت
- ۱۴ - جبهه حزب اسلامی ارباب هاشم در ولسوالی چار دره
- ۱۵ - جبهه جمعیت اسلامی قاری رحمت الله که درقریه ده ویران خان آباد عمل می کرد (قاری رحمت الله موصوف وظیفه آمریت جبهات جهادی مربوط به جمعیت اسلامی ولایت کندز را به عهده داشت.)
- دستگاه رهبری نظامی حاکمیت دکتور نجیب الله که از ضعف روحی قوتهای مدافع شهر کندز آگاه بود. قبل از خروج قوای شوروی از آن شهر، برای قوماندانی فرقه ۱۸ مزار شریف امر سفربری یک قوت دارای ظرفیت مناسب از لحاظ تعداد پرسونل وسلاح و تخنیک مجاروبی را به جانب آن صادر کرد. در ترکیب این قوت فرستاده شده به کندز قطعات و جزواتهای ذیل شامل بودند.
- ۱ - غند ۵۰ پیاده به قوماندانی دگرمن سید احمد که در چوکات آن ۳۰۰ نفر سرباز باسلاح دست داشته شان تنظیم بودند.
- ۲ - غند توپچی که در رأس اداره آن دگر من محمد طاهر یولدش

رییس ارکان این غند قرار داشته و با یک بطریه توپ ۸۵، یک بطریه توپ اویوس، یک بطریه توپ M-30، و یک بطریه توپ D-30 مجهز بود.

۳ - غند ۶۲ پیاده به قوماندانی دگرمن امان الله فوزی با داشتن ۲۵۰ نفر سرباز مسلح.

۴ - کندک تانک فرقه به قوماندانی دگرمن محمد اکبر یولدش با ۶ چین تانک

۵ - کندک کشف با صد نفر سرباز

۶ - کندک استحکام با آلات و ادوات استحکامیه و ۵۰ نفر افراد مسلکی به قوماندانی اکه عبدالحمید.

قوت مذکور توسط هسته نظامی ایکه در ترکیب آن دگروال سید محبوب امر اوپراسیون فرقه، دگروال نیک محمد امر تخنیک فرقه، دگروال سید امام الدین امر کشف فرقه، دگروال محمد نعیم امر مخابره فرقه و یک افسر به نمایندگی از آمریت انجینری فرقه شامل بودند، اداره گردیده و جنرال شرف الدین بدر رئیس ارکان آمریت اوپراتیفی زون شمال در رأس آن قرار داشت.

این قوت به تاریخ ۱۹ اسد سال ۱۳۶۷ در حالی وارد ساحه کندز شد، که آخرین جزوتام شوروی منطقه علی آباد را عبور کرده و یک تعداد پوسته های امنیتی شهر در استقامت غربی میدان هوایی و اطراف سرک اسفالت بدست مجاهدین افتاده بود، بنأ جزوتام پیشرانده شده این قطار مجهز نظامی در قسمت مدرسه تحت ضربات غافلگیرانه مجاهدین قرار گرفته و در نتیجه دگروال افضل خان، امر تخنیک کندک تانک و یک افسر دیگر که به صفت رییس ارکان یکی از کندک های غند تویچی اجرای وظیفه می کرد، کشته شدند. همچنان تعدادی زیادی از سربازان و افسران شامل در قطعات موصوف به اسارت جهادی ها افتاده و یک ضرب توپ ۸۵ توسط ایشان به غنیمت گرفته شد. این وضع با داخل گردیدن قطار اصلی به وضعیت محاربه،

تحت کنترل آمده و اداره چیان قطار با تدابیری که بکار بردند، امنیت راه و رود خویش از ساحهء علی آباد تا میدان هوایی را با افزایش پوسته های امنیتی تأمین کردند. قطعات جدید ورود به شهر کندز، پس از رو به روگردیدن با تلفات تی که ذکر آن رفت، در نقاط نشانی شده برای آنها جایجا شدند. این در حالی بود که پیشروی پراکنده مجاهدین بجانب شهر کندز آغاز یافته و باگذشت هر لحظه انشکاف می کرد. با آغاز روز بیستم ماه اسد، جریان پیشروی مجاهدین بجانب شهر شدت یافته و پوسته هایی که در استقامت بندر خان آباد، پل آلچین، حضرت سلطان، گورتپه و چار دره مورد حمله قرار گرفته بود، در اثر تسلیمی های انفرادی و دسته جمعی مدافعین آن تخلیه شده و ساحهء فعالیت دفاعی قوای دولتی وسعت قبلی خود را از دست داد. به همین ترتیب، گروپهای مسلح جهادی که دشمن فراری خود را تعقیب می کردند، این حالت بر آشفته گی عمل دولتی ها می افزود، تا اینکه قوتهای باقی مانده دولت شهر کندز را ترك گفته و همه وارد میدان هوایی شدند، که در آنجا قوماندانی غند ۷۵ و قرار گاه قطعات و جزواتمهای فرا رسیده از فرقه ۱۸ دهادی جایجا بود. پس از مستولی شدن این وضع بر قوای مدافع دولت، قطعات به عقب نشسته از شهر خطوط تدافعی میدان را تحکیم کرده و حالت تدافعی به خود گرفتند. و به این ترتیب، شهر کندز به شرحی که رفت توسط مجاهدین گشوده شد. گروپهای مسلح جهادی پس از دستیابی بر شهر مذکور بانک مرکزی را از دارایی اش خالی ساخته و دفاتر مربوط به ریاست محکمه، کمیتهء ولایتی، هتل سپین زر و یک تعداد عمارات دیگر را به آتش کشیدند.

دستگاه رهبری کندز وضع را به مرکز گزارش داده و بنابه دستور مقام ستردرستیز محمد جمعه احك، سید اعظم سعید، دگروال برکت الله و چند افسر دیگر از جمع اولین کسانی بودند که از کابل و مزار شریف وارد میدان

هوایی کندز گردیدند. بنابر روایت جنرال عبدالروف بیگی، هنگامی که از مرکز برای محمد جمعه اٹک آمرزون شمال دستور ورودش به کندز صادر گردید. وی هیچگونه اطلاعی در مورد دگرگونی وضع در شهر مذکور نداشت. از آن به بعد، میر صاحب کاروال و فرید احمد مزدک نیز به میدان هوایی کندز فرود آمده و با جمع محمد جمعه اٹک پیوستند. الکساندر لیاخفسکی دستیار ستر جنرال ورینیکوف مشاور ارشد دکتور نجیب الله در این مورد می نویسد:

«به محض افتادن کندز بدست شورشیان، رئیس جمهور افغانستان از فرماندهی نظامی شوروی خواهش کرد. در آزاد سازی شهر کمک کنند. ار تشبید (ستر جنرال) وارینیکوف که از او در نشست فرماندهی نیروهای مسلح تقاضای کمک به عمل آمده بود، ناگزیر دست به اتخاذ تدبیرهای سازنده در زمینه سازماندهی عملیات به مقصد رهایی شهر یازید. من خود مستقیماً در این رخدادها اشتراک داشتم و ناظر بلا فصل آن بودم. از این رواند کی مفصل تر پیرامون آن مینویسم. بعد از ظهر ۱۲ اوت ژنرال وارینیکوف مرا نزد خود در دفتر کارش فراخواند و وظیفه داد زمینه پرواز به فرودگاه مرکز آستان را که هنوز در دست یگانهای (واحد ها) ارتش افغانستان مانده بود، فراهم کنم. با گرفتن تماس با ژنرال بوریس گروموف فرمانده سپاه چهل و ار زیبای کلیه مسایل همراه با معاون رئیس استاد سپاه چهل سرهنگ «س. کیتساکف» به سرعت همه اقدامات بایسته را بر نامه ریزی کردیم و او به ساعت ۱۹/۰۰ با یک فروند هواپیمای ترابری ارتش از نوع AN-12 با گروهی از کماندوهای شوروی (۵۰ نفر) و خدمات فرمانی به کندز پرواز کرد. به دنبال او (پس از یک ساعت) یک فروند هوا پیمای ترابری از نوع AN-26 با گروهی از ژنرال ها و افسران به ریاست ارتشید و ارینیکف به سوی کندز پرواز کرد. او را ده تن از کماندوها همراهی می کردند. فرود هوا

پیمها در این اوضاع ساده نبود. (آتش حریف، دید خراب) باند فرودگاه را تنها پرتوهای چراغهای نفر برهای زرهی و خودروهای زرهی روشن می گردانید. مگر خلبانان با کاردانی و تجربه زر می توانستند هوا پیمها را موفقانه فرود آورند. هنگامی که ما به کندز آمدیم، همه مسئولان آستان در فرودگاه پنهان گردیده بودند. میر صاحب کاروال و فرید مزدک اعضای دفتر سیاسی و همچنان سرلشکر (تورنجیرال) جمعه احک فرمانده ارتش افغانستان در شمال کشور که به دستور نجیب الله به کندز آمده بودند. نیز در فرودگاه بودند. و همه چشم براه کمک مرکز بودند. آنها سراسیمه و بر آشفته به نظر می خوردند پس از تعارفات سنتی ما به ستاد فرماندهی رفتیم که چندی پیش لشکر ۲۰۱ (زرهداد) شوروی در آن استقرار داشت و تمام شب تا سپیده دم کارکردهیم. تجربه و تحلیل همه جانبه اوضاع در کندز نشان داد که شام (۷) اوت عملاً تنها صد نفر شورشی وارد شهر گردیدند که زمینه را فراهم کردند و بامداد روز دیگر ۵۰۰ - ۶۰۰ نفر دیگر به آنها پیوستند. شهر دار کندز، معاون رئیس اداره امنیت دولتی آستان، رئیس ترافیک، نیروهای انتظامی و دیگران از نخستین کسانی بودند که به شورشیان پیوسته و به دستور آنان آغاز به کار کردند. و تنها به یاری تکاپوهای گروه مرزبانی زرهداد گشتی شوروی موفق گردیدیم از زراد خانه مهمات در شمال کندز دفاع کنیم.

روشن گردید، که پرسونل نیروهای دولتی از مقاومت مسلحانه در برابر اپوزیسیون سرتافته بودند و با آنکه گرداننده گان کندز پیش آمد را به اشکال گوناگون شرح می دادند مفهوم باز گویی های آنان در آن خلاصه می گردید که شورشیان با نیروی برتری به پاسگاه های امنیتی یورش برده و بر رغم مقاومت قهرمانانه و سر سختهانه پاسداران شهر را تصرف کردند. (در واقع تناسب قوای دو طرف ۴ برابر به سود حکومت بود ۵۰۰ نفر در برابر ۱۱۰۰ شورشی) در یگانهای وزارت کشور و وزارت امنیت دولتی بابه

جا گذاشتن جنگ افزار های خود پا به گریز نهاده و برخی هم به مجاهدین پیوسته بودند. روشن ترین گواه این بود، که در میان پاسداران شهر هیچ کشته و زخمی دیده نمی شد.

پس از تجزیه و تحلیل اوضاع، ارتشبد وار نییکف به ساز ماندهی آمادگی به عملیات رزمی برای آزاد سازی شهر پرداخت. تدبیر هایی درزمینهء گسیل نیروهای تقویتی افغانی همچنان وارد آوردن ضربات هوایی روی نقاط تجمع شوریشان در نواحی حومه کندز اتخاذ کرد و دستور داد سپاهیان شوروی به مرکز آستان برگردند. سپس طرح بایسته عملیات را تدوین کرد.

سپاهیان دولتی افغانستان (بیشتر از لشکر ۱۸ پیاده پادگان مزار شریف) طی میعاد کوتاهی شهر را به تصرف خود در آوردند؛ کندز منظرهء جگرخراش داشت. شهر سراسر ویران و تاراج شده بود. بسیاری از خانه ها به آتش کشانیده شده یا منهدم گردیده بود. صدا و سیمای افغانستان برای مقاصد تبلیغاتی چند روز پیهم نشان می داد، که شورشیان شهر را طی چند روز حضور خود در آن به چه چیزی میدل گردانیده بودند» (۱).

طوریکه در بالا انعکاس یافت با وارد شدن ورینیکوف به میدان هوایی، تدابیر امنیتی میدان به وجه احسن گرفته شده و فضای روحی مطمئینی در میان نیروهای دولتی بوجود آمد. از آن به بعد، بنا بر پیشنهاد ورینیکوف و امر مقام ستر درستیز، قوای مسلح افغانستان، قطعات و جزواتهای ذیل وارد میدان هوایی کندز گردیدند:

۱ - فرقه ۲۰ پیادهء بغلان از طریق زمین

۲ - یک کندی از لوای پنج سرحدی از طریق هوا

۳ - یک کندی از لوای هفت سرحدی از طریق هوا

(۱) الکساندر لیاخفسکی، طوفان در افغانستان - جلد دوم - ترجمه عزیز آریانفر

۴ - يك كندك از قوماندانی څارندوی بلخ از طریق هوا

۵ - يك كندك از قوماندانی څارندوی ولایت فاریاب از طریق هوا

۶ - يك كندك از لوای ۷۳ كماندو از طریق هوا

۷ - يك كندك از فرقه ۱۷ هرات از طریق هوا

۸ - يك لوای گارد از قوماندانی عمومی گارد از طریق هوا

با فرارسی قوت‌های مذکور در مدت سه روز به میدان هوایی برنامهء تعرض دولت برگروپهای جهادی ایکه در مدت مذکور شهر کندز را در تصرف خود داشتند، ترتیب و بکار انداخته شد.

پیشروی قوای دولتی که با ضربات شدید هوایی و توپچی بدرقه می گردید، از نقطه سردوره آغاز شده و به استقامت چوک شهر انکشاف یافت. همینکه نقطه مذکور در اختیار قوای تصفیه وی قرار گرفت. استقامت تعرض بعدی به جانب بالا حصار، بندر خان آباد و گورتپه تحول پذیرفت. با فرا رسیدن شب پیشروی قوای مذکور متوقف گردیده و فرادای آن خط یورش ایشان به جانب ولسوالی چار دره، پل آلچین، بندر خان آباد تا قسمت‌های مرغی و جزگذر توسعه داده شد. از آن به بعد، مواضع تدافعی قبلی دولت در اطراف شهر کندز باز سازی و تحکیم شده و به این ترتیب اداره شهر کندز از دست مجاهدین بیرون رفت. در جریان این جنگ مولوی عبدالفتاح قوماندان حزب اسلامی جبهه سید هارون شهید و يك عده از مجاهدین عادی کشته شدند.

پس از تسلط قوای دولتی بر شهر کندز اشخاص ذیل در رأس اداره آن قرار گرفتند:

- ۱ - جنرال عبدالله فقیر زاده (پرچمی) به صفت والی ولایت.
- ۲ - جنرال تاج محمد (پرچمی) به صفت رییس اداره امنیت دولتی.
- ۳ - دگروال حسن شاه فروغ (خلقی) به صفت قوماندان څارندوی.

به همین ترتیب، جهت دفاع مطمئن از شهر کندز قوماندانی غند ۴۷ از یکعده سربازان، افسران سلاح و تخنیک محاربوی قطعات فرقه ۱۸ و قطعات و جزواتماهایی که در عملیات شهر کندز شرکت داشتند، در باغ زراعت ایجاد گردیده و دگرمن معصوم پرچی به صفت قوماندان ان توظیف شد. وی در عین زمان وظیفه قوماندانی گارنیزون شهر رابه عهده گرفت. همچنان، قوماندانی غند ۷۵ نیز توسط سربازان، سلاح و وسایط محاربوی قطعات موصوف تقویت شده و وظیفه حفظ امنیت میدان هوایی را بدوش کشید.

سقوط شهر تالقان

شهر تالقان که به صفت مرکز اداری آستان تخار در تحت کنترول دولت قرار داشته و انعام الدین رسولی به صفت والی، الیاس سیفی به صفت رییس امنیت دولتی، نذیر میهن پور به صفت منشی کمیته ولایتی و جنرال امیر محمد فراهی به صفت قوماندان خاوندی در آن اجرای وظیفه می کردند. در ماه سرطان سال ۱۳۶۷ خلیل جان رستاقی به عوض انعام الدین رسولی، مولانا، معاون ریاست امنیت دولتی به عوض الیاس سیفی و غلام نقشبند دهقان به عوض نذیر میهن پور اداره این ولایت را بدست گرفتند. قبل از تعرض جبهات جهادی سیستم تدافعی شهر تالقان به این ترتیب تنظیم گردیده بود:

۱ - در قسمت شمال شهر یك غند قومی متعلق به سازا به قوماندانی شاه محمود مشهور به آمر مالی با داشتن مرکز قرار گاهی در قریه تراق منطقه، سرای سنگ به حفظ امنیت در این استقامت می پرداخت. غند موصوف در صفوف خود اضافه تراز ۳۰۰ نفر را نظم بخشیده بود. راه اكمالاتی این غند از طریق مقر فرماندهی سازا در سرپل دریای کوچک باز بوده و به این لحاظ یگانه نیرویی بود که مشاورین شوروی و دكتور نجیب الله

بخاطر دفاع از شهر تالقان روی آن حساب می کردند.

۲ - بقیه مواضع تدافعی حاکمیت دولتی که از استقامت های شمال شرقی، غربی و جنوبی تاساخاتی چون، گاومالی، باغک، گنج علی بیک، باغ ذخیره، تعمیر لیسه، خس کپه و جوار دریای تالقان (وضع الجیش سابق غند ۷۵) امتداد داشت، توسط یک کنگد امنیت دولتی، غند اوپراتیفی خاندنوی به قوماندانی محمد نعیم تلاش، کنگد دیسانت هجومی به قوماندانی عبدالقادر اوچقون و کنگد قومی حاجی فضل الحق محافظت می گردید. وظیفه امنیتی داخل شهر تالقان را واحد های نظامی ریاست امنیت دولتی و قوماندانی خاندنوی بدوش داشت. در برابر این آرایش تدافعی نیروی های دولتی جبهات جهادی ذیل قرار داشتند:

۱ - در چمن خُسنده ولسوالی فرخار قطعات متحرک و گروه های مرکزی شورای نظار به فرماندهی احمد شاه مسعود با داشتن اضافه تر از چهار صد نفر مسلح.

۲ - در علاقه داری سیاب و ساحه بنگی:

- قوماندان حضرت مربوط به جبهه محاذ ملی بایکصد نفر مجاهد مسلح
- آمر عبدالواحد مربوط به جمعیت اسلامی با اضافه تر از ۸۰ نفر

مجاهد مسلح

- حاجی جان محمد مربوط به جمعیت اسلامی با ۶۰ نفر مجاهد مسلح
- مولوی عزت الله که در ابتدا به حزب اسلامی متعهد بوده و در آغاز سال ۱۳۶۷ به شورای نظار تکیه کرده بود، با یکصد نفر مجاهد مسلح

۳ - در ساحات نمک آب و قریه جات هزاره نشین حوالی آن:

مولوی عبدالشهید مربوط به جمعیت اسلامی بایکصد و بیست مجاهد مسلح
- سید جمال یکی از مشهور ترین قوماندانهای حزب اسلامی که برقریه جاتی چون، تکه تویمس نمک آب، شمر، تودان نهر آب و تاقچه خانه تسلط

داشته و قرار گاه آن در ارتفاعات صد برگان و شیخ پلنگ مشرف به ساحه، تنگی فرخار قرار داشت. با اضافه تر از ۳۰۰ نفر

- در قریه های پراکنده در حوالی تنگی فرخار گروههای حزب اسلامی به قوماندانی سیداکابر، و بهادر شاه یکی از پسران پیرکنده کاو

۴ - در قریه جات خطایان، آهندره، پل گاومالی، قسمتی از تکه تویمس جوی شیخ، یکه زرنگ، جیبه جمعیت اسلامی مولوی شاه محمد با داشتن اضافه تر از ۲۰۰ نفر مجاهد مسلح.

۵ - در قسمتی از قریه، آهندره جبهه، جمعیت اسلامی پهلوان ابراهیم با یکصد نفر مجاهد مسلح

۶ - در قسمتی از قریه، خطایان جبهه، جمعیت اسلامی داکتر سید حسین با اضافه تر از ۵۰ نفر مجاهد مسلح.

۷ - در قسمتی از ساحه، بولک اورته بوز و اوچ قدوق گروپ جمعیتی پهلوان روزی با چهل نفر مجاهد مسلح.

۸ - در ساحات لته بند جبهه، جمعیت اسلامی به فرماندهی ملا نور محمد با اضافه تر از ۲۰۰ نفر مجاهد مسلح (قبل از ملا نور محمد قوماندانی این جبهه را مولوی امام الدین قرلق که متعهد به حزب اسلامی بود، بدوش داشت)

۹ - در قریه جاتی چون، آق مسجد، قره پرچو، ورته بوز، آهنگری، شوره تو، قسمتی از ساحه، بهارک، نصار فروشی و ساحاتی از اطراف شهر جبهه، ۱۵۰ نفری جمعیت اسلامی ملا عبدالودود. (قوماندانهای مشهور این جبهه عبارت می شدند از قاضی ایوب، حاجی آغا گل عبدالمطلب بیک و مطلب)

۱۰ - در ساحه، سرای سنگ گروپ ۵۰ نفری جمعیت اسلامی ارباب توره که در قریه، قوتوم فعالیت داشت، گروپ مسلح ۳۰ نفری حزب اسلامی داکتر سترور و گروپ یکصد نفری حزب اسلامی الله بیردی خوچیین که در قریه، آق بلاق مسلط بود.

اینها همه در تحت تأثیر قوماندان شاه محمود فرمانده غند قومی سارا قرار داشتند. چون به اثر پا درمیانی وی پروتوکل همکاری با دولت را به امضا رسانیده بودند.

۱۱ - در منطقه اوزبیک نشین ولسوالی بهارک و قسمت شرقی امیرکوه جبهه دو صد نفری قیوم بای فعالیت داشت. این قوماندان از دیدگاه سیاسی بی مسلک بوده و از لحاظ تشکیلاتی مربوط به محاذ ملی و در عمل طبق هدایت احمد شاه مسعود به کار می افتاد.

۱۲ - در قریه جاتی چون، شش تپه، گنجل باغ، تخته کوپرک، خروطی، چغل قشلاق ساحه، پشتون نشین ولسوالی بهارک و قسمتی از منطقه چین زایی جبهه حرکت انقلاب اسلامی انجنیر محمد عمر با داشتن اضافه تر از ۱۵۰ نفر مجاهد مسلح فعال بود.

۱۳ - در قریه ابدال گروپ مسلح سی نفری حزب اسلامی قوماندان آغایی عمل می کرد.

۱۴ - در قریه های قولبرس، شیرسیه، چشمه شیر، جاونچی و قسمت وسیع چین زایی جبهه اتحاد اسلامی قوماندان باقی با داشتن متجاوز از یکصد نفر مجاهد مسلح فعالیت می کرد.

۱۵ - در ساحاتی از نهر چمن گروپ مسلح یکصد نفری جمعیت اسلامی آمر سیف الدین در نامه ای حاکمیت داشت.

۱۶ - در قریه بادام دره گروپ مسلح ۲۰ نفری جمعیت اسلامی انجنیر عبدالحنان متمرکز بود

۱۷ - در قسمتی از ساحه نهرچمن جبهه حزب اسلامی سید فخرالدین حاکمیت داشت.

۱۸ - در قریه کوچکی که در جوار شش تپه موقعیت دارد، گروپ سی نفری مربوط به حرکت انقلاب اسلامی مخدوم حیات الله عمل می کرد.

جبهات مذکور بی آنکه برنامهء منظمی جهت اشغال شهر تالقان داشته باشند، ساعت چهار عصر تاریخی ۲۰ اسد سال ۱۳۶۷ يك گروپ ۲۰ نفری از استقامت خس کپه با اجزای فایر های پراکنده دریای تالقان را عبور کرده و داخل ساحهء امنیتی دولت گردید. این حرکت ما جرا جو یانهء گروپ مذکور که از طریق بی سیم های کوچک جاپانی در میان جبهات خورد و بزرگ دیگر پراکنده شد، موجب آن گردید، تا فرماندهانی که در انتظار فرارسی چنین فرصتی نشسته بودند، دست به عمل زده و در مدت چند ساعت شهر تالقان را از قوتهای دولتی تخلیه کردند. در این جریان کارمندان، افسران و سربازان دولت به شکل پراکنده و وحشت زده به جانب قریهء قزاق و باغ ذخیره فراری شده و در نقاط مذکور جابجا گردیدند. در این بازی تصادفی آقای مسعود که در صدد بود تا شهر تالقان را با بکار برد برنامهء منظم نظامی متصرف شود. از همه عقب ماند. به تعقب حادثه سقوط شهر تالقان، حاکمیت دولتی در ولسوالی های امام صاحب و دشت ارچی مربوط به ولایت کندز، ولسوالی خواجه غار ولایت تخار و ولسوالی کشم ولایت بدخشان از بین رفته و ادارهء آنها بدست مجاهدین افتاد.

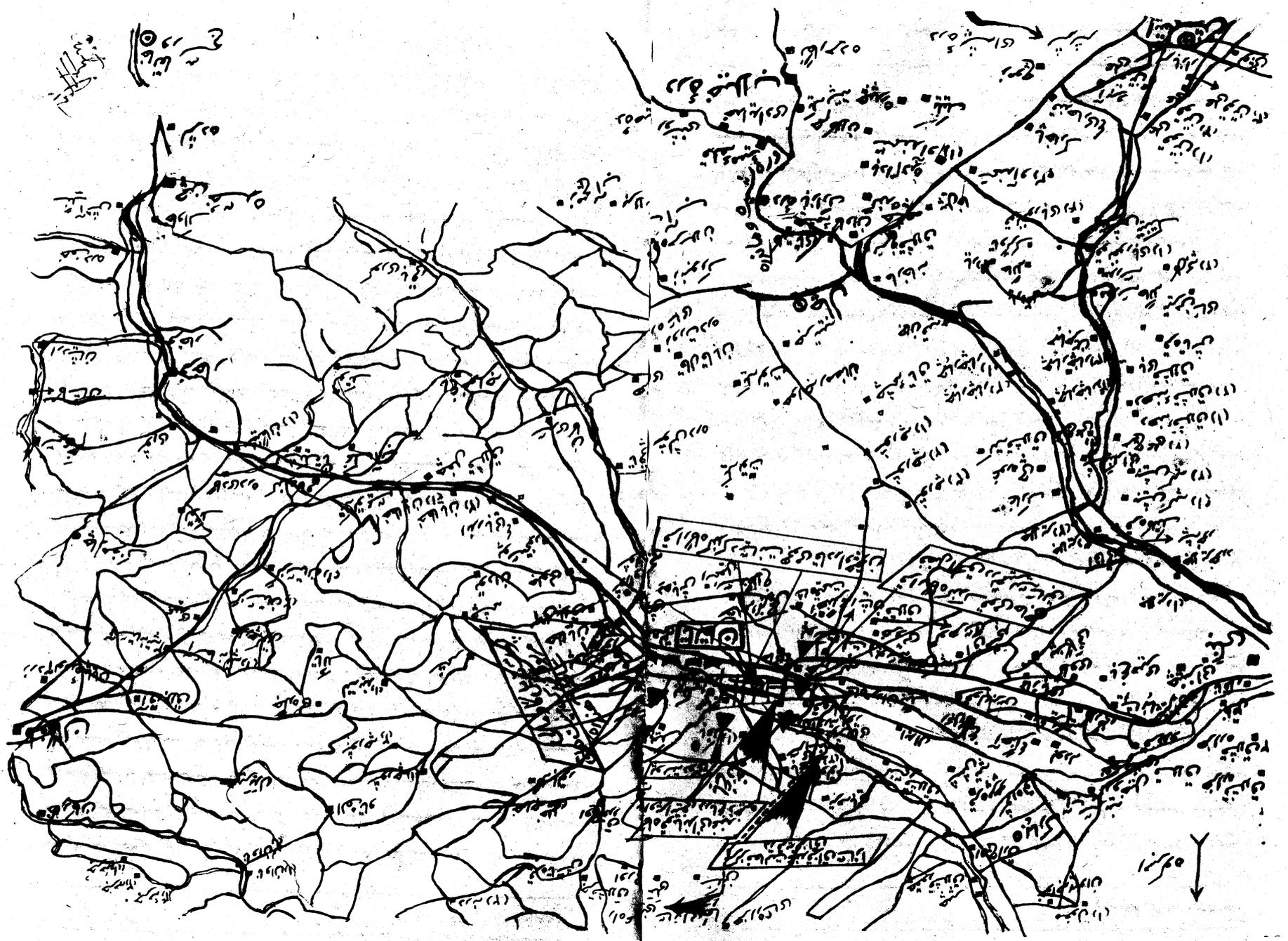
تأثیر این وضع بر نیروهای دولتی و سزایی مستقر در ماورای کوکچه

طوری که قبلاً مشروح افتاد، پس از به پا ایستاد شدن قطعات قومی ساز ا در ولسوالی های رستاق خواجه غار و منطقهء دشت قلعه، يك غند قومی به قوماندانی میرزا عبدالرحیم در قریهء بیشکند دو کندک به قوماندانی ارباب محمد خلیل و شریف گاه فروش در شهر نو ولسوالی رستاق، يك غند قومی و يك کندک امنیت دولتی به قوماندانی ملك احمد ورشید تاتار در قریهء لاله گذر ولسوالی ینگ قلعه و يك کندک خارندوی به قوماندانی احمد اکه در

شهر دشت قلعه در چوکات فرقه ۲۰ پیاده، ریاست امنیت دولتی و قوماندانی خاوندی ولایت تخار ایجاد گردید. قوماندانی غند های مذکور که دارای سابقه کار در چوکات دولت نبوده و کادرهای متخصص نظامی و اداری در چارچوب تشکیلات شان وجود نداشت، مراجع دولتی تا حدی که خود ایشان توقع می بردند بر آنها محاسبه نمی کردند. روی این محلولظ اکمالات شان به وسیله پرواز هلیکوپتر های ترانسپورتی به مراکز قرار گاهی ایشان صورت نمی پذیرفت. بنابر آن، فرماندهان این غند ها به قرار گاه غند ۵۱۸ واقع در قریه نو آباد دشت قلعه مراجعه کرده و مشکل اکمالاتی، ارتباط شفری، بیسیمی و اداری خویش را از طریق دفاتر آن که یگانه مرجع قابل اعتماد دولت بود، با فرقه ۲۰ و آمریت اوپراتیفی زون شمال رفع می ساختند، علاوه، قطعات یادشده در مورد دریافت راههای بیرون رفت از وضع نا گواری که پس از خروج قوای شوروی از شهر های کندز و تالقان بر واحد های اداری و قطعات دولتی در ماورای کوچکه سایه افکنده بود، با اعضای رهبری غند ۵۱۸ به مشوره می نشستند. چه که قوماندانی غند مذکور در حدود دو ماه پیشتر از خروج قوای شوروی از شهر های کندز و تالقان، تلاشهایی را بخاطر پیشگیری از سقوط حتمی منطقه، تحت تسلط خود توسط مجاهدین به ترتیب ذیل براه انداخته بود:

من که به صفت رئیس ارکان این قطعه اجرای وظیفه می کردم، پس از یقینی شدن خروج قوای نظامی اتحاد شوروی از افغانستان و خاصتاً از مناطقی که ما در آن عمل می کردیم، غلام سخی صدیقی را به مشوره در مورد روشن سازی عواقب احتمالی این رخداد و داشته و صحبت هایی را با وی انجام دادم. ما در آن زمان ارزش و حاسیت موقعیت جغرافیایی ایراکه بر آن مسلط بودیم به خوبی می دانستیم. ما به این مساله وقوف داشتیم که در موقعیت مورد عمل ما اگر از یکطرف سازایی ها فعالیت داشتند، از جانب

دیگر متمرکز بودن دستگاه رهبری شورای نظار در ولسوالی فرخار به امریت احد شاه مسعود، موضوع دیگری بود، که بر اهمیت این ساحه می افزود. همانگونه که هسته هدایت دهنده حزب اسلامی با داشتن جبهات نیرومند تر نسبت به شورای نظار در ماررای کوچک حاضر نبود تا استیلای احمد شاه مسعود بر منطقه ایراکه خود دعوی دستیابی بدان را داشت. باین تفاوتی به نظاره بنشیند. بنا بر ما با در نظر داشت فاکت‌های ذکر شده معتقد بودیم که دگرگونی سرنوشت سیاسی نظامی افغانستان تا حد قابل توجهی وابسته به نوسانات اوضاع در ولایت تخار می باشد. چون، آقای مسعود آنهمه ساز و برگ را که در این آستان تهیه دیده و هوای رسیدن به قدرت در کشور را در سر داشت، مجبور بود، تا جهت دست یافتن به اهداف استراتژیک خود، در قدم اول کار را با نیروهای یکطرفه کند، که در صورت پیشروی اش به جانب ولایت کندز، بغلان، سمنگان، بلخ، جوزجان، فاریاب، و بالاخره کابل، پس از خروج قوای شوروی از افغانستان توانایی خنجر زدن از عقب بر او را دارند. و این نیروها به عقیده وی در اختیار فرماندهی نظامی سازا، قطعات دولتی سفرای و جبهات پر قدرت حزب اسلامی در تحت رهبری انجینیر بشیر چاه آبی در ولایت تخار قرار داشت. بنا بر آن، ما به این نتیجه رسیده بودیم، که باید جهت اتخاذ تدابیر دفاعی در برابر توسعه جویی شورای نظار قوت مشترک سومی را که متشکل از نیروهای دولتی و جهادی باشد در منطقه بوجود آوریم. البته از نیروهایی که منافع آنها پس از خروج قوای شوروی از افغانستان از جانب سازهایی ها و آقای مسعود مورد تهدید قرار می گرفت. ما بخاطر منطق دهی به تحقق این پیشنهاد خویش می گفتیم که با خروج قوای شوروی وزنه جنگ های بعدی اگر در ابتدا میان جبهات جهادی و قوت‌های روحیه باخته، دولتی سنگینی کند. مدتی بعد، آتش آن در بین نیروهای مسلح احزاب اسلامی نیز شعله ور گردیده و وضع سیاسی نظامی در



کشور را به گونه دیگری شکل می دهد. البته به این دلیل که در صورتی که جبهات جهادی بريك و یا چندین ولایت تسلط یابند. آنگاه هر یکی بخاطر بدست آوردن امتیاز بیشتر نسبت به دیگر در اداره ساحات تاشغال شده، خویش تلاش ورزیده به عوض آنکه موضوع را از طریق تفاهم حل و فصل کنند، ترجیح خواهند داد تا از طریق جنگ و وارد آوردن فشار نظامی به جانب دیگر به هدف برسند. توسعه و دامنه دار گردیدن این گونه در گیری های تنظیمی برای قوت سومی موقع می دهد، تا دست به کار شده و با استفاده از شعارها و تبلیغات مقتضی علیه همه دسته های جنگ طلب و غارت گر، جای جوانب درگیر را بگیرد.

ما با داشتن چنین دیدگاهی نخستین ملاقات تفاهمی خویش را با قاری محمد امیر یکی از فرماندهان قدرتمند اتحاد اسلامی در منطقه هزار باغ ولسوالی خاجه غار سازمان دادیم. به ترتیبی که دو ماه پیشتر از خروج قوای شوروی از شهر تالقان برای قوماندان یار محمد مشهور به یار جان که به صفت قوماندان یکی از تولی های غند مادر قریه، اسپنددشت خواجه غار اجرای وظیفه می کرد. دستور دادیم تا با قاری محمد امیر رابطه گرفته و زمینه دیدار مان با وی را مساعد سازد. یار محمد وظیفه سپرده شده را در مدت کوتاهی بنجا آورد. آنگاه، غلام سخی صدیقی و من با استفاده از يك عراده زرهپوش و يك قوت مختصر امنیتی، حوالی شام یکی از روز های ماه جوزای سال ۱۳۶۷ وارد دامنه، تپه تخم که در استقامت جنوبی شهر خواجه غار موقعیت دارد شدیم. این در حالی بود که قاری محمد امیر یکجا با معاون عبدالرحمن، حاجی عبدالرحیم، شخصی مشهور به میرآب باشی، معلم محمد عمر و چند تن دیگر قبلاً به آنجا رسیده و انتظار ورود ما را می کشید. نشست تفاهمی ما پس از بجا آمدن تشریفات معمولی آغاز گردید. ما مقدمتاً حالات جاری در کشور را مورد تحلیل و ارزیابی قرار داده و چیز

هایی هم پیرامون ضرورت اینگونه نشستها بیان داشتیم. از آن به بعد، صحبت خویش را در مسیری استقامت دادیم که در بالا شرح آن رفت. قاری محمد امیر که از احمد شاه مسعود احساس خطر کرده و میانه خوبی هم با آمر صمد نداشت، مطالب ارائه شده از جانب ما را بدون کم و کاست مورد تأیید قرار داد. آنگاه فیصله کردیم که در صورت سقوط واحد های اداری همجواری ولسوالی خواجه غار پس از خروج قوای شوروی از افغانستان، قوماندانی غند ۵۱۸ اداره این ولسوالی را از طریق قوماندان یار محمد برای وی سپرده و خود نیز در دفاع از او بر می آید. دیدار ما با صدور این توافق به پایان رسیده و سر از همان شب رابطه قوماندانی غند ۵۱۸ با قاری محمد امیر از طریق یار محمد به شکل دائمی تأمین شد. به تعقیب آن، دیدار هایی از این دست را با قوماندانان جلیل برادر زاده، میرزا عبدالرحیم و همه گاره غند و جبهه وی و رشید احمد تاتار انجام داده و توافق ایشانرا نیز در این زمینه بدست آوردیم. قوماندانهای موصوف علاوه بر پذیرش طرح پیشنهادی ما، برای من صلاحیت دادند که در همه موارد به صفت نماینده آنها عمل کنم.

آنچه که بعد از سقوط شهرهای کندز و تالقان در ماورای کوچه صورت پذیرفت

طوری که قبلاً اشاره شد، ما پس از همپاشیدن حاکمیت دولتی در شهر تالقان، ولسوالی های امام صاحب و دشت ارچی به اساس تعهدی که با قاری امیر بسته بودیم عمل کرده و شهر خواجه غار را برای وی تسلیم دادیم. از آن به بعد، زمینه تدویر جلسه ای را در شهر دشت قلعه پی ریختیم. در جلسه مذکور، من (نگارنده) معاون عبدالرحمن معاون جبهه قاری محمد امیر و مشاور سیاسی وی معلم محمد عمر، قوماندان جلیل، رشید احمد تاتار، انور

اکه و معلم عبدالروف دستیار سیاسی او شرکت داشتیم. پس از گفت و شنودی که میان من به نمایندگی از دیگران و معاون عبدالرحمن صورت پذیرفت. فیصله کردیم که جبهه قاری محمد امیر پس از این بپرواه انداختن این تبلیغ که قطعات و جزواتم های دولتی که عبارت باشند از غنچه های غلام سخی صدیقی، رشید احمد تاتار و میرزا عبدالرحیم باکنند انوراکه در دشت قلعه کندک دیسانت هجومی ارباب محمد خلیل و کندک قومی شریف کاه فروش در شهر نولسوالی رستاق با جبهه اتحاد اسلامی وی پیوسته و در رابطه به او عمل خواهند کرد، به دفاع از قطعات و واحدهای نظامی مذکور پردازد. به همین ترتیب، یک جبهه سیار چهار صد نفری از تشکیل سه غنچه یاد شده و جبهه قاری محمد امیر بوجود آمده و در صورت مورد حمله قرار گرفتن طرفین متعهد در هر نقطه ای که باشد، به دفاع از آن استخدام شود. حاضرین جلسه پس از پذیرش این طرح مرا به صفت قوماندان جبهه جدید تشکیل انتخاب کردند. با به وقوع پیوستن توافق مذکور میان ما و جبهه قاری محمد امیر من با عبور از دریای کوچک وارد قریه جلیمخور ولسوالی خواجه غار شده و با سید صادق خان که در آن زمان رابطه خود با حزب اسلامی را قطع کرده و به تشکیل شورای نظار پیوسته بود، به مذاکره نشستیم. سید صادق خان نیز طرح ارائه شده از جانب ما را مورد استقبال قرار داده و همکاری خویش جهت تحقق آنرا علان داشت. این رخدادها که از نظر قوماندانی قطعه سرحدی شوروی مستقر در سرپل کوچک و امر صمد به دور نمی ماند. امر صمد مذکور تصور کرد که توافق ما با قاری محمد امیر به مفهوم بازگردیدن یک جبهه جدید علیه وی خواهد بود. بنا برین در صدد شد تا گویا پیش از آنکه خود مورد حمله قرار گیرد. خط ارتباطی خویش از طریق سرک شیر آله با شهر رستاق را کاملاً در دست گرفته و به این ترتیب رابطه مستقیم اش با قوتهای سازایی مستقر در رستاق و شهر بزرگ تأمین کند. امر

صمد جهت تحقق این برنامه، تدافعی خویش بر یکی از سنگرهای مستحکم میرزا عبدالرحیم که در ارتفاع آینه گزه (عینک) قرار داشت، در اواسط ماه سنبله سال ۱۳۶۷ حمله کرده و جنگ خونینی را در این نقطه آغاز کرد. قومانندان جلیل برادر زاده، میرزا عبدالرحیم که در برخورد مذکور چند نقطه مقاومت خود را از دست داده بود، از غلام سخی صدیقی، رشید احمد تاتار و قاری محمد امیر تقاضای کمک کرد. در جواب به این توقع او، رشید احمد تاتار بادر حدود ۳۵۰ نفر مسلح، دو ضرب توپ بسلگد و یک میل هاوان چینی وارد پیشکند شده و به تعقب آن، من یا یکصد نفر سر باز خود را به نقطه مذکور رسانیده و در حمایتش قرار گرفتیم. به همین ترتیب، قوت‌های قاری محمد امیر از استقامت جنوب شرقی شهر خواجه غار مواضع کوهی سازهایی را تحت فشار قرار داد. بعد از آن، بر خورد مذکور در اثر مفاهمه بین قومانندان جلیل و قومانندان مجید برادر آمر صمد در حالی پایان پذیرفت که به تعداد ۱۴ نفر کشته از هر دو جانب را در پی داشت. در همین جریان، قاضی کبیر با استفاده از غیابت رشید احمد تاتار بر ساحه تحت تسلط او متعرض شده و پس از کشته شدن معاون باقی که وظیفه معاونت جبهه رشید تاتار را به عهده داشت، در حدود ۸۰ در صد منطقه مربوط به آن را اشغال کرد. بنا بر آن، من و رشید احمد تاتار از پیشکند به جانب قریه لاله گذر این مرکز فرماندهی وی حرکت کرده و حوالی شام همان روز در حالی وارد آن گردیدیم که در قسمتی از راهی که به قریه، مذکور منتهی می شد. توسط فایر های BM-1 دهشکه، و هاوان قاضی کبیر کوبیده می شدیم. این پیوسته بدان بود، که من هنگام حرکت خود بجانب لاله گذر از غلام سخی صدیقی قومانندان غند ۵۱۸ تقاضا کردم تا فردا با دو ضرب توپ دو دستگاه زبو ۲۳ و یک تعداد سرباز وارد قرار گاه رشید احمد تاتار گردد. همچنان چنین توقعی را از قاری محمد امیر بجا آوردیم.

رشید احمد تاتار پس از مواصلت به لاله گذر عده ای از گروههای مسلح خویش را با یکصد نفر سرباز مسلح تحت اداره من در مواضع تدافعی خود جایجا کرده و افراد باقی مانده اش را آماده تعرض جهت باز پس گیری مناطق از دست رفته خود ساخت. عمل تعرضی تاتار که در حدود سه بجه شب به قوماندانی خودش آغاز گردید. در اثر آن تاتار ارتفاع زرد کمر را بدست آورده و در استقامت قریه جات جنگل و خواجه بهاولدین نیز پیشروی کرد. فردای آن شب از شدت بر خورد ها کاسته شده و تخرکی در جههد جنگ دیده نمی شد. غلام سخی صدیقی که به کمبود تیل بطرول مواجه بود. با بدست آوردن تیل مورد ضرورت خویش از قاری محمد امیر حوالی ساعت ۱۲ بجه روز وارد لاله گذر شد. آنگاه با استفاده از یک ضرب توپ ۷۶ و یک ضرب توپ دافع تانک آتش منظمی را بر مواضع آتشی سلاحهای ثقیله قاضی کبیر انجام داد. تا توانسته باشد که سلحه فعالیت گروههای مسلح تاتار را از ضربات راکتی و دیگر سلاحهای دور برد او در امان دارد. فشار وارده بر قاضی کبیر وی را مجبور ساخت تا به آتش بس تن داده و راه مفاهمه با رشید احمد تاتار را در پیش گیرد. در این جریان، گروپ یکصد نفری قاری محمد امیر به فرماندهی خودش نیز با عبور از دشت قلعه وارد منطقه شده و از قوماندان حقانی یکی از قوماندانهای حزب اسلامی منطقه لایقه دشت قلعه که در ساحه تحت اداره قاضی کبیر به شکل آواره فعالیت داشت، تقاضا به عمل آورد تا با قاضی کبیر مشوره کرده و برایش اظهار دارد، که ساحات اشغالی خود از تاتار را تخلیه کند. همینکه قوماندان حقانی موضوع را با متصدی خود در میان گذاشت، وی این مسئله را به فیصله موی سفیدان قوم و علمای دینی دارای رسوخ در ساحات خود و تاتار محول کرده و در زمینه تحقق آتش بس، پابندی خود را تعهد کرد. بنابر آن، رفت و برگشت صاحب رسوخان و علمای دینی منتخب از هردو جانب قضیه

به قرار گاههای قاضی کبیر و رشید احمد تاتار آغاز گردیده و مدت پنج روز ادامه یافت. در اخیر، فیصله به عمل آمد، که با خارج گردیدن آخرین نفر از قوتهای وارد شده به کمک رشید احمد تاتار قاضی کبیر از قرا و قصبات اشغالی خود بیرون رفته و آنها را برای تاتار تسلیم خواهد داد. قاری محمد امیر و غلام سخی صدیقی با رعایت فیصله مذکور ترک ساحه گفته و به مراکز قرار گاهی خویش برگشتند. این در حالی بود، که قاری محمد امیر یک دستگاه BM-1 را با یک مقدار راکت های آن و غلام سخی صدیقی یک ضرب توپ دافع تانک و یک دستگاه رنیو ۲۳ را جهت حمایت رشید تاتار برای وی تسلیم دادند. از آن به بعد تنها من بودم که به اساس تقاضای تاتار در قرارگاه او باقی مانده و شب و روز خویش را در بازی شطرنج با او به عقب می گذاشتم.

مواردی که مایه تعجب من شد:

۱ - به اساس فیصله مصلحین و میانجی ها جهت برقراری صلح میان طرفین درگیر، قرا و قصباتی را که قاضی کبیر از رشید احمد تاتار متصرف شده بود باید برایش باز پس می داد. ولی وی چنین نکرده و در حدود سه قریه را که در منطقه ای بنام جنگل واقع بودند. از گروههای مسلح خود خالی نه ساخت. این موضوع موجب آن شد تا رشید تاتار بخاطر بدست آوردن آنها عمل کند. به گونه ای که، او همزمان با اینکه، مصروف بازی شطرنج با من بود، به یک گروه مسلح ۱۳ نفری اش دستور داد تا یکی از این قریه ها را اشغال کند. این گروه به ترتیبی قتل عام شد که افراد مدافع قاضی کبیر برای آن اجازه داد تا از ساحه جنوب غربی داخل قریه گردد. آنگاه دسته های مسلح قاضی گروه مذکور را از خط مقابل، جناحین و عقب به محاصره کشیده و با آتش دسته جمعی بر آن همه افراد شامل گروه را قتل کردند. جریان حادثه توسط یکی از سرگروههای گارد شخصی تاتار به اطلاع وی

رسانیده شد. تاتار قاه قاه خندید و چند دشنام به آدرس کشته شده گان حواله کرد. پس از آن بی اینکه تفسیری در وضع روحی اش وارد آید. به بازی شطرنج ادامه داد. لحظه ای بعد یکی از قوماندانهای دیگر او وارد مهمانخانه شده و آماده گی نشان داد که قریه، مورد منازعه را از قاضی کبیر باز خواهد گرفت. تاتار حتی نظری هم بر او نه انداخته و پیشنهادش را منظور نکرد. ساعتی بعد، صدای آتش سلاحهای مختلف از همان استقامت بلند شده و پس از چند لحظه خاموش گردید. با گذشت چند دقیقه، به اطلاع تاتار رسانیدند که از جمع این گروه پانزده نفری ۱۲ تن آن کشته و ۳ تن دیگرش به اسارت رفت.

البته با همان تاکتیکی که قبلاً جهت از بین بردن گروه اولی از جانب افراد قاضی کبیر بکار رفته بود. تاتار در حالی که همه حواسش متوجه چالی بود که باید آنها در برابر دانه های من می رفت، باز هم بلند بلند خندیده گفت:

«هی آنه غرلر، همه لری ورته دن کیتتی؟» (هی مادر غرها همه شان از بین رفتند؟) این حادثه نیز با چنین پیش آمد استقبال شده و هیچگونه اثری بر بازی شطرنج تاتار از خود بحانه گذاشت. چند دقیقه بعد تر، قوماندان گارد خاص تاتار که به تعداد ۱۳ نفر جوان خوش قیافه مسلح را در تحت اداره خود داشت. داخل اطاق شده اظهار داشت که حاضر است، تا آن قریه را با گروه خود متصرف گردد، تاتار باز هم بی اینکه نگاهی به او اندازد گفت:

«بار آنه غر، سه نی غیر-تینگ مینگه معلوم دَر» (برو مادر غر غیرت تو برای من معلوم است) در حالی که سر گروه موصوف با استمعاع این لطف تاتار اظهار خوشنودی می کرد، خوش خندید و با غرور خاصی ترک اطاق گفت. ساعتی نگذشت که برای با رسوم صدای فایر دسته جمعی سلاحهای در

کمین بوده گان جبهه قاضی کبیر در همان نقطه فضای کوچک قریه را پر کرد. پس از چند لحظه صدای فایر ها خاموش شده و دقیقی بعد، سرگروپ مدعی موصوف با رنگ پریده و وضع نامناسبی وارد اطاق گردید. دو حالی که خسته گی درد ناکی از لرزش اندام او احساس می شد، اظهار داشت:

«قوماندان صاحب همه ویلیدی، تنها من آلتی نفر من تریک چیتیم!»

(قوماندان صاحب همه کشته شده تنها من باشم نفر زنده بر آمدیم)

تاتار برای سومین بار بلند بلند خندیده گفت:

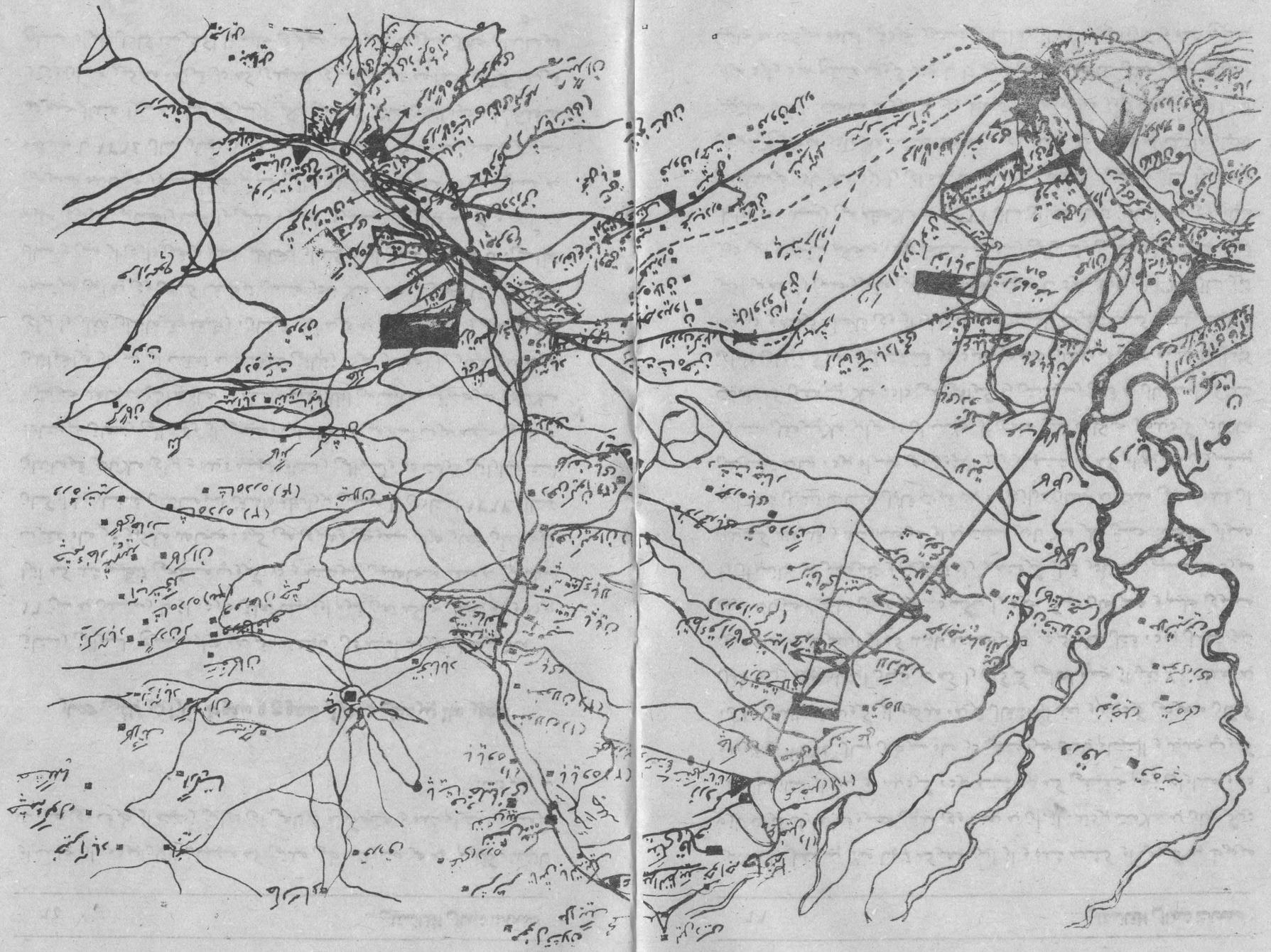
«بار، بار آنه غر من اول دن بیلیدیم، که سن هرامزاده هم قاچه سن، بار چیق هرامزاده» (برو، برو مادوغر، من از اول میدانستم که تو حرامزاده هم می گریزی برو خارج شو هرامزاده) یا ملاحظه این رخداد ها که حوصله من سر رفته بود، تخته شطرنج را سونگون کرده به تاتار گفتم: رشید خان! این چه مسخره بازی است که تو می کنی. تو مثلیکه در بازی شطرنج ضعیف بوده و باحیات مهره های بازی می کنی. در میدان جنگ هم بابی مسولیتی تمام قدم می مانی، ولی تو نباید بدانی که این جوان های کشته شده در چند ساعت محدود آنهم در اثر یکبار برد تاکتیک تکراری افراد قاضی کبیر، شاید پدر، مادر و یا همسر داشته باشند. و دیگر اینکه اینها دانه های شطرنج نبودند. همین حالا شاید که والدین شان سروروی خود را کنده و با بلند کردن فریاد «بلم آی، بلم آی» (۱) بر تو لعنت بفرستند. و ببین که تو در برابر این مصیبت چه می کنی. اگر در جمع ایشان چند تن از اعضای خانواده خودت شاحل می بود. آیا همینگونه با مسخره گی خندیده می توانستی و به همین ترتیب سبکسرانه فحش می گفتی؟ فرمانده مذکور، بی آنکه حرفی بر زبان آرد بازهم بلند بلند خندید و از اطاق بیرون رفت. بعداً گفته شد که او با

(۱) مردم اوزبیک در هنگام سوگواری فرزندان شان «بلم آی! بلم آی! یعنی آی فرزندم، آی فرزندم می گویند.

خروج از مقر فرماندهی خود. وارد مسجد جامع قریه لاله گنو گردیده و کلان شونده گان قریه را جهت تسلیم گیری جسد قربانیان خرس بازی های خود نزد قاضی کبیر فرستاده بود.

۲- فردای آنروز تاتار مرا به اطاقی دعوت کرد. که دو آن يك دستگاہ «مورس» جاهجا شده بود. پس از اینکه هر دوی ما روی دوچوکی موجود در اطاق تکیه زدیم. گفت: «رییس صاحب! شما میدانین که مه چرا تاتار شدُم؟» او بعد از شنیدن کلمه «نه» از من با عادتى که داشت بلند بلند خندیده ادامه داد: شما میدانین که ما و شما به قوم، قرقل استیم. و پدرای شما ای سابق کلان ما ره گده آمیده گی آستن، مه نی تاتار بدم و نی استم. مه وختی تاتار شدُم که وزارت امنیت دولتی چل تاتار شد نه به مه یاد داد. به خاطر ای که سفیر شوروی (فکرت احمد جانویچ تابیف) به قوم تاتار بد کلانای وزارت به مه تعلیم دادن که وختی که ته ره پیش او بردیم بگو که از قوم تاتار استم، او نامه ره به سفارت شوروی برده و به سفیر معرفی گدن مه بد ای گب زدن قتی سفیر تاتار شدُم. مه چند دفعه دیگر پیش او رفتُم. او آخر به يك شعبه سفارت امر گد که ای دستگاہ ره به مه بئن. مه قتی کسی که مه ره به سفارت می بُرد و می آورد به يك شعبه وزار رفته و رییس او شعبه يك نفر مسلکی ره به مه تسلیم گده گوشت که ای رفیق حق نداره که ای فاصله، پنجاه متر دور تر ای سر مخایره بروه. اطاق او ره ده يك گوشه جورکن. مه چند روز ای طرف او نا تربیه شدُم. روز ای آخری مه ره باز پیش سفیر بُردن. ای او روز تا چند ماه پیشتر قتی سفارت رابط داشتُم. روساکه به برامدن شروع گدن نفر مسلکی مخایره کابل رفت. آلی رابطه مه قتی سفارت قطع شیدس. آلی رییس صاحب دانستین که مه چه رقم تاتار شدُم؟

من باشنیدن حرفهای او حیرت زده شده و چیزی هم برای گفتن نداشتم که تحویلش می دادم. جز اینکه بر کار آبی جناح کارمل در اینگونه زمینه ها مهر



تائید بگذارم. به هر صورت، طی مدتی که مهمان تاتار بودم. از جانب او حرمت و احترام شده و هیچگونه کوتاهی ای در این زمینه از طرف وی صورت نپذیرفت.

ظهور ملا پیرمقل در هزار سموچ و سقوط سنازا در بغلی حصار

ملا پیرمقل فرزند آدینه قل باشدند. قریه، هزار سموچ ولسوالی رستاق بوده و به بخش جنگه تغن قوم اوزبیک تعلق دارد. او با رسیدن به سن ۱۶ سالگی به صف مجاهدین پیوسته و در گروپ مسلحی تنظیم شد که آنرا قوماندان غفار هزار سموچی رهبری می کرد. مجاهد مذکور در ماه عقرب سال ۱۳۶۳ اسنادی را مبنی بر رابطه داشتن قوماندان غفار با ارگان استخباراتی دولت در ولسوالی رستاق تهیه دیده و برای ملانادر قوماندان عمومی جبهه حزب اسلامی در ساحات وسیعی از ولسوالی رستاق فرستاد. ملانادر موصوف به اساس اطلاعاتیه واسله از جانب این مجاهد خویش، قوماندان غفار را احضار کرده زندانی ساخت. به تعقب آن پس از فراخواندن ملا پیرمقل و مولوی حلیم به قریه ایل کوشان، وظیفه قوماندان غفار را برای ملا پیرمقل تحویل داد. ملانادر ضمن توظیف کردن وی به این مرتبه، نظامی، تاکسید به عمل آورد که او بخاطر عدم برخورداری از سن و سال مساعد و تجربه کافی در پیشبرد امور، مدتی را تحت راهنمایی مولوی حلیم به عمل بگذرد. ملا پیرمقل در حالی که بر طبق دستور فرمانده عمومی خویش مصروف جنگ و جهاد بود، در اوایل بهار سال ۱۳۶۴ با حمله غافلگیرانه قوماندان جلال گرگانی یکی از سرگروپهای میزرا عبدالرحیم در قریه، گرگان مواجه شد درگیری شدیدی که در قریه، مذکور میان وی و قوماندان جلال صورت پذیرفت. مولوی حلیم با اکثریت کامل افراد مسلح

مربوط به گروپ او کشته شده و از این معرکه تنها ملا پیرمقل با چندتن دیگر جان به سلامت بردند. از آن به بعد، وی مدتی مصروف تدارک قوت تازه دم و مداوای زخم خفیفی که برداشته بود، گردید. او پس از سازماندهی گروپ جدید و التیام یافتن جراحاتش در ماه سرطان سال ۱۳۶۴ بر قریه، گرگان متعرض گردیده و بعد از اشغال قریه، مذکور از گروپ قوماندان جلال، به تعداد ۷۰ نفر از جمع اهالی گرگان را که در میان ایشان چند زن و طفل نیز شامل بود، قتل عام کرد. تا توانسته باشد که از این طریق انتقام خون مولوی حلیم و همزاهان دیگر خود را بگیرد. این عمل ماجرا جوانه وی مورد دلچسپی ملاتادر قرار گرفته و راه تشویق و تقویتش از جانب او را هموار ساخت. حسن نظر ملا نادر نسبت به او موجب رشد و قدرتمند گردیدن آن شده و طی مدت نه چندان درازی به یک قوت قابل حساب تبدیل شد. این پیشروی سریع او که با اشتها روز افزون وی همراه بود، مایه تشویش ملاتادر گردیده و حرکات غیر عادی از جانب آن در برابر ملا پیرمقل متبازر شد که احتمال به قتل رسیدنش را گواهی می داد. ملا پیرمقل که بلدیت کامل با شیوه عمل قوماندان عمومی خود در قسمت ترور سرگروههای دارای ظرفیت رشد و کسب شهرت داشت، به مرور زمان از وی فاصله گرفته و در ماه ثور سال ۱۳۶۵ روابط خود با جبهه، حزب اسلامی مامورحسن را که بر اکثر قریه جات کرلیق نشین ولسوالی رستاق مسلط بود، محکم ساخت. این درز میان وی و ملاتادر تا ماه میزان سال ۱۳۶۶ به ملاحظه می رسید. در اوایل ماه میزا سال مذکور، پیرمقل موصوف نماینده ای را نزد ملا نادر فرستاده و اظهار داشت که دویاره به جبهه، وی بخواهد گشت. ملا نادر موضوع پذیرش او را در صورت ترور مامورحسن توسط وی مشروط ساخت. آنگاه ملا پیرمقل از مامورحسن تقاضا به عمل آورد تا با چند گروپ مسلح خود وارد هزار سموچ شده و کاروانی را که او به اساس دستور خودش آماده حرکت به جانب

پاکستان کرده بود، الی گذشتن از مناطق ملانادر و آمر صمد بدوقه کند. مامور حسن بی آنکه خود به هزار سموچ برود. در حدود ۹۰۰ نفر مجاهد خویش را به قریه مذکور فرستاد. پیرمقل آنها را به دسته های مختلف تقسیم کرده و در چند مهمانخانه جابجا ساخت. ساعتی بعد همه را در هنگام صرف غذای شب به اثر پرتاب بم دستی و آتش راکت R-P-G در میان اطاق شان از بین برد. این عمل وی موجب بجا آمدن اعتبار از دست رفته او دوزند ملانادر گردید. طوری که بعداً دیده شد، تعهد دوباره او با ملانادر نیز کم دوام بود. چون، آنگاهی که ملانادر موصوف در ماه عقرب سال ۱۳۶۶ با شورای نظار قطع رابطه کرده و به تعداد ۶ تن از روشنفکران مربوط به آنها به قتل رسانید. ملا پیرمقل به دفاع از ۶ نفر دیگر ایشان به ریاست آقای سروش پرداخته و برای بار دوم از ملانادر منفصل گشت. در همین جریان بود که قوماندان حفیظ باغی حصارى که از اثر فشار سازایی ها ترك باغی حصار گفته و ابتدا به شهر نورستاق و از آنجا به قرار گاه میرزا عبدالرحیم در قریه بیشکندینه برده بود. با دو گروه ده نفری مسلح از جانب میرزا عبدالرحیم به ملا پیرمقل پیوست. مدتی نگذشت که جزوتام شوروی مستقر در قریه باغی حصار موقعیت قرار گاهی خود را ترك گفته وارد وضع الجیش قطعه شوروی استقرار یافته در شهر کهنه رستاق شد.

چگونه گی سقوط باغی حصار

همانگونه که در بحث قبلی اشاره گردید. سازایی ها پس از فراری ساختن قوماندان حفیظ باغی حصارى از قریه مذکور، اداره کامل این ساحه را بدست گرفته و به کار سایشی تبلیغی در آن پرداختند. این روند تا اوایل ماه عقرب سال ۱۳۶۶ ادامه یافت. از آن به بعد قوماندانی غند بان و حصار در چوکات تشکیل وزارت داخله ایجاد شده و اشخاص ذیل در راس اداره آن قرار گرفتند:

- ۱ - شخصی با اسم مستعار وفا باشنده، قریه سیلان ولسوالی خواهان ولایت بدخشان و روشنفکر فعال در تشکیل سازا به صفت قوماندان غند
 - ۲ - روشنفکر سازهایی با اسم مستعار عبدالله به صفت رییس ارکان غند
 - ۳ - شیرعلی باشنده، قریه کُنُر ولسوالی رستاق به صفت قوماندان کندک اول غند
 - ۴ - عبدالستار باشنده، قریه باغی حصار ولسوالی رستاق به صفت قوماندان کندک دوم غند
 - ۵ - بای محمد باشنده، شهرکنهه ولسوالی رستاق به صفت قوماندان کندک سوم غند
- قرار گاه این قطعه که در قریه سیاب ولسوالی رستاق ایجاد شده و در تحت نظر مستقیم آمر صمد عمل می کرد، کندک های سه گانه آن در ساحات ذیل مرکزیت داشته و به کار سیاسی تبلیغی به نفع سازا می پرداختند:
- ۱ - قوماندانی کندک اول این غند که در قریه باغی حصار قرار گاه داشت. بر قریه جاتی چون کُنُر، چغیان ثمرغیان و خانقا مسلط بود.
 - ۲ - قوماندانی کندک دوم این غند نیز در قریه باغی حصار مرکزیت داشته و ساحه فعالیت آنرا قریه های ذیل تشکیل می داد:
- ۱ - دشتک ۲ - دهان بالا ۳ - دهان پایان ۴ - بینخا ۵ - سری غار
 - ۳ - قوماندانی کندک سوم آن در قریه سیاب متمرکز بوده و بر شهر کهنه رستاق حاکمیت می کرد.
- علاوه بر آن در قریه باغی حصار یک عده از روشنفکران سازهایی با نامهای مستعار استادعین الدین، استاد جمعه شغنی، استاد تیمور درایمی، ایستاد زین الدین مزاری و چندین تن دیگر نیز مصروف کار سیاسی تبلیغی بوده و اکثراً در پوسته های تدافعی قریه باغی حصار استقرار داشتند. این ها در روز های اول استیلای خود بر باغی حصار، قوماندان تاج محمد باغی

حصاری را که دارای سابقه جمعیتی بوده و در میان مردم جای خوبی داشت، با بیرحمانه ترین صورت شکنجه کرده و در جریان لت و کوب زندگی اش را از وی گرفتند. از جمع روشنفکران یاد شده که استاد جمعه، شفغی ریکارد عجیبی را در بکار برد ظلم و استبداد بر مردم قایم کرده بود. قوماندانهای قومی غنڈ باغی حصار و افراد مسلح ایشان نیز در این مسابقه شتارت قابل توجهی از خود نشان میدادند. الی استاد زین الدین مزاری و استاد تیمور (عبدالقدوس) درایمی که با رعایت انسانی ترین اخلاق در برابر اهالی تحت اداره خویش امتیازی در آن بدست نیاوردند. تداوم اینگونه ظلم و تعدی عده ای از روشنفکران سازایی بر مردم که پیوسته بدان شعار اعاده حقوق اقوام غیر پښتون را سر می دادند، موجب آن شد تا اعتبار ایشان در میان جامعه کوچکی که در آن فعال بودند کاملاً زایل گردیده و یک نوع روحیه نفرت در برابر آنها بوجود آید. بناً همینکه جزوتام شوروی به صفت نیروی حامی این گروه ناسیونالیست و احساساتی از باغی حصار خارج شد، روشنفکران خیلی ها از خود راضی مذکور نیز مانند برادرهای پرچی شان روحیه مقاومت خود را از دست داده و در اثر وارد آمدن فشار نه چندان سنگینی از معرکه بدور رفتند. به گونه ایکه، در قدم اول افرادی چون قاسم، جوړه و گل محمد پوسته جرک ایشان واقع در قسمت شمال غربی باغی حصار را برای حفیظ باغی حصار که در صف ملاپیرمقل قرار داشت تسلیم دادند. آنگاه قوماندان حفیظ دست و پای سازایی های مدافع این پوسته را محکم بسته و از ارتفاعی که در آن موضع داشتند به زیر پرتاب کرد. به تعقب آن، پوسته دیگر سازایی ها که در قریه دشتک ایجاد شده بود، توسط افراد عادی ای بنام های خالق و حمید الله برای ملا پیرمقل تسلیم داده شده و در آن نیز جهت کشتار سازایی ها عمل بالمثل صورت گرفت. یعنی اینکه

رقبای ایشان در این زمینه مصرف مرمی را حرام دانستند. مدتی بعد، جبهه حزب اسلامی ملانادر بریکی از پوسته های مستحکم سازایی ها که در ارتفاع مولان واقع بوده و در فاصله بین قریه جات کُذُر و سررستاق موقعیت داشت. دست یافت. این شکست های پیهم سازایی ها سبب آن شد تا خط اتصالی قطعات سازمان مذکور که از قریه، سیاب ولسوالی رستاق تا ساحه شیخان ولسوالی شهر بزرگ ادامه داشت، در اختیار جبهات ملاپیرمقل و ملانادر قرار گرفته و خاکمیت سازایی ها در محدوده تپه، بینی بلخ، ساحه خانقا، شهر کهنه رستاق و دشت آبی خلاصه گردد.

پس از رانده شدن سازایی ها از باغی حصار بر خورد شدیدی میان جبهات ملاپیرمقل و ملانادر بخاطر مسلط گردیدن برقریه، مذکور بوقوع پیوست. که بالآخر، تنها شاروال عطا از میان افراد مسلح ملانادر از آن جان به سلامت برده و به این ترتیب باغی حصار به تصرف ملاپیرمقل در آمد. پیرمقل موصوف بعد از دستیابی بر این ساحه، پیشروی خویش به جانب قریه، سر رستاق را که تا آن زمان در تحت اداره ملانادر بود، ادامه داده و آنرا نیز از گروه های مسلح وی تخلیه کرد. به این ترتیب قوماندان مذکور حاکم مطلق برقریه جات ذیل گردید:

هزار سموچ، توت، زهان بلا، زهان پایان، دشتک، بیخا، باغی حصار، سری غار، ثمرغیان، چغیان، سررستاق گرگان، لنگر، لنگر ایشانها، سید آباد، کمانگر، کیشان دهی پست و قدوق.

ورود داکتر احمد مشاهد به ولسوالی رستاق و از همپاشی اتحاد غند ۵۱۸ با جبهه قاری محمد امیر

پس از وقوع پیوستن حوادث فوق، جبهه تازه نیرومند شده و متعهد به شورای نظر ملا پیرمقل به کیمود پول، مهمات و مدارک لازمی دیگر مواجه گردید. این جبهه که در محاصره قطعی قوتهای حزب اسلامی مامور حسن، ملا تادر، قطعات سازا و قوماندانی غند مربوط به میرزا عبدالرحیم قرار داشت، راههای ارتباط آن با مراکز اکمالاتی شورای نظر مسدود بود. یگانه، مجرایبی که ملا پیر مقل جهت رفع مشکل تدارکاتی خود می توانست از آن استفاده برد، عبارت از خطی بود که بر آن قوماندانی غند ۵۱۸ غلام سخی صدیقی و قطعه مربوط به میرزا عبدالرحیم تسلط داشت. یعنی خطی که از قرارگاه سید صادق خان واقع در قریه، جلیمخور ولسوالی خواجه غار آغاز گردیده و با عبور از دریای کوچک ساحه دشت قلعه و ارتفاع اوزون کوتل تا قریه، قزل قلعه و بیشکنند ولسوالی رستاق ادامه داشت. بناً مراجع مسؤل شورای نظر و ملا پیرمقل مجبور بودند تا از طریق آماده سازی قوماندانی غند ۵۱۸ و قطعه میرزا عبدالرحیم مشکل خود از این ناحیه را رفع سازند. از همین بود که سید صادق خان این قوماندان تازه پیوسته به شورای نظر توسط بی سیم بامن رابطه گرفته و تقاضا کرد تا بخاطر ملاقات او به قریه، جلیمخور بروم. من در حالی که عزت الله بلوچ را با خود داشتم، حوالی بعد از ظهر یکی از روزهای اوایل عقرب سال ۱۳۶۷ با استفاده از دو راس اسب دریای کوچک را عبور کرده و وارد قریه جلیمخور شدم. در قریه، مذکور سید صادق خان استقبال کرده و به مهمانخانه خود که در آن داکتر احمد مشاهد، یک تن مولوی و دو نفر روشنفکر شورای نظاری

دیگر حضور داشتند رهنمایی کرد. پس از اینکه سید صادق خان تشریفات تعارفی میان من و مهماتان خود را انجام داد. گفت: «آمر صاحب برای داکتر صاحب مشاهد وظیفه داده اند تا به رستاق تشریف برده و ملاپیرمقل را از نزدیک ملاقات کنند. اگر در قسمت رساندن شان به رستاق همکاری کنید خوب می شود.» من در جواب وی گفتم که هیچ ضرورتی به یاد آوری نام آمر صاحب نبود، چون ما با فامیل داکتر صاحب آشنایی کامل داشته و برای قبله گاه ایشان وکیل صاحب محمد ایوب خان و برادر شان وکیل صاحب طوره احترام قابل هستیم. من با وکیل صاحب طوره در زمانی که به صفت نماینده مردم فرخار در دوره های ۱۲ و ۱۳ عضویت پارلمان را داشتند بارها از نزدیک دیده و در تابستان سال ۱۳۴۸ در خانه وکیل صاحب چیچکه مدت زیادی یکجا زندگی کرده ام. اینک داکتر صاحب مشاهد به صفت برادر آنها حق زیادی بالای ما دارند. انشا الله هر خدمتی که از دست ما ساخته باشد دروغ نخواهیم کرد. و این چیزی را که شما گفتید اجرای آن در حد وظیفه اخلاقی ما خلاصه می گردد.

فردای آن شب یکجا با مهمانهای خود وارد نو آباد شدم. غلام سخنی صدیقی به استقبال ایشان شتافته و مراتب حرمت بجا آورد. داکتر مشاهد مدت سه روز با ما بود. او در حوالی عصر روز سوم اقامتش در قرارگاه مان، نامه ای را که به خط آقای مسعود رقم یافته و در آن از وعده همکاری محمد حکیم صدیقی به امریت شورای نظار ذکر گردیده بود، به غلام سخنی صدیقی تحویل داد. متعاقباً سخن چندی را در مورد حساسیت وضع و احتمال سقوط دولت دکتور نجیب الله پس از خروج قوای شوروی از افغانستان توسط مجاهدین لطف کرد. او در پایان حرفهای خود اظهار داشت، که ما باید سر از همین لحظه مسووع خویش در برابر شورای نظار را اعسلان داریم. در غیراینصورت، مراجعه ما پس از زایل گردیدن حاکمیت دولتی سودی

نخواهد داشت. البته به این اساس که آمر صاحب در آن هنگام نسبت نداشتن دست آویز به دفاع از ما پرداخته نتوانسته و کمکی را که باید انجام دهد اجرا کرده نمی تواند. من پس از لیخند معنی داری گفتم، داکتر صاحب! شما مهمان شخصی ما هستید، من قبلاً هم گفته بودم که مساله احترام به روابط خانواده گی ایکه میان ما و شما وجود دارد در نزدما مقدمتر از اینگونه توقعات سیاسی تان است. شاید ضروری نباشد که بارسمیت بخشیدن به این ارزش اخلاقی از عواطف قومی خود که باید به آن حرمت قایل باشیم، در گذریم. فرق نمی کند، ما بدون آنهم برای آمر صاحب از دیدگاه اخلاقی و رعایت سنت اجتماعی مان تسلیم استیم.

داکتر صاحب مشاهد که در به کرسی نشاندن فرمایش خویش جدی به نظر می رسیدند، موضوع را پی گرفته و تقاضای خود را برای دو مرتبه دیگر تکرار کردند. بالاخره من مجبور شدم تا بگویم که داکتر صاحب! اینکه دولت داکتر نجیب سقوط می کند و یا پا بر جامی ماند تاثیر چندانی به اتخاذ موضع سیاسی ماندارد. ما به نمایندگی از قوم خود حرف می زنی و عمل می کنیم. اگر اینطور نباشد همین حالا که شما اینجا تشریف دارید این قرارگاه يك قطعه دولتی است. ما سلاح دولت را در دست داریم. از آن اعاشه و معاش می گیریم. گذشته از همه این کار مانرا به اساس تجاری که بر ایمان دست داده است، آگاهانه انجام داده ایم. ما میدانیم که پس از تشریف بردن شما جانب دولت اعتماد خود را از ما گرفته و شاید هم با منقطع ساختن معاش، اعاشه و امکالات نظامی، بر ما فشار جدی وارد کند. و یا شاید هم این روز نه را کاملاً به رخ ما ببندد. ولی با آنهم ما این رزک را پذیرفته فقط و فقط با پابندی به اخلاقیات خانوادگی خویش به يك انتهار سیاسی تن داده ایم. ما از این می ترسیم که فردا نگویند که مادر حالی که توانایی انجام چنین خدمتی را به يك خانزاده مردم خود داشتیم آنرا انجام ندادیم. بناً شما

می توانید برای آمر صاحب بگوئید که تا آن لحظه ایکه يك بیرق دولت در یکی از گوشه های افغانستان بلند باشد مادولتی خواهیم بود. ایشان در صورت رسیدن به قدرت هر فیصله ایرا که لازم می دانند در برابر ما بکنند. داکتر صاحب مشاهد، بی آنکه حرف دیگری را زمزمه کند گفت:

در اینصورت، چه می شود که خالص این گفته های خود را در پشت نامه عنوانی آمر صاحب بنوسید. چون آمر صاحب در هنگام بازگشت ما، در این زمینه از من سند خواهند خواست. آنگاه، من در پایان نامه، آقای مسعود نوشتم:

جناب آمر صاحب:

ماتا بلند یودن آخرین بیرق دولت در افغانستان دولتی باقی خواهیم ماند.
با احترام

اسد الله رییس ارکان غند ۵۱۸

غلام سخی صدیقی قوماندان غند ۵۱۸

فردای آنروز داکتر صاحب مشاهد را در حالی که پول زیادی را با خود حمل می کردند، از طریق راه اوزن کوتل بجاناب قریه، بیشکند که در ان قرارگاه میرزا عبدالرحیم جابجا بود، رهنمایی کردیم. چند روز بعد داکتر صاحب مشاهد و هیات همراه ایشان با یکصد و بیست نفر مجاهد جبهه شورای نظاری ملاپیرمقل که در رأس شان مولوی صمد استاد پیرمقل و قوماندان حفیظ باغی حصارى قرار داشت به قرارگاه ما تشریف آوردند. قرار بود که داکتر صاحب افراد مذکور را جهت فراگیری آموزش نظامی به فرخار انتقال دهند. ایشان يك شب را با ما سپری کرده و صبح آن غلام سخی صدیقی بخاطر انجام خدمت به مهمانان خود، آنها را تا عبور شان از دروازه کوچچه استقبال کرد. مدتی نه گذشت که قاری محمد امیر تقاضا به عمل آورد تا نشستی را در شهر دشت قلعه سازمان داده و در آن با نماینده وی به

گفتگو بپردازیم. ما موضوع را به اطلاع قوماندانان جلیل و رشید احمد تاتار رسانیدیم. با ورود اشیان به قرارگاه خویش از آماده بودن خود بخاطر استقبال از نماینده قاری محمد امیر برای او اطمینان دادیم. فردای آنروز پس از ورود معاون عبدالرحمن و هیات همراهش به شهر دشت قلعه جلسه پیشنهادی قاری امیر را دایر کردیم. در جلسه مذکور اشخاص ذیل حضور داشتند:

- ۱ - معاون عبدالرحمن معاون قاری محمد امیر
- ۲ - قوماندانان جلیل
- ۳ - رشید احمد تاتار
- ۴ - معلم محمد عمر دوست شخصی و عنصر ارتباطی قاری امیر با قوماندانی غنبد ۵۱۸
- ۵ - قاری عبدالله یکی از دستیارهای قاری محمد امیر
- ۶ - من (نگارنده)
- ۷ - جلیل خان معاون غنبد ۵۱۸
- ۸ - ملاگل نظر آمر کشف غنبد ۵۱۸
- ۹ - آنور اکه قوماندان کندک خارندوی
- ۱۰ - معلم عبدالروف مشاور سیاسی آنور اکه و چندتن دیگر.

در این نشست معاون عبدالرحمن اظهار داشت:

«به اساس فشار هایی که از جانب احمد شاه مسعود برقاری صاحب وارد آمده است. ما نمی توانیم که بعد از این به همکاری خود با شما ادامه بدهیم. این را خودتان خواهید دانست که در آینده چه موضعی را در برابر مجاهدین می گیرید. آنچه که تا الحال از دست ما ساخته بود به صفت یک برادر و قوم شما آنرا انجام دادیم. خدا کند که از ما آزرده نباشید. ما هم مجبور هستیم. ما چاره نداریم. چون آمر صاحب مسعود و جهادی های دیگر تبلیغ می کنند

که در این شرایط حساس بجای اینکه دولتی ها به مجاهدین تسلیم شوند، قاری صاحب امیر به صفت يك مجاهد با ایمان و سابقه دار برای دولتی ها تسلیم گردیده و کمونیست شده است.»

به این ترتیب اتحادیه اینکه از آن نتایج نیکی بدست آمده و زمینه خوبی را بخاطر ایجاد تفاهم میان نیروهای درگیر در منطقه مساعد ساخته بود بنابراین ادعای قاری محمد امیر در اثر فشار آقای مسعود از همپاشید.

به اسارت رفتن غلام سخی صدیقی و منزوی گردیدن غند ۵۱۸

در حالی که تلاشهای مادر جهاتی که بر شمرده شد. سیرمی کرد. در این جریان آمر صمد با پادرمیانی نعمت الله برادرزاده، مامور حسن که با سازایی ها پیوسته بود و مدیر محمد امان دشتی. رله تفاهم با قوماندان مذکور را باز کرده و در توافق با انور که برادر احمد که گفتگو هایی را با وی انجام داده بود. به همین اساس انور که بنابر استثاره، آمر صمد از جانان الدین یکی از گردانندگان جبهه، مامور حسن دعوت به عمل آورد تا به بهانه اینکه از فامیل خود دیدار می کند، وارد دشت قلعه گردیده و راه و رود خویش به آن را هموار سازد. بناً جانان الدین در اثر همکاری آمر صمد به تاریخ ۱۶ عقرب سال ۱۳۶۷ با چند گروه خویش راه قرارگاه، انور که را در پیش گرفته و در آن جا بجا شد. دیدار غلام سخی صدیقی با این مهمان نا خواننده هنگامی صورت پذیرفت که تورن جمیل قوماندان یکی از تولی های غند ۵۱۸ در شهر دشت قلعه، ضیافتی را به خاطر بجا آوردن احترام به جانان الدین در منزل خود ترتیب داه و از قوماندان خود نیز دعوت به عمل آورده بود تا در آن شرکت کند.

جانان الدین فرزند حاجی فخرالدین یکی از ارادتمندان خانواده غلام سخی

صدیقی بود، که زندگی خوبی در شهر دشت قلعه داشت. بنابر آن قوماندان سخی بادر نظر داشت این مساله دعوت تورن جمیل را پذیرفته و بالوسیله دیدار اولی خود با جانان الدین را در مهمانخانه وی انجام داد. این در حالی بود، که آمر عباس تصور می کرد که جانان الدین را قوماندانی غند ۵۱۸ بخاطر تصفیه، ساحه دشت قلعه از وجود جبهه او دعوت کرده و اینک از آن استقبال به عمل می آورد. بنابر آن، وی احضارات تدافعی محکمی را در حدود تحت اداره خود مزعی داشته بود. فردای آنروز، غلام سخی صدیقی از جانان الدین خواهش کرد تا برای چند روز مهمان او باشد. جانان الدین به این درخواست وی پاسخ مثبت داد. ما به تاریخ ۱۸ عقرب سال ۱۳۶۷ میزبان این مهمان جهادی خود بوده و پس ازینکه سفره طعام حاضر شده برای این مهمان برچیده شد. صحبت ماروی چگونه جابجا گردیدن آن قسمت از گروههای مسلح جبهه مامورحسن در ساحه تحت تسلط آمر عباس تمرکز یافت که مجاهدین گرد آمده در آن همه از باشندگان دشت قلعه بودند. ماروی این موضوع به توافق رسیده و بعداً وعده سپردیم که بخاطر دست یافتن گروههای مذکور بر ساحه مشخصی که بتواند فعالیت آزاد آنها را ضمانت کند، تشریک مساعی نمائیم. همچنان، در آخر این نشست بنابر تقاضای جانان الدین فیصله بر این شد. تا فردای آنروز من یکجا با نماینده وی وارد قریه سنگ علی ولسوالی رستاق شده و با مامورحسن پیرامون طرز تحقق این برنامه صحبت کنم. بنابر آن من با مدیر محمد امان دشتی که خود را متعهد به جریان شعله جاوید دانسته و برداشتن رابطه سیاسی از طریق مذکور با مامور حسن مباحثات می کرد. به صفت نماینده، جانان الدین و مدیر نماز فرزند حاجی کوچریای راه شهر نورستاق را در پیش گرفتیم. در آنجا ارباب محمد خلیل قوماندان کندک دیسات و کاکای من با ما ضمیمه شد. ما حوالی قبل از ظهر همان روز به قریه سنگ علی رسیده و پس از صرف طعام ظهر، با مامور

حسن به مشوره نشستیم. در این نشست که مولوی عبدالوهاب مشهور به مولوی کوسه، قوماندان محمد عبدالله فرمانده عمومی مامور حسن با چند تن علمای دینی و موی سفیدان قریه تیز شرکت داشتند، من حرفهایی را پیرامون ایجاب وضع جهت نزدیک شدن جوانب درگیر در منطقه طرح کرده و با آوردن مثال از نتایج نیک اتحاد مان با قازی محمد امیر در این زمینه، مامور حسن را قناعت دادم تا جبهه جدیدی را به همکار ما باز کند. آنگاه، او بخاطر عملی گردیدن این پروسه به تعداد یکصد نفر از مجاهدین مسلح خویش را که در رأس آن قوماندانان محمد فرزند بیگی پهلوان قرار داشت جهت اجرای عملیات مشترک بر جبهه حزب اسلامی آمر عباس در اختیارم گذاشت. من پس از بدست آوردن این نتیجه، قریه سنگ علی را به قصد نو آباد ترک گفتم. با فرارسی به مرکز قرار گاهی خویش در نو آباد، غلام سخی صدیقی و جانان الدین را در جریان صحبتهایی که میان من و مامور حسن رفته بود، قرار داده و از فیصله اینکه کرده بودیم آگاهی بخشیدم. فردای آنروز مامور حسن به اساس تعهدی که سپرده بود گروه یکصد نفری خود را به دشت قلعه اعزام داشت. ما گروه مذکور را به دسته های ده نفری تقسیم نموده در پوسته های امنیتی خویش جایجا کردیم. در این جریان آمر عباس احضارات تدافعی خود را بیشتر از پیش تقویت بخشیده و آمادگی خوبی بخاطر دفاع از ساحه ایکه بر آن مسلط بود، گرفت. همچنان آمر صمد که زمینه ساز پشت پرده این برنامه بود. در تماس دایمی با ما قرار داشت. بنابراین، قبل از آغاز عملیات بر جبهه آمر عباس از وی دعوت کردیم تا جهت مشوره پیرامون تحقق این نقشه حاضر به مذاکره گردد. آمر صمد در حوالی ساعاتی بعد از ظهر یکجا با مشاورین سازهایی خویش چون خواجه الف مشهور به استاد حکیم و فیاض مشهور به استاد ربانی چاه آبی و نعمت الله برادر زاده مامور حسن وارد تعمیر کوچکی شد که در قسمت جنوب شرقی ساحه

زراعتی پروژه، کوکچه قرار داشته و در آن پوسته های امنیتی غند آبیاری جایجا بود. آنگاه من جانان الدین و مدیر امان دشتی نیز وارد محل مذکور شده و در مورد سازماندهی عمل مشترک قوتهای مامور حسن، غند ۵۱۸ و کندک انور که بر مواضع تدافعی آمر عباس به مشوره نشستیم. در این جریان من پیشنهاد کردم که اگر در ختم جلسه وارد قرار گاه انور آکه شده و پس از جمع آوری گروپهای مامور صاحب جریان برگشت آنها را به ساحه تحت عمل شان تمیثل کنیم، خوب خواهد شد. چون، در اینصورت آمر عباس از موضوع آگاهی یافته و معتقد می گردد که ما بر سر مساله عملیات مشترک خویش بر ساحات تحت اداره، وی به موافقه نه رسیده ایم. آنگاه، او شاید به آن عده از گروپای مسلح خود که از مدتی به این طرف در حال احضارات جنگی قرار داشته و خیلی ها خسته شده اند، امر استراحت داده و همه را پراکنده سازد. پس باید گروپهای مامور صاحب تا قسمت نان وای قشلاق به عقب رفته و تا حصه ای از شب در آنجا منتظر بمانند. بعد از آن دوباره به پوسته غند ما واقع در قریه، حاجی نور خان برگردند. در آن وقت ما می توانیم که این گروپ صد نفری را از همین نقطه که احتمال آغاز پیشروی ما از آن در باور آمر عباس نمی گنجد به تعرض بگذرانیم. در اینصورت من یقین دارم که ما بدون مواجه شدن به تلفات به هدف خواهیم رسید. این طرح من مورد پذیرش آمر صمد و جانان الدین قرار گرفته و طبق آن به عمل گذشتیم. عملیات طرح شده که ساعتی قبل از غاز صبح روز ۲۴ عقرب سال ۱۳۶۷ آغاز یافت، گروپ صد نفری مامور حسن تا حوالی ساعت ۱۱ بجه قبل از ظهر، قسمت وسیعی از منطقه تحت اداره، آمر عباس را به تصرف در آورده و سلاح زیادی را از گروپهای غافلگیر شده، آن به غنیمت گرفت. چون به اساس پیشبینی ما آمر عباس با بدست آوردن اطلاع از باز گشت گروپهای مامور حسن به جبهه خویش استراحت داده و افراد مدافع خط تدافعی خود را پراکنده

ساخته بود. این پیروزی مامور حسن بر آمر عباس در حالی به شکست انجامید که غلام سخی صدیقی در این جریان خلاف تعهد خود عمل کرده و قدمی هم جهت همکاری با گروپ مامور حسن برنداشت. به گونه ایکه، من بعد از آغاز پیشروی گروپ یکصد نفری مامور حسن در نظر داشتم تا برای قوماندانی تولی هایی که در تالقانی قشلاق تاجک قشلاق، باغ بایان، پای دونگک عزب کاکل، قریه، آی خانم و شهر دشت قلعه به حال احضارات در آورده شده بودند، دستور تعرض را بر قریه، غازتپه، ماساوه قشلاق، سکزکول، خمدان و دونگ قشلاق صادر کنم. غلام سخی صدیقی در برابر این نقشه قرار گرفته و اجازه انجام آن را نداد. او استدلال می کرد که این حرکت مامور حسن بخاطر بدام انداختن ما و تصرف شهر دشت قلعه توسط حزب اسلامی طرح ریزی گردیده و جزیک دسیسه نظامی کار دیگری نمی باشد. اینها می خواهند که در پیوند با همکاری آمر صمد شهر دشت قلعه را متصرف شده و از طریق آن بر گذرگاه کوچک دست یابند. تا توانسته باشند که خط ارتباطی خود را با خواجه غار، دشت ارچی و امام صاحب کاملاً بی خطر سازند. پس بگذار که بعد از برخورد گروپهای آمر عباس در برابر نیروی مامور حسن اصل قضیه روشن شود. آمر عباس تا ساعت ۱۲ بجه ظهر گروپای پراکنده خود را در قریه، سکزکول نظم بخشیده و بعداً به تعرض متقابل علیه افراد مامور حسن گذشت. قوت یکصد نفری مامور حسن که بر حمایت غند ۵۱۸ و کندک انور که محاسبه می کرد. با داشتن چنین اطمینانی در ساحه خیلی ها وسیع منتشر گردیده و به حال دسته های کوچک و اکثراً بی ارتباط مصروف تلاشی خانه ها بودند. بنابر آن، هنگامی که آمر عباس تعرض متقابل خویش را سازمان داد. بی آنکه به مقاومت جدی مواجه گردد تا ساعت ۲ بجه بعد از ظهر تمام نقاط از دست رفته خود را دوباره اعاده کرد. گروپهای متفرق و شکست خورده مامور حسن به شکل پراکنده و

بی نظم خود را به پوسته حاجی نور خان رسانیده و در انتظار این بودند که قوتهای غند ۵۱۸ و کندک انور که به دادشان خواهند رسید. ولی غلام سخی صدیقی نه خود دست به عمل زد و نه هم برای انور که اجازه داد تا در جهت تلافی شدن شکست مامور حسن حداقل گام نمایشی بردارد. قوماندان محمد این فرمانده جوان مامور حسن که وضع بدی داشت پیوسته به آدرس غلام سخی صدیقی فحش می گفت. در این جریان مامور حسن نیز از طریق مخبره با وی رابطه گرفته و از بدعهدی ای که کرده بود به یاد ملامتش نیست.

در پایان رخدادی که شرح آن رفت، مجاهدین متأثر و بر آشفته مامور حسن راه منطقه مورد عمل جبهه خود را در پیش گرفته و به این ترتیب آمر عباس توفیق یافت تا با بدست آوردن پیروزی ای که انتظار آنها نداشت نفس راحت کشیده و جهت تحکیم مواضع جدید خود به عمل بگذرد.

همچنان شام همان روز غلام سخی صدیقی در صده شد. تا جهت جبران اشتباهی که کرده بود کاری را از پیش برده و به هر تریبی که شود پاسخ این پنداشت مامور حسن را که در برابرش خیانت صورت گرفته است، بدهد. روی این ملحوظ از من تقاضا کرد که دوباره به سنگ علی رفته و با ارائه دلایل قانع کننده توافق او را در خصوص بازگردانیدن قوتهایش جهت اشغال منطقه مورد عمل آمر عباس به همکاری غند ۵۱۸ بدست آورم. من در حالی که به این ساده اندیشی وی مانند هر بار دیگر می خندیدم، گفتم:

قوماندان بس است. ما تاکی بار بی عقلی های تو را بکشیم. همین بی آبروگی برای هفت پشت مان کفایت می کند. ما کاری که کردیم. ضرر آن متوجه خودمان است. یعنی اینکه ما برای قوم بیچاره خود ثابت ساختیم که با خون فرزندان شان معامله سیاسی می کنیم. وقتی که من از سنگ علی بر می گشتم مامور حسن در حضور داشت موی سفیدان قوم گفت:

«رئیس صاحب! من یکصد نفری را که در تحت فرمان شما داده ام، فرزند

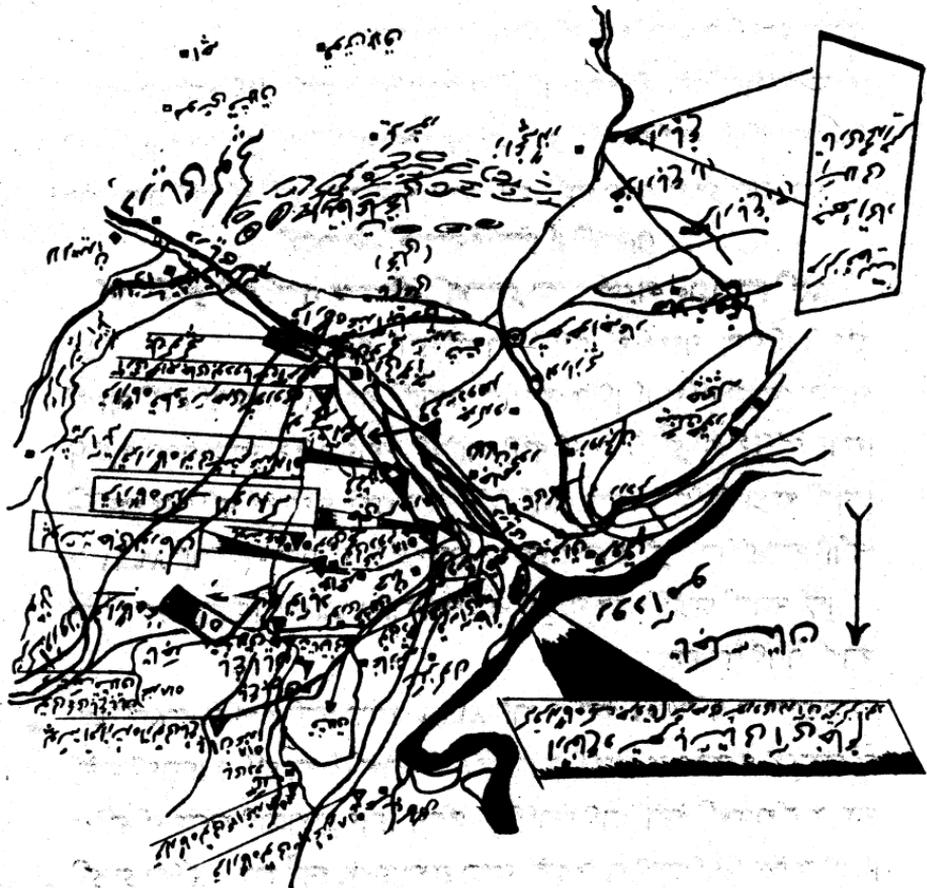
های آنها بی استند که بزرگان فامیل شما ایشانرا مانند اولاد های خود دانسته و به آنها خدمت کرده اند. نه شود که شما هم مثل ملایر مقل مرا غافل ساخته و همه را به کشتن بدهید؟»

پس من به کدام آبرو دو باره به قرار گاه مامور حسن رفته و بگویم که از خیانت ما نسبت به قوم مان در گذر. تو خودت میدانی، هرچه که می کنی بکن.

آنگاه، او تصمیم گرفت تا به بیشکنند نزد قوماندان جلیل رفته و این سوء تفاهم را از طریق وی و موی سفیدان قوم حل کند. فردای آنروز در حالی که برادر من سیف الله و ملاکل نظر آمر کشف غنند در رکابش بودند، راه بیشکنند را در پیش گرفت. حین حرکتش از نو آباد، گفتم، نه شود که یکه راست و یا به اثر مشوره قوماندان جلیل پیش مامور حسن رفته و بگویی که «گوشت قرضت را بگیر» (۱) طوریکه دیده شد. او با سر تنبه گی و خصوصیت گپ ناشنوی ایکه داشت خلاف تأکید قوماندان جلیل عمل کرده و در حالی که ارباب خلیل را نیز با خود ضمیمه ساخته بود، وارد قریه سنگ علمی شد. مامور حسن با حسن آداب دستهایش را بست و تحت نظارتش قرار داد. آنگاه برای آمر عباس از طریق بی سیم اطلاع داده گفت: «کسی که ما و شما را جنگانده بود همین حالا دست بسته در نزد ما قرار دارد. شما کار غنندش را یکطرفه کنید.»

این خبر را قوماندانهای تولی مربوط به غنند ۵۱۸ شنیده و از جمله تورن جمیل قوماندان تولی دوم که در شهر دشت قلعه قرار گاه داشت تسلیم آمر عباس گردید. پیوستن وی به آمر عباس موجب سقوط کندک انوراکه و قوماندانی تولی دیگر غنند که در قریه آی خانم مستقر بود، شد. در این

(۱) در ولسوالی رستاق ضرب المثلی وجود دارد که می گویند «خرپش گرگ رفت که



جریان قرارگاه تولی ششم غند که در قریه، قم قشلاق متمرکز بود مورد هجوم قوماندان مجید برادر آمر صمد قرار گرفته و توسط آن اشغال گردید. از آن به بعد راه رسیدن ما به شهر دشت قلعه کاملاً قطع شده و گروپ کمکی غند به فرماندهی جلیل خان معاون آن توسط افراد قوماندان مجید در قریه، قم قشلاق توقف داده شده و به این ترتیب ماجرای مذکور با افتادن شهر دشت قلعه به تاریخ ۲۵ عقرب سال ۱۳۶۷ بدست جبهه، حزب اسلامی آمر عباس پایان پذیرفت.

آمر عباس مذکور، که در آغاز تیرماه سال ۱۳۶۶ به اثر عملیات وسیع جنرال عبدالروف بیگی ترك موقعیت گرفته بود. در تابستان سال ۱۳۶۷ به اساس همکاری رشید احمد تاتار وارد دشت قلعه گردیده و طوریکه مشروح افتاد پیروزی بزرگی را که در طول سالهای جهاد آرزوی دست یافتن بدان را داشت. بدست آورد. از آن به بعد، قوماندانی غند ۵۱۸ اعتبار اولی نظامی خود را از دست داده و در انزوای سیاسی قرار گرفته.

تلاش ناکام حاکمیت کابل جهت بلز پس گیری شهر

تالقان از نیروهای جهادی

همانگونه که در بحث قبلی اشاره شد، حاکمیت دولتی در شهر تالقان يك روز بعد تر از سقوط شهر کندز توسط مجاهدین زایل گردیده و اداره، آن بدست جبهات جهادی افتاد. از آن به بعد، حوزه شهر میان جبهات مذکور تقسیم شده و به شکل ذیل در آن جابجا گردیدند.

۱ - در استقامت شرقی شهر جبهات مربوط به جمعیت اسلامی و جبهه،

حرکت انقلاب اسلامی انجنیر عمر

۲ - در استقامت غربی شهر جبهات متعلق به حزب اسلامی

آقای حکمتیار، و جبهه، قوماندان باقی که با حزب اسلامی مولوی

خالص تعهد داشت

- ۳ - در دفاقتری که والسی ولایت، مستوفی، رئیس محکمه و قوماندان امنیه کار می کردند، فرماندهان جبهه حزب اسلامی سید جمال قرار گاه ساختند.
- ۴ - در تعمیر مربوط به کارمندان ولایت، ریاست تعلیم و تربیه و ریاست زراعت تعدادی از قوماندانهای جمعیت اسلامی با گروههای مسلح خود متمرکز گردیدند.
- ۵ - داکتر حسین که به صفت منشی شورای نظار کار می کرد. يك در بند حویلی را در جوار مسجد امام ابوحنیفه به کرایه گرفته و به اجرای وظایف داده شده از جانب آقای مسعود می پرداخت.
- اینها پس از آنکه سیستم اداری ولایت را از بین بردند، تمام اساسیه دفاتر دولتی را به غنیمت گرفته و از اطاقهای کار مامورین به صفت باشگاه های افراد مسلح والاغ های خویش استفاده بردند. عدم موجودیت تفاهم میان ایشان موجب ریشه گیری چنان انرشی اداری و امنیتی در شهر گردید. که نمونه آنرا نمی توان با آوردن مثال تمثیل کرد.
- در حالی که شهر تالقان روز های بدی را تجربه می کرد، دکتور نجیب الله پس از اشغال دوباره شهر کندز و احیای مواضع تدافعی آن توسط نیروهای دولتی محل و جزوتامهای کمکی وارد شده به آن، تصمیم گرفت تا موضوع تصفیه شهرتالقان از جبهات جهادی رانیز با استفاده از قوای عملیاتی مستقر در شهر کندز روی دست گیرد. جنرال عبدالروف بیگی که در آن زمان وارد این جریان بود، طی نامه ای در پاسخ به سوال من از کشور ترکیه در مورد مذکور نوشت:
- «تاریخ ۲۰ اسد سال ۱۳۶۷ ساعت ۱۶ عصر ولایت تخار هم مورد حملات شدید مجاهدین قرار گرفته والی ولایت خلیل رستاقی، منشی ولایتی دهقان و امیر محمد فراهی قوماندان خاوندوی به قره، قزاق که غند سازه در

آنجا جابجا بود، پناه بردند. قوتهای امنیت با شیهدی رئیس امنیت و معاون منشی کمیته، ولایتی در باغ ذخیره که موضع احضار شده قبلی بود، به مدافعه پرداختند... بعد از تأمین امنیت قندز سر قوماندانی اعلی پلان عملیات تخار را روی دست گرفت. من در آن وقت قوماندان عمومی دیسانت و معاون وزیر دفاع در امور دیسانت بودم. نسبت بلدی و داشتن روابط منطقی، دکتور نجیب الله به گلاب زوی وظیفه داده بود که من با بشیر بغلاتی وزیر عدلیه مشوره نموده نظر مان را در خصوص آزادی دوباره، تخار بگیرد. گلاب زوی مرا به وزارت داخله دعوت کرد. آن روز بشیر نبود، از من در خصوص آزادی تخار نظر خواست. من با او گفتم، اگر قوتهای سازا با من تشریک مساعی نماید، من دو کندک تقویه شده از قوتهای دیسانت را با یک تولی تانک و ماشین محاربوی و یک کندک توپچی با خود گرفته به خواجه غار رفته با قوتهای محاصره شده یکجا در اشغال دو یاره، ولایت تخار عمل خواهیم کرد. او با من یکجا به سر قوماندانی اعلی آمدیم. پیشنهاد من منظور شد. من تاریخ حرکت را روز یکشنبه پیشنهاد کردم. وظیفه احضارات را به قطععات دادم. روز جمعه گلاب زوی برایم تیلیفون نمود که یک بار به وزارت داخله بیایید. من وقتیکه نزد گلاب زوی رفتم. بشیر بغلاتی هم آنجا آمد، گلاب زوی موضوع وظیفه تخار را که از طرف رئیس جمهور داده شده بود، با قراریکه منظور گردیده بود برای وزیر عدلیه توضیحات داد. در آخر وزیر عدلیه بدون آنکه نزاکت نظامی را در نظر داشته باشد، گفت:

«سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان تحت قومانده، خان زاده هیچ وقت عمل نخواهد کرد. چون بیگی صاحب از جمله خوانین قطفن است. ما با او تشریک مساعی نمی کنیم» من از وزیر صاحب اظهار سپاس کردم، که بر من کلمه خوبی را استعمال کرد. علاوه کردم اگر موضوع تخار وزیر صاحب را علاقمند می سازد، میتواند به استقامت علحیده بدون اینکه تحت قومانده

ما باشند به عملیات اشتراک کنند. او اظهار نمود: «عملیات مستقل مینمایم بیگی صاحب نرود» به شرطی که همین امکانات را که بیگی صاحب با خود می برد برای ماداده شود. با تبادل نظر ها گلاب زوی گفت بیانید نزد رییس جمهور در جلسہء سر قوماندانی اعلی می رویم. من وزیر داخله و وزیر عدلیه به سر قوماندانی رفتیم. رییس جمهور موضوع عملیات را با پیشنهاد من دوباره تکرار کرد. و بغلاتی باز هم همان گفته، خویش را تکرار کرد. رییس جمهور به طرف من دیده گفت: «توجه نظر داری» من گفتم من تابع امر هستم، اگر هدایت میدهد می روم و گرنه وزیر صاحب عدلیه عملیات را انجام بدهد. وزیر عدلیه پیشنهاد کرد که قوتهای که با بیگی صاحب می رود برای ماداده شود. من حرفی نه زدم اما رییس جمهور به او جواب داد که کندک دیسایت بخاطر امنیت بیگی صاحب می رود شما خود از امکانات خوبی برخوردار هستید.

بشیر بغلاتی پیشنهاداتی تقدیم کرد، که فوراً از طرف شهناز تنی لوی درستیژ و سر مشاور قوتهای مسلح اتحاد شوروی در افغانستان منظور شد. فوراً امر یکهزار میل کلاشینکوف هزار صنوف مهمات کلاشینکوف و راکت انداز، ۶ دستگاہ زنیو ۲۳ و مہلغ ۴۰ ملیون افغانی وقت برای بشیر بغلاتی منظور شد و ۶ فروند هلیکوپتر برای انتقال قوتهای سازا از بدخشان، شهریزرگ رستاق و دیگر نقاط برای شان هدایت داده شد.

و ورینیکوف اطمینان داد که من شما را توسط او ره گان و توپچی حمایه می کنم. جلسہ ختم گردید. من متیقین بودم که این وظیفه را بشیر بغلاتی پیش برده نه می تواند. او فقط برای استفاده جویی پیشنهادات را کرد و منظور شید. وضع در داخل وطن هم با برآمدن قطعات شوروی چندان خوب نبود. زیرا کشیدن قوتها از بسیاری نقاط مملکت بخاطر بوجود آوردن يك کمر بند امنیتی در مسیر شاهراه ها و مراکز ولایات ادامه داشت. ادارهء نظامی

مملکت تقریباً بدست ورینیکوف بود. اجرای امری حتمی بود و قوت های شوروی در مسیر شاهراه ها با مجاهدین در سازش بودند...

بغلانی با اکمالاتی که شده بود به خواجه غار پرواز میکند. با قوماندان صمد عملیات را از قزاق آغاز می کند. یگانه قطعه ای که خود را به باغ سپین زر می رساند تولی دیسانت تحت قومانده خال محمد می باشد. اما عقب او را خالی می گذارند و مجبور می شود که عقب بر گردد و غند سازا هم پیشروی نکرد، زیرا صمد نمی خواست که عملیات تحت قومانده بغلانی پیروز شود بغلانی نتوانست وظیفه را انجام بدهد. مکتوب عقب مکتوب به وزارت دفاع می فرستد که کندک دیسانت امری قومانده ما را قبول ندارد. در حالیکه در هر وظیفه داده شده فعالیت خوبی را انجام داده است. بالاخره توطیه صورت گرفته خال محمد قوماندان تولی دیسانت در قرار گاهش کشته می شود. وضع تخار خراب شده می رود. قوماندان کندک طی نامه ای برای من نوشت:

«وزیر عدلیسه امر ترور مرا داده پدرم را سخت شکنجه کرده است. مجاهدین هم تلاش دارند که قوت های مدافعه کننده را در هم بشکنند من به تنهایی نمی توانم بیش ازین مقاومت کنم. مهمات نداریم. اعاشه نداریم من تسلیم می شوم.»

واقعاً مایوس شدم که چرا بغلانی این احساس را ندارد که از قوت های موجود به نفع خود استفاده کند بشیر بغلانی با مطالعه وضعیت شفرهای متواتر بخاطر اعزام کمک به ستر درستیز می فرستد، اما ستر درستیز در نقاط دیگر کشور مصروفیت دارد. بشیر نه تنها نتوانست که عملیات را پیش ببرد بلکه قوت های سازا را با فشار مجاهدین از قزاق به طرف خواجه غار عقب می کشد. و باغ ذخیره در محاصره کلی مجاهدین قرار می گیرد. و او چقوق (قوماندان کندک دیسانت) سلاح و وسایط را برای الله بیری خوچین میدهد.

در اواخر عقرب سال ۱۳۶۷ بشیر بغلانی را نسبت عدم اجراء آن به کابل خواستند من دو باره به جلسه قرارگاه سر قوماندانی اعلی احضار شدم. وقتیکه آنجا رسیدم، بشیر بغلانی کوشانی هم موجود بودند. لوی درستیز آصف دلاور گذارش وضع را می دهد. بلاخره رییس جمهور رو به من کرد که کمک کن، من اظهار داشتم که چه می توانم بکنم، قوت های باغ ذخیره در حدود هفتاد کیلومتر از خواجه غار دور است. قوت های سازا از قریه قزاق که حاکمترین اراضی بود، با پوسته های حاکم که در مسیر تالقان قرار داشت همه را رها نموده به خواجه غار آمدند. چه می توانم بکنم تنها یک پیشنهاد دارم که لوای ۳۷ با یک قطار اکمالاتی قندز برود. اواصران کرد که با داکتر بها قوماندان عمومی قوت های منطقوی به خواجه غار بروم، لوای تو بعداً حاضر خواهد شد وضع را مطالعه و عاجل پیشنهادات خود را به سر قوماندانی بفرست. همان روز با داکتر بها به مزار شریف و از آنجا توسط هلیکوپتر به خواجه غار پرواز نمودیم. من و داکتر بها در زمانی رسیدیم که آخرین پیام خدا حافظی رییس امنیت شهیدی توسط دستگاه برایم رسید. و با عالم فحش و ناسزا به بشیر بغلانی آواز محاصره شده گان خفه شده رفت. در حدود سه صد نفر همه اسیر شدند. و شهیدی در فرخار اعدام شد. و تالقان مکمل بدست مجاهدین که از ولایت بلخ، فاریاب، شبرغان، سمنگان، بغلان، قندز و بدخشان در این عملیات آمده بودند تحت فرمانده مسعود عمل می کردند سقوط کرد. و بشیر بغلانی آبروی سازمان مذکور را که نیروی مظن در تخار بود از بین برد»

این در حالی بود، که محبوب الله کوشانی رهبر سازا پس از تفرخ خلیل رستاقی به صفت والی ولایت تخار در ماه سرطان سال ۱۳۶۷ با دکتور نجیب الله به مشوره نشست و بعد از دریافت موافقه، وی در مورد ملاقات خود با احمد شاه مسعود، وارد شهر تالقان گردید. محبوب الله کوشانی علاوه بر

چندتن از اعضای رهبری سازا، خلیل رستاقی و آمر صمد را که هردو عضو دفتر سیاسی سازمانش بودند، نیز ضمیمه هیئت معیتی خویش ساخته و به دیدار آقای مسعود به شهر فرخار شتافت. صحبت ایشان در این دور مذاکرات روی اتحاد سازا و شوروی نظار بخاطر اعاده، حقوق اقوام غیر پشتون در افغانستان متمرکز گردیده و بعد از جروبحث زیاد احمد شاه مسعود طرح کرد که رهبری سازا بخاطر به اثبات رسانیدن آنچه که جهت تأمین اتحاد میان سازا و شوروی نظار می گوید، باید تشکیل قطعات نظامی خود را جهت پیشبرد عملیات علیه قوای دولت و نیروهای مخالف دیگر در تحت فرماندهی وی قرار دهد. به همین ترتیب، سازمان خود را به مرور زمان منحل ساخته و اعضای آن در اطاعت از رهبری شوروی نظار عمل کنند.

محبوب الله کوشانی با این پیشنهاد های آقای مسعود توافق نشان نداده و از فرخار دست خالی برگشت. مدتی نه گذشت که شهر تالقان بدست مجاهدین افتاده و و ولایت سازا از طریق خلیل رستاق در آن ساقط شد. بعداً طوری که جنرال عبدالروف بیگی روایت کرده است. بشیر بغلاتی به صفت شخص مسئول و اداره کننده قوت های سازا و دولت جهت باز پس گیری تالقان تعیین گردید. به تعقب آن دکتور نجیب الله فرمان تقرر آدینه سنگین عضو کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و شاروال پیشین کابل را به صفت قیم ولایت تخار و شیهدی را به صفت ریس امنیت دولتی آن صادر کرده و هر دو را به قریه قزاق فرستاد. این بخاطری بود، که تحرك قوت های دولتی جهت تصفیه شهر تالقان تسریع گردیده و به نتیجه برسد. ولی طوری که دیده شد، تلاش های دکتور نجیب الله در این زمینه بی ثمر ماند، چون سازهایی ها که در این بازی دست بالاتر نسبت به دولت داشتند، هر آنچه را که خود فیصله می کردند همانرا بر دولتی ها تحمیل کرده و باپیش جنگ ساختن و تخلیه عقب آن ها پس از آغاز درگیری، در دو و یا سه تعرضی که

بر مجاهدین انعام دادند، همه را از خود ناراض ساخته، روحیه جنگی و حسن اعتماد ایشانرا نسبت به صداقت خود زایل کردند. از همین بود، که نیروهای گرد آمده در مراکز قزاق و باغ ذخیره به حالت دفاعی دو آمده، از آن به بعد نوبت احمد شاه مسعود بود که با داشتن ابتکار در اجرای مانور بخاطر اشغال نقاط باقی مانده، دولتی در شهر تالقان تصمیم بگیرد. بنا بر آن، اولین تعرضی را که آقای مسعود بر قریه، قزاق و نیروهای حزب اسلامی به قوماندانی سید جمال بر باغ ذخیره انعام دادند با تلفات سنگین مواجه گردیده و بدون کدام دست آوردی به عقب برگشتند. مدتی بعد رهبری سازا برای بار دوم راه مذاکره با احمد شاه مسعود را در پیش گرفته و هیات انتخاب شده از جانب آن وارد فرخار گردید. این دور مذاکره سازایی ها با احمد شاه مسعود نیز ثمری از خود بجانه گذاشت، که آقای کوشانی را خوشنود سازد.

در همین جریان انجمنیر بشیر چاه آبی مسئول قسمت شمالشرق افغانستان حزب اسلامی از پاکتسان وارد شهر تالقان شد. او پس از مطالعه وضع، قوت زیادی را از جبهات حزب اسلامی قوماندان بشیر چاه آبی، مامور حسن، قاضی کبیر و آمر عباس در تالقان جمع داده و بخاطر انعام تعرض یکجانبه بر باغ ذخیره آماده گردید. آقای مسعود که تا آن زمان در برابر درخواست های سید جمال جهت اجرای عملیات مشترک بر مواضع سازایی ها و قوای دولتی متمرکز شده در قریه، قزاق و باغ ذخیره بهانه سازی کرده و تعلق به خرج می داد، باملاحظه احضارات انجمنیر بشیر دست به کار شده و با استفاده از هر آنچه که در توان داشت جهت تصرف قریه، قزاق از سازایی ها عمل کرد. در جنگی که میان طرفین در آخر روز های ماه قوس سال ۱۳۶۷ آغاز گردیده و مدت سه روز ادامه یافت. احمد شاه مسعود پس از بجا گذاشتن در حدود یکصد و هشتاد کشته قریه، قزاق را از مدافعین سازایی آن در حالی

متصرف شد که پس از عقب نشینی ایشان بجانب پل کوچکچه حتی يك ميل سلاح از محل مقاومت مذکور بدست نیاورد.

قوت‌های شکست خورده، سازایی به فرماندهی قوماندان شاه محمود، آدینه سنگین و یک‌عهده از دولتی‌های دیگر با استفاده از خط اتصالی سزا که از قریه قزاق تا قریه، قلعه مامه بی واقع در جوار دریای کوچکچه ادامه داشته و از کوهستانی‌ترین ساحه عبور می‌کرد. با جمع بزرگی از خانواده‌های آواره وارد ساحات تحت اداره، آمر صد گردیدند. در این جریان موضوع جالب توجه این بود، که در چنین حالتی که چندین طفل متعلق به بی جا شده گان قزاق در اثر برودت هوا جان داده بودند، آمر صمد و برادروی قوماندان مجید مصروف بزکشی در جوار ساحه، زراعتی پروژه، کوچکچه بوده و چنان بی تفاوت و شادمان به نظر می‌رسیدند، که با ملاحظه، این سرگرمی و خوشنودی ایشان هیچ کس را باور بر آن نمی‌رفت که همچو مصیبتی بر دوستان همسنگرایشان وارد آمده باشد.

يك یا دو روز بعد تر از وقوع این حادثه جنرال عبدالروف بیگی و داکتر عبدالکریم بها وارد مرکز قرار گاهی غند ۵۱۸ شده و در صدد بر آمدند تا کاری را جهت نجات در محاصره مانده گان باغ ذخیره انجام دهند. ولی، دیگر دیر شده بود که ایشان را مجال اجرای این مهم دست دهد. چون فردای آنروز که مصادف به ۲ جدی سال ۱۳۶۷ بود. باغ ذخیره در اثر توطینه‌ایکه از داخل صورت گرفته و منجر به قتل نعیم تلاش قوماندان غند اوپزاتیفی و چند افسر دیگر گردید. به تصرف جبهات جهادی حزب اسلامی در تحت فرماندهی انجینر بشیر چاه آبی در آمد.

در معامله سقوط این دو مرکز مقاومت سازایی ها و قوت‌های دولتی، تمام اسلحه، ثقلیه و تخنیک محاربوی از قبیل سه چین تانک، دو چین ماشین محاربوی و دو ضرب توپ مربوط به کندک دیسانت هجومی؛ دو میل هاوان

غزنی، ۴ میل توپ ۷۶ صحرای ۴ دستگاہ زنیو ۲۳، در حدود پنج میل
 هاوان 82mm، ۴ میل دهشکه و دو عراده زرهپوش متعلق به
 قوماندانی غنبد او پراتیفی بدست انجنیر بشیر لفتیاد آقای مسعود با به
 اسارت بردن ۶۲ نفر سرباز و افسر دولتی و به قتل رسانیدن عده
 زیادی آنها به شمول شهیدی خود را قانع ساختند.

قصه ميم دكتور نجيب الله مبنی بر ایجاد

فرقه ۵۴ در شهر کندهار

با سقوط باغ ذخیره وظیفه عبدالروف بیگی و داکتر بها بدون نتیجه به
 پایان رسیده و هر دو بخاطر ارائه گذارش به دکتور نجیب الله راه کابل را در
 پیش گرفتند. مدتی نه گذشت، که دکتور کریم بها با مشاور شوروی
 معاونیت وزیر دفاع در امور قوتهای منطقوی، دگروال عتیق الله کشمی و
 جگرن شپیر احمد با استفاده از دویال هلیکوپتر وارد قرارگاه غنبد ۵۱۸
 شدند. مشاور روسی پس از چند دیداری که در مدت اقامت دوروزه اش در نو
 آباد با فرمانده قطعه شوروی مستقر در سرپل دریای کوچکچه انجام داد، به
 کابل برگشت. در حدود یک هفته بعد تر از آن جنرال عبدالروف بیگی یکجا با
 دستیار خود جگتورن نور محمد کوهنورد برای بار دوم وارد نو آباد شد. وی
 در این سفر خود طرح ایجاد فرقه ۵۴ تخار به اساس تشکیل غنبد ۵۱۸ در
 قریه بای دونگک دشت قلعه را با خود داشت. به همین ترتیب، او بعد از
 مشوره با دکتور بها، پیشنهاد تقرر الیاس سیفی به صفت رییس امنیت دولتی
 ولایت تخار را که به اتهام غفلت در دفاع از شهر کندز در زندان پلچرخ
 زندانی بود عنوانی سر قوماندانی اعلی شفر کرد. دکتور نجیب الله بی آنکه
 در زمینه اجرای این پیشنهاد وی تعلل به خرج دهد، الیاس سیفی را با

فرمان مقررى اش به وظیفه مذکور راهی نو اباد ساخت. الیاس سیفی بعد از فرود آمدن در نوآباد و مشوره با عبدالروف بیگی و دکتور بها، یکجا بادگرمین معروف فرخاری که او را به صفت معاون خود برگزیده بود، و او را اقامتگاه کارمندان آزاد شده دولتی واقع در سرپل کوچک گردید. وی در اندک زمانی موفق شد تا آئنده از سربازان، افسران و مامورین دولت را که قبلاً در ادارات ملکی و تشکیل نظامی ولایت تخار در شهر تالقان مصروفیت داشته و از حادثات باغ ذخیره و قزاق جان به سلامت برده بودند، تحت نظم آورده و کار شانرا سر براه سازه در حالی که کار او با گرمی خاصی پیش رفته و جنرال عبدالروف بیگی در مشوره با دکتور بها گامهای مقدماتی ایجاد فرقه ۵۴ در قریه بای دونگک را بر می داشتند، شفریه ای مبنی بر تاسیس این فرقه در شهر کندز عنوانی ایشان مواصلت کرد. در سفر مذکور برای عبدالروف بیگی نیز دستور داده شده بود که به کابل برگردد. آنگاه، حوالی نیمه شب همانروز جنرال بیگی مرا به اطاق خاصی که خود و دکتور بها در آن استقامت داشتند، احضار کرده و پس از ختم صحبتش با داکتر بها گفت:

«اسد جان! من و داکتر صاحب بها بخاطر حفظ قوتهای شما و بقای حاکمیت دولت در ماورای کوچکه کوشش کردیم که تشکیل غنڈ تانرا به فرقه بالا برده و از مجموع قطعات شما، رشید تاتار، میرزا عبدالرحیم و کندک های ارباب صاحب خلیل و شریف گاه فروش فرقه ۵۴ را در بای دونگک به پای ایستاد کنیم. اگر این کار را نمی کردیم سلاح و تخنیک محاروبی و مهمات کافی به شما داده نمی شد. تا از طریق آن توان دفاع از خود را در برابر جبهات قوی حزب اسلامی و احمد شاه مسعود پیدا کنید. تنی (شهنواز تنی وزیر دفاع) با استفاده از غیابت من و داکتر صاحب بها و به اساس پیشنهاد عبدالله فقیر زاده داکتر صاحب نجیب را فریب داده و منظوری ایجاد فرقه را در کندز گرفته است. چیزی که از دست ما بخاطر کمک به شما می آمد همین

بود که نشد. حالی دیگر فکر نمی کنم که با این وضعی که بعد از اسیر شدن سخی دارید به مقاومت خود در مقابل ملا ایرگش (آمر عباس) و یا احمد شاه مسعود ادامه داده بتوانید. چون پس از سقوط باغ ذخیره جبهه حزب اسلامی انجینر بشیر صاحب تانک، ماشین محاربوی، زرهپوش و سلاح ثقیله کافی شده و با داشتن خط عبوری آزاد از دریای کوچکه حتماً برای ایرگش کمک می کند تا غند شما را سقوط بدهد. اگر او این کار را نکند احمد شاه مسعود بعد از ختم کار صمد به چنین اقدامی دست خواهد زد، این همه در بدری شما از دست بشیر بغلاتی کشیف است. اگر او مداخله نمی کرد امروز تالقان آزاد می بود و شما هم به این سر نوشت مواجه نمی شدید. به فکر من بعد از اینکه سازایی ها قزاق را ترك گفته و با تنها گذاشتن باغ ذخیره زمینه قتل رفقای ما را توسط احمد شاه مسعود مساعد ساختند. داکتر صاحب نجیب بر آنها عصبانی شده و تنی با بیلگه گرفتن این کار سازایی ها پلان ما را بخاطر ایجاد فرقه شما خنثی کرده است. حالی که گپ به اینجا رسیده است. شما آزاد هستید که بخاطر زنده ماندن تان، یا به حزب اسلامی رابطه بگیرید و یا هم با احمد شاه مسعود.

من پس از شنیدن حرفهای جنرال بیگی که آنرا با دلسوزی خاصی بیان داشت، گفتم: کاکا! آنچه را که به من گفتید برای معاون صاحب لاجلیل خان معاون غند که برادر بیگی بود) نه گفته اید؟
او گفت:

«نه، من این گپ های خود را اول با داکتر صاحب درمیان گذاشتم و بعد از شنیدن نظر آنها برای تو گفتم، که تو در آخر صحبت ما داخل اطاق شدی»
آنگاه، من اظهار داشتم:

کاکا: ما میدانیم که شما به صفت يك بزرگ فامیل جهت حفظ آبرو و بقای ما دلسوزانه تلاش کردید. شما که آینده ما را اینطور پیش بینی می

کنید. تشریف ببرید. ما خودمان میدانیم که چه کنیم، خوب شد که معاون صاحب در بین مان نبود. توقع من از شما این است که حرف تان را در همین حد نگاهدارید. چون افسران و سربازان غند که منتظر اکمالات قطعه، خود از طریق ایجاد فرقه ۵۴ در بای دو ننگه هستند، اگر این را بشنوند، ما بیس شده و تأثیر بدی بر روحیه آنها خواهد کرد، چه که قوماندان غند همین حالا در اسارت به سر می برد. هر چه نباشد قوماندان قوماندان است. ولی کاکا این حرف را به یاد داشته باشید که من آن گونه زنده ماندنی را که فردا از طریق تسلیم شدنم به ملایرگش و یا احمد شاه مسعود آرزو کنم، هرگز نمی خواهم. چون در آنصورت من مانند یک شخص اسیر و بی اراده در اختیار ایشان قرار گرفته و آنها هم شاید بخاطر مسخره کردنم مرا با رعایت عزت و احترام به هر جا برده و به دیگران معرفی کنند که: این برادر سابق دولتی بود. خداوند برایش توفیق داد که با مجاهدین همکار شده و راه اسلام را در پیش گرفت. در حالی که من کافر نبوده و مسلمان هستم. شما چه فکر می کنید که این برای من مرگ تدریجی نیست؟ مرگی که بابی آبروگی و بی غروری همراه است. و من اینگونه مرگ را که هر لحظه به سراغم برسد هرگز نخواسته ام و نمی خواهم. شما بروید، ما هر چه را که از جانب خداوند (ج) بر سرمان می آید قبول داریم.

این گفته های آکنده از احساسات من، هم جنرال بیگی و هم داکتر بها را متأثیر ساخت. بعداً جنرال بیگی گفت:

«خوب اسد جان، خودت می دانی، آنچه را که من گفتم از روی دلسوزی بود و از لحاظ رسمی من حق اظهار آنرا نداشتم. داکتر صاحب بها هم از خود ما هستند. هیچ کار من از آنها پوشیده نیست. خوب تو برو به کار و بار خود برس»

آنگاه، من از اطاق ایشان خارج شده و فرادی آن شب عبدالروف بیگی با

استفاده از دو بال هلیکوپتری که جهت انتقال او به نو آباد پرواز کرده بود راه مزار شریف و کابل را در پیش گرفت. این در حالی بود که تنها داکتر بها در قرار گاه ما به صفت مهمان مان باقی ماند. چون دگروال عتیق الله وجگرن شبیر احمد که او را در این سفرش همراهی می کردند مدتی قبل عازم کابل شده بودند.

با فرارسی جنرال بیگی به کابل، قوماندانی فرقه ۵۴ در کندز ایجاد شده و دگروال امین الله کریم داماد پسر کاکایش محمد حکیم صدیقی که از لحاظ سیاسی بی سنیال مسلک بود، به اساس پیشنهاد وی به صفت قوماندان فرقه مذکور توظیف گردید. علاوه بر آن افسران دیگری که وارد دستگاه رهبری فرقه ۵۴ شدند عبارت می شدند از:

- ۱- دگروال آزاد خان (خلقی) به صفت معاون فرقه
- ۲- دگروال حبیب الله ترکمن (خلقی) به صفت رییس ارکان فرقه
- ۳- دگروال عبدالله داوی (خلقی) به صفت آمر سیاسی فرقه

تعرض ناکام آمر صمد بر شهر خواجه غار

در حالی که تلاشهای جنرال بیگی و داکتر بها در استقامت ذکر شده سیر می کرد، رهبری سازا کوشش به خرج داد، تا به اساس پادرمیانی مشاورین شوروی موافقه دکتور نجیب الله را جهت ایجاد هسته اداری ولایت تخار در شهر خواجه غار بدست بیاورد. دکتور نجیب الله این پیشنهاد سازا را نیز پذیرفته و دستور تهیه امکانات مقتضی جهت اجرای عملیات تصفیوی بر شهر خواجه غار را به مراجع مربوط صادر کرد. مدتی بعد آمر صمد و الیاس سیفی از داکتر بها دعوت به عمل آوردند تا به قرار گاه بند آبیاری که به صفت مرکز فرماندهی قطعات نظامی سازا از آن استفاده شده و در قسمت

جنوبغری پل کوچکه واقع بود، برود. صبح روز موعود داکتر بها از من تقاضا کرد تا او را در این دعوت همراهی کنم. من يك عراده زرهپوش از نوع بیردیم را جهت انتقال وی به سرپل کوچکه آماده ساخته و یکجا با او وارد غند آبپاری گردیدم. در آنجا صحنه عجیبی برپا بود. آمر صمد در حالی که چین سبز اپریشمین به تن داشت، مصروف صدور هدایت به فرماندهان خود، خلیل رستاقی، الیاس سیفی و حاجی فضل الحق قوماندان کندی قومی تالقان که به تازگی سازایی شده بود، دیده می شد. داکتر بها و من به اطاقی رهنمایی گردیدیم، که در آن جنرال جمعه گل معاون بخش امنیت، جنرال حسن معاون بخش خاندوی آمریت اوپراتیفی زون شمال وعده زیادی از افسران و کارمندان سازایی و دولتی در آن نشستند. جنرال حسن باطبع خوش و ساده گی ایکه داشت، حرفهای خنده آورش حاضرین را مصروف نگهداشته و به گرمی مجلس می افزود. داکتر بها این جنرال مودب و سود برده از تربیه معیاری سیاسی و اجتماعی در افغانستان با مواجه شدن به این صحنه دور از آداب اداری میدانست که چه مطلبی را از کجا آغاز کند. لحظه ای بعد، او اطاق را ترک گفته و آرام آرام به استقامتی قدم برداشت که آمر صمد خلیل رستاقی، الیاس سیفی و قوماندان شاه محمود گردهم آمده و مصروف صحبت روی برنامه ایکه داشتند، بودند. داکتر بها آمر صمد را مخاطب قرار داده گفت: «آمر صاحب! امر و خدمتی بود؟» آمر صمد اظهار داشت:

«ما تصمیم داریم که امروز شهر خواجه غار را تصفیه کنیم. ببینید به اطاق برویم در آنجا گپ بزنیم» بعداً ما یکجا با او وارد اطاقی شدیم که لحظه ای قبل آنرا ترک گفته بودیم. با ورود آمر صمد به اطاق همه به پا خاسته و پس از ادای احترام به او باز نشستند. آنگاه، آمر موصوف از خلیل رستاقی تقاضا کرد تا در مورد برنامه ایکه دارند حرف بزنند. خلیل رستاقی در حالی

که مجلس بادریشی و نیکنمایی بوده و از سرورویش عطر ملایم کولون برمی خاست. مطالبی را که پیرامون تصفیه، شهر خواجه غار و ایجاد هسته اداری ولایت تخار در آن تهیه دیده بود، به مجلس عرضه کرد. به تعقیب آن، امر صمد برای خلیل رستاقی و الیاس سیفی هدایت داد تا برای سرناز ها و افسران قوای عملیاتی پول نان ظهر ایشان را که باید در کافه های شهر خواجه غار صرف می کردند، توزیع کنند. همچنان از خلیل رستاقی پرسید که متن بیانیته ای را که باید در گردهم آیی مردم خواجه غار قرائت و رزق تهیه دیده است، یا خیر؟ خلیل رستاقی از آماده بودن آن به امر صمد اطمینان داد. بعداً امر صمد از جابر خاست و گفت: «یا الله، بیائید بخیر برویم.»

داکتر بها متحیر به نظر می رسید. و شاید هم آواز روبرو شدن با این همه صحنه های مضحک و خالی از تشریفات حداقل اداری در براه افتادن چنین کار بزرگی که آنرا امر صمد رهبری می کرد، ناخوشنود بود. او بی آنکه علاقه ای به این مهم نشان دهد. از امر صمد رخصت خواسته و راه نوآباد را در پیش گرفت. در طول راه مرا مخاطب قرار داده گفت: «اسد جان، چه فکر می کنی، امر صمد موفق خواهد شد؟»

من بارعایت آداب گفتم: نه داکتر صاحب، این امر صمد آن چنان که بزرگان در موردش فکر می کنند، آدم عمیق نیست. او بسیار ساده اندیش است. به نظر من کار او نتیجه نمی دهد. اگر او می خواست که خواجه غار را به آسانی و بدون تلفات تصرف کند باید ما را در جریان قرار می داد. ما در بین جبهه قاری امیر نفوذ داشتیم، روابط ما با سید صادق خان دوستانه است. او به حرف ما گوش می داد. گذشته از آن ما می توانستیم که بخاطر پیشبرد بهتر و موثر این عملیات، دو ضرب توپ ۷۶، یک دستگاه زنیو ۲۴ دو عراده زرهپوش مانرا در اختیار وی بگذاریم. تا با استفاده از آنها نقاط مقاومت مجاهدین را بکوبد. او که این کار را نکرده است، شاید که گروههای

جهادی خواجه غار، از ستره های مطمئینی که در دست دارند سود برده و در برابر قوای آمر صمد که باید بعد از عقب گذاری دشت هموار اسپند دشت مواضع رقیب خود را اشغال کند، به خوبی بجنگند. شما ببینید که آمر صمد، حتی ارتفاعات و تپه های حاکم بر شهر خواجه غار را که تصرف آنها حتمی و خیلی ها هم بی درد سر بود، بدست ندارد. او باید از همه اولتر این نقاط را متصرف شده و مواضع مستحکمی را در آن ایجاد می کرد. و بعد از آن جهت پیشروی قوت های خود به جانب اسپند دشت، آنها را از طرف شب قومانده می داد. در این صورت، جنگنده های وی با داشتن نقاط عقبی مطمئن با آرامش خاطر پیش می رفتند. آمر صمد که چنین نکرده است شاید که در این بازی برنده نباشد.

داکتر بها که خیلی کم حرف می زد، دیگر چیزی نگفت. و زرهپوشی حاصل ما در مقابل نظام قراول غند ۵۱۸ توقف کرد.

ساعتی پس از بازگشت داکتر بها به نو آباد، آمر صمد فرمان تعرض قوای تحت امر خود بر شهر خواجه غار را صادر کرد. در خط اول این قوت که به تعداد ۱۶۰ نفر سرباز آزاد شده، دولتی از جمع اسیران باغ ذخیره و در حدود یکصد نفر سرباز کندی حاجی فضل الحق قهار داشت. با مواجه گردیدن به مقاومت شدید مجاهدین خواجه غاری به شکست در دناکی مواجه شد. به گونه ای که، عده ای از سربازان آوازه تالقانی در دشت هموار اسپند دشت کشته شده و تعداد زیادی از ایشان به اسارت رفتند. بعد از آن تلاش های پیهم آمر صمد جهت پیشروی اش به جانب شهر خواجه غار نتیجه نداده و این برنامه، سازهایی ها نیز به ترتیبی که شرح آن رفت، عقیم ماند. بنا بر آن، دکتور نجیب الله در اثر پا فشاری جنرال عبدالروف بیگی و داکتر کریم بها راه دومی دفاع از منطقه را که در تقویه، غند ۵۱۸ خلاصه می گردید. در پیش گرفت. طوریکه، داکتر بها چند روز بعد تر از شکست برنامه، آمر صمد

یکجا با الیاس سیفی وارد شهر مزار شریف شده و بعد از صحبت بیسیمی با دکتر نجیب الله توافق وی در مورد تسلیح غند ۵۱۸ و تقرر الیاس سیفی به صفت والی و دگرمن معروف را به صفت رییس امنیت ولایت تخار بدست آورد. او در زمینه اكمال غند ۵۱۸ از صلاحیت اداری خویش که به صفت معاون وزیر دفاع در امور قوت‌های منقوی اجرای وظیفه کرده و قطعات قومی در چوکات همین معاونیت نظم می یافتند، استفاده برده و امر توزیع قسمتی از اسلحه و مهماتی را که جهت اكمال فرقه ۵۴ در حیرتان دیپوشده بود، به قوماندانی غند مذکور صادر کرد. به تعقیب آن خود وارد نو آباد گردیده و از جریان اكمالاتی نظارت به عمل آورد که بخاطر تسلیم دهی ۱۷۳۸ میل سلاح مختلف النوع برای غند ۵۱۸ آغاز شده بود. این روند اكمالاتی که با پرواز ۶ بال هلیکوپتر همه روزه جریان داشت، طی مدت یک هفته خاتمه پذیرفته و از طریق آن اسلحه، ذیل برای قوماندانی غند ۵۱۸ تسلیم داده شد.

۱ - زنیو ۲۳ دودستگاه

۲ - ماشیندار دفاع هوا از نوع زیکویک ۱۶ میل

۳ - ماشیندار ثقیل از نوع P.K هشتاد میل

۴ - راکت انداز از نوع R.P.G.7 ۴۰ قبضه

۵ - ماشیندار خفیف از نوع کلاشینکوف ۲۰۰ میل

۶ - ماشیندار خفیف از نوع R-D-P ۲۰۰ میل

۷ - تفنگچه ماشیندار کلاشینکوف ۱۲۰۰ میل

(از جمع سلاحهای مذکور به تعداد ۴ میل زیکویک و یک مقدار اسلحه خفیفه را جهت تقویه مواضع فاعی کندک دیسانت هجومی و کندک قومی شریف گاه فروش در شهر نورستاق انتقال دادیم)

قبل بر این که تشکیل غند ۵۱۸ عبارت می شد از ۱۶ تولی و دستگاه رهبری آن، این ساختار چارچوب بسیطی بود که برای فرماندهان قطعات

قومی منظور می گردید. اسلحهء مورد استفاده آنها شامل سی در صد تفنگچه، ماشیندار کلاشینکوف و هفتاد در صد دیگر اسلحه، میکانیکی مانند کارابین و ۳۰۳ بور می گردید. باوجود آن قوماندانی غند ۵۱۸ در اثر عملیاتهای متعددی که انجام داده بود، در جریان آن مقدار زیادی از اسلحه، خود کار را به غنیمت گرفته و سر بازان خود را با ۴۶۰ میل کلاشینکوف ۱۲ میل ماشیندار از نوع P-K ۸ قبضه راکت انداز R.P.G.7 و دو قبضه راکت انداز خفیف (راکت لنچر) مجهز ساخته بود. ولی، بابه اسارت رفتن غلام سخی صدیقی، سقوط ۶ تولی و فرار مسلحانه سربازان این غند، به تعداد ۹۰ میل کلاشینکوف، ۴ میل راکت انداز و هشت میل ماشیندار P-K با ۱۸ صندوق مهمات کلاشینکوف در اختیار ما قرار داشت. بنأ این کمک به موقع داکتر بها که در واقعیت امر يك کمک حیاتی به غند ۵۱۸ بود، در حالی صورت پذیرفت که ساختار تشکیلاتی غند مذکور از چار چوب قومی بودن خود خارج گردیده و به قطعه، منظمی تغیر شکل یافت. که در چوکات آن به عوض ۱۶ تولی، تشکیل سه کندک پیاده گنجانیده شد. این دگرگونی تشکیلاتی از جانب دکتور بها در قطعه، نامبرد بخاطری روی دست آمد که تنها از همین طریق میسر بود که سربازان غند ۵۱۸ با اینگونه سلاحهای مدرن مجهز گردد. و این روایت داکتر بها موجب آن شد تا غند موصوف به يك قوت قابل حساب در ماورای کوچکه مبدل شود.

دکتور بها پس از منت گذاری به رهبری این قطعه، در اواسط ماه دلو سال ۱۳۶۷ یعنی دو هفته پیشتر از خروج قطعی قوای نظامی اتحاد شوروی از افغانستان نو آباد را در حالی به قصد مزار شریف و کابل ترك گفت که غلام سخی صدیقی نیز در همان روز از اسارت مامور حسن رهایی یافت.

پیوستن آمر صمد، میرزا عبدالرحیم و رشید احمد قزاق با شورای نظر و سقوط ولسوالی رستاق از اثر آن

همانگونه که در بحث گذشته اشاره شد، آمر صمد پس از سقوط قریه، قزاق و بی نتیجه ماندن عملیات تصفیوی سازا بر شهر خواجه غار، اعتبار قبلی خود در نزد دکتور نجیب الله را از دست داده و بالاثر زمینه اگمال قطعات سازایی از لحاظ مالی، لوژستیکی و تسلیحاتی توسط دولت محدود گردید.

بنابر آن، مشاورین شوروی راه دیگری بخاطر بقای آمر صمد نداشتند، الی اینکه قریه جات حاجی سردار، آی خانم و شهر دشت قلعه را از جبهه آمر عباس توسط قوتهای سازا متصرف شده و راه اگمالاتی اش را با فعال ساختن خط دریایی میان ارتفاع آی خانم و مرز جنوبی تاجکستان شوروی باز سازند. به همین خاطر هم بود، که توطئه سقوط پوسته های غند ۵۱۸ در این استقامت را برای آمر صمد مشوره داده و شرایط آغاز برنامه مذکور را بابه اسارت رفتن غلام سخی صدیقی پی ریختند. چون، اینها معتقد بودند که تا آن زمانی که خط اتصالی میان قریه، قم قشلاق وار تفاع آی خانم در اختیار قوماندانی غند ۵۱۸ قرار داشته باشد. رسانیدن آمر صمد به ارتفاع مذکور دشوار بوده و عکس آن اشغال این خط از آمر عباس به سادگی انجام خواهد پذیرفت. چه، که به اساس همین برنامه بود که قوتهای قزاق به صفت یک نیروی مطمئن جهت به تحقق رسیدن آن به سرپل دریای کوچک عقب کشیده شده و به حال ریزرو نگهداشته شد. مشاورین شوروی که در نا داشتند تا از اینطریق هم به مصروفیت شاق اگمالاتی جنگنده های قزاق پایان بخشند و هم نتوانی سازایی ها در باز پس گیری شهر تالقان را بابدست آوردن خط

اکمالاتی آی خانم جبیره کنند. تیرشان در این مورد به هدف نخورد. چون سازهایی ها در یکی دو تعرضی که تحت پوشش آتش سلاحهای ثقیله، جزوتام شوروی مستقر در ارتفاع آی خانم بخاطر تصیفه خط یادشده از گروپهای مسلح آمر عباس انجام دادند، به نتیجه نه رسیدند. پس از آن، آمرعباس برای فرمانده جزوتام موصوف اخطار صادر کرد، که در صورت تکرار تعرض آمر صمد بر ساحه، تحت اداره، وی و اجرای آتش بر مواضع جنگنده های جبهه، او از جانب جزوتام موصوف، راه رفت و برگشت آنها در فاصله بین آی خانم و قرارگاه قطعه شوروی مستقر در سرپل دریای کوچکچه را برخ شان خواهد بست. بعد از آن جزوتام شوروی طبق تقاضای امر عباس عمل کرده و با متوقف ساختن برنامه عملیاتی سازهایی ها بر جبهه، حزب اسلامی آمر عباس جهت رسیدن به هدفی که داشتند. این امیدواری را نیز از آمر صمد گرفتند. بنابر آن، آمر صمد بخاطر برون رفت از وضع خطیری که به عقیده او با خروج قوای شوروی از افغانستان زندگی سیاسی نظامی اش را تهدید می کرد، بامشاورین شوروی به مشوره نشست و به اساس دستور ایشان راه پیوستن به صف فرماندهان جمعیتی وابسته به شورای نظر در تالقان را پیش گرفت. به گونه ایکه، او، قوماندان جلیل برادر زاده، میرزا عبدالرحیم و رشید احمد تاتار، پس از نشستهای پیهی که انجام دادند، تصمیم گرفتند تا با ارباب طوره این متحد جمعیتی سابق خود تماس حاصل کرده و از طریق آن راه مفاهمه با ملاعبدالودود، قیوم بای و ابراهیم پهلوان را باز سازند. چون آمر صمد به خوبی می دانست. که این فرماندهان دارای روحیه نظم ناپذیری و علاقمند به خود سری و خود مختاری هایی که مرز بکار برد هرگونه تحملیات ایشان بر مردم تحت نفوذ آنها را محدود نمی ساخت. در برابر مسعود طوری موضع می گرفتند که در اثر آن وی مجبور می شد تا بخاطر استفاده از نیروی نظامی شان در برابر رقبای سیاسی خویش در منطقه و یا حداقل جهت

جلوگیری از پیوستن ایشان به صف دشمنان خویش، آنها را با خود داشته باشد. اینها که با پیش کشیدن شعار همبسته گی قومی در بین قوماندان های محل، حرفهای تحریک آمیزی را در برابر احمد شاه مسعود که گویا از ساحه پنجشیر به وطن شان نازل گردهیده بود، زمزمه می کردند. این نه به آن خاطر بود که آقایان موصوف واقعاً به دفاع از حق قوم و مردم خود علیه حاکمیت گروه کوچک پنجشیری های شورای نظاری می ایستادند. بلکه، میخواستند که با استفاده از اینگونه شعار فریبنده مردم خود را اغوا کرده و از طریق تحریک و بسیج ایشان علیه احمد شاه مسعود که به حاکمیت ظالمانه خود بالای آنها ادامه دهند. گذشته از آن، فرماندهان مذکور که اکثراً محروم از سواد حداقل و سابقه نیک در بین مردم بودند، از وارد آمدن نظم و اداره انسانی در محل شان وحشت داشتند. البته به این دلیل که ایشان خود از کم ظرفی و ناتوانی خویش جهت چوکات گردیدن در چار چوب مقرراتی که آنها را از انجام اعمال ناشیانه و خود سری های بی حدودمرزشان منع داشته و یا امکانات دستیابی به موقف دلخواه آنها را محدود می ساخت، آگاه بودند. بنابر آن این سه جنگ سالار هم کیش و هم باور آنها یعنی امر صمد، میرزا عبدالرحیم ورشید احمد تاتار بادرک دقیق این مطلب، با دوستان مردم ستیز جهادی خویش وارد معامله گردیده و به تفاهم رسیدند. تاتوانسته باشند که به زعم خود جبهه مقاومت قومی علیه سلطه جویی احمد شاه مسعود در منطقه خود را تقویت کنند. از همین بود، که قوماندانان یاد شده اولاً دیدار هایی را با دوستان جمعیتی خود انجام داده و بعداً از طریق وساطت ملا عبدالودود و قیوم بای راه مذاکره با احمد شاه مسعود را باز کردند. با آماده گردیدن مسعود به ملاقات ایشان، اشخاص ذیل جهت انجام مذاکره با او وارد فرخار گردیدند:

- ۱ - قوماندان جلیل به نمایندگی از میرزا عبدالرحیم.
 - ۲ - عاشور علی مشهور به چنگیز معاون رشید احمد تاتار به نمایندگی از او.
 - ۳ - عبدالعزیز فرزند حاجی بابا بای سرغی که پیوند پسر مامایی با امر صمد داشت به نمایندگی از امر صمد.
(اگر به اشتباه نه رفته باشم در جمع این هیات قوماندان مجید برادر امر صمد نیز به صفت نماینده وی حضور داشت)
- ترکیب مذکور به تاریخ ۲۰ دلو سال ۱۳۶۷ پس از ملاقات با احمد شاه مسعود در ولسوالی فرخار فیصله به عمل آوردند که قبل از خروج قوای شوروی از ولسوالی رستاق فرماندهان جمعیتی تالقان یکجا با چهار صد نفر مسلح وارد ولسوالی مذکور گردیده و از طریق متحد ساختن امر صمد، میرزا عبدالرحیم و رشید احمد تاتار با ملا پیرمقل اتحادیه ای را جهت مقابله علیه جبهات نیرومند حزب اسلامی ملانادر و مامور حسن در رستاق، قوماندان بشیر مشهور به بشیر وکیل عبدالله در ولسوالی چاه آب، قاضی محمد کبیر در ولسوالی ینگه قلعه و امر عباس در ساحه دشت قلعه که به امریت انجیر بشیر چاه آبی عمل می کردند، بوجود بیاورند. اینها با بدست آوردن چنین تعهدی از احمد شاه مسعود، وارد قرارگاه سیاسی نظامی ساز در سرپل دریای کوچک شده و پس از دیدار و گفتگو با امر صمد به قرارگاه غند ۵۱۸ سر زدند. که ترکیب ایشان متشکل بود از: قوماندان جلیل، رشید احمد تاتار و قوماندان شاه محمود. هیات مذکور پس از تبادل نظر با غلام سخی صدیقی از وی تقاضا کردند تا اینکه من یکجا با ایشان وارد رستاق گردیده و در گفتگو هایی شرکت ورزم که يك و یا دوروز بعد با فرماندهان تالقان که به رستاق می آمدند، آغاز می شد. غلام سخی صدیقی پس از مشوره با من پیشنهاد ارائه شده از جانب مهمانان خود را پذیرفته و برای صلاحیت داد تا

به نمایندگی از وی وارد پروسه، مذکور گردهم. آنگاه، من قوماندان جلیل، رشید احمد تاتار و قوماندان شاه محمود وارد مرکز فرماندهی میرزا عبدالرحیم در قریه، بیشکند رستاق شدیم. قوماندان جلیل پس از ورود مان به محل مذکور، از قوماندان مجید برادر آمر صمد که در قریه، سیاب بود، نیز دعوت به عمل آورد تا به بیشکند آمده و در نشست مشورتی ما شرکت ورزد. قوماندان مجید در آغازین لحظات شب همانروز وارد بیشکند شده و پس از صرف طعام شب ۲۲ دلو سال ۱۳۶۷ جلسه، مذکور در مهمانخانه، میرزا عبدالرحیم آغاز یافت، اشترک کننده گان این نشست که عبارت می شدند از قوماندان مجید، رشید احمد تاتار، قوماندان جلیل، قوماندان شاه محمود و من، بحث خویش روی موضع گیری خود پیرامون اتحاد با شورای نظار و یا مستقل و متحد ماندن مان در برابر آن و جبهات حزب اسلامی منطقه را آغاز کردیم. در جریان این جلسه دو نظر ذیل از جانب حاضرین پیش کش شد.

- ۱- نظر مستقل و متحد ماندن قوت های دولتی و سازایی با اتخاذ موضع تدافعی در برابر تعرض احتمالی جبهات متعهد به احمد شاه مسعود و انجینیر بشیر چاه آبی، که از طرف من و قوماندان شاه محمود مطرح گردید.
- ۲- نظر پیوستن با جبهات قومی تحت فرمان مسعود جهت جنگانیدن ایشان در برابر نیروهای مسلح حزب اسلامی منطقه به فرماندهی انجینیر بشیر چاه آبی، که از جانب قوماندان جلیل، رشید احمد تاتار و خاصتاً قوماندان مجید طرح شد.

الف: - من بخاطر منطق دهی به نظر خود می گفتم: در ولسوالی رستاق که جبهات حزب اسلامی مامور حسن و ملانادر و جبهه شورای نظاری ملاپیرمقل عمل می کنند. این سه جبهه دارای چنان پیشینه، خراب و جنجالی باهم هستند، که زندگی بدون جنگ میان شان پس از خروج قوای شوروی بخاطر اشغال مناطق تحت تسلط یکدیگر کاملاً غیرممکن به نظر می آید. چه

رسد به اینکه دشمنان خونی مذکور دست اتحاد به هم داده و علیه ما قرار گیرند. در اینصورت، آنها هر کدام به تنهایی خود دارای ظرفیت نظامی ای نمی باشند که حتی در اشغال يك پوسته دولتی و نقطه ای از ساحاتی که در تحت کنترل امر صاحب صمد و میرزا عبدالرحیم قرار دارد، شایسته گی نشان دهند. مدتی نخواهد گذشت که درگیری میان آنها بخاطر دفع يك دیگر شان از رستاق آغاز گردیده و طرفین مذکور هر کدام به نوبه خود به ما مراجعه می کنند، تا به کمک ایشان بپردازیم. اگر این مطلب را در مقیاس منطقه طرح کنیم، به نظر من چنین وضعی دامنگیر احمد شاه مسعود و انجنیر بشیر چاه آبی نیز خواهد گردید. در اینصورت اگر ما متحد بوده و در مشوره با هم عمل کنیم، خواهیم توانست که بعد از تحکیم مواضع دفاعی خویش در رستاق و خطوط دیگری که آسیب پذیر به حساب می آید خود به تعرض بگذریم. به ترتیبی که اگر ما هر کدام مان به تعداد ۲۵۰ نفر افراد مسلح خویش را در چوکات يك قرار گاه مشترکی که باید آنرا بوجود بیاوریم، تنظیم کنیم. از جمع آن يك نیروی هزار نفری کاملاً مجهز با سلاحهای ثقیله کافی و وسایط زرهی بوجود می آید که این امکان را نه احمد شاه مسعود دارد و نه هم انجنیر بشیر چاه آبی، آنگاه ما خواهیم توانست که با استفاده از قوت مجهز مذکور هم روحیه ضعیف جنگنده های خود را بالا ببریم و هم در هر نقطه ای که مورد تعرض رقبای جهادی خویش قرار گیریم با استخدام بخشی از این قوت هزار نفری به تعرض متقابل علیه رقیب مان بگذریم. منطقی بودن این ادعای من را تجربه اتحاد ما با قاری محمد امیر در مرحله اول خروج قوای شوروی و استاده گی مان علیه تعرض قاضی کبیر که آنرا بر مواضع رشید خان انجام داده و شکست خورد، به اثبات می رساند. اگر شما می گوئید که با بر آمدن قوای شوروی از فغانستان روحیه سربازان تان پائین خواهد آمد. این نقص نیز در اثر اتحاد عمل ما و شما به ترتیبی که گفتیم از بین می رود.

گذشته از آن، اگر روی کمک تسلیحاتی ای که آمر صاحب صمد از قوای شوروی بدست آورده است محاسبه کنیم. ماهمین حالا ظرفیت تصفیه شهر دشت قلعه را از آمر عباس نیز در یافته ایم. بناً با اجرای عملیات مشترک بر جبهه آمر عباس و مسلط گردیدن بر ارتفاع آی خانم از این طریق، راه ا کمالاتی آمر صاحب صمد با شوروی های آن طرف دریا را می توانیم که باز کنیم. و این کاملاً باروحیه شوروی ها سازگار است. چون در دو دیداری که مسولین استخباراتی قوای سرپل و آی خانم در قرارگاه قطعه سرپل شوروی و نو آباد با ما داشتند، اشاراتی روی این ضرورت کردند. البته بعداً بابه کاربرد ظرافتی، تاکید خویش روی این پیشنهاد خود که ما باید پس از خروج قوای آنها راه پینوستن با احمد شاه مسعود را در پیش گیریم لحن صحبت خویش را تغییر دادند. پس من فکر می کنم که اگر آنها مطمئن و معتقد شوند که ما باهم متحد گردیده و به حفظ مواضع خویش در برابر حملات احتمالی مجاهدین می پردازیم. در آن صورت، آمر صاحب، صمد را بعد از خروج خویش از افغانستان به صفت يك مرجع قابل اعتماد از طرق خط دریایی آی خانم و تاجکستان ا کمال کرده و به این ترتیب به حمایت از ما خواهند پرداخت. در این صورت افسران و سربازان ما با اطمینان و اعتقاد بهتر نسبت به بقای حاکمیت دولتی در منطقه که به مفهوم بقای ما و شما است عمل خواهند کرد.

ب : - این استدلال و استنتاج من هیچگونه تأثیری بر قوماندانان جلیل، قوماندانان مجید و رشید احمد تاتار بجان گذاشته و ایشان با همان اعتقادی که خواهند توانست در توافق با قوماندانهای قومی جمعیت اسلامی تالقان نیروی خود را از ضربه پذیری توسط احمد شاه مسعود و انجینر بشیر چاه آبی نجات داده و آینده روشنتری را برای خود دست و پا کنند. راه جنگانیدن جبهات جمعیتی با حزب اسلامی و ناظر بودن خود به این صحنه را که منطقی ترین

راه می دانستند در پیش گرفتند. بناً، قوماندان های موصوف با وفا دار ماندن به تعهدی که با احمد شاه مسعود بسته بودند، چشم به زای حضور یابی مهمانانی تالقان خود به قرارگاه امر صمد در قریهء سیاب باقی ماندند. ولسوالی رستاق قبل از خروج قوای نظامی اتحاد شوروی از افغانستان در ۲۶ دلو سال ۱۳۶۷ به شرح ذیل میان فرماندهان جهادی، سازایی و دولتی تقسیم شده بود.

۱ - جبهه حزب اسلامی ملانادر

ملانادر فرزند حاجی تاش بای که در قریهء شینگراب ولسوای رستاق تولد یافته و متعلق به قوم اوزبیک بود، قبل از خروج قوای شوروی از افغانستان بر قرا و قصبات ذیل در این ولسوالی حاکمیت داشت:

- ۱ - شینگراب ۲ - آبگزان ۳ - مستی خان ۴ - غنج ۵ - ایل کیشان (ایل کوشان) ۶ - دیوری ۷ - دشت چنار ۸ - جرائیل ۹ - خواجه خیر آب
- ۱۰ - گنده چشمه ۱۱ - خالدره ۱۲ - بندایل.

تعداد افراد مسلح ملانادر که در حدود ۳۰۰ نفر محاسبه می شد، جبههء وی دارای دو ضرب توپ بی پسلگد چینیایی، ۴ میل ماشیندار دافع هوا از نوع دهشکه، سه میل هواوان چینیایی بود.

۲ - جبهه حزب اسلامی مامورحسن:

مامورحسن فرزند محمد قل میر آب باشتی باشنده شهر دشت قلعه بوده و از لحاظ اتینکی به شاخهء قرلق قوم ازبیک متعلق است. وی در آستانه خروج قوای شوروی از افغانستان قریه جات آتی الذکر را به اداره می کشید:

- ۱ - درنه ۲ - گردهء گاو ۳ - آلات ۴ - غریب بچه ۵ - دادیسی ۶ - تاوه تاشی ۷ - دشت میرزایی ۸ - کوك تاوه ۹ - قلعهء گرداب ۱۰ - پس مفعول ۱۱ - گله وان ۱۲ - مرغک ۱۳ - نارستان ۱۴ - تالك ۱۵ - حافظان ۱۶ - مسینگران ۱۷ - سنگ علی ۱۸ - سقابه ۱۹ - دشتک سفلی ۲۰ - چپ دره

۲۱- بتاش ۲۲- لنگر ۲۳- سرجوی ۲۴- چشمه کان ۲۵- قدوق ۲۶- جواز خانه ۲۷- چقوردره ۲۸- قزل قشلاق ۲۹- چقور قشلاق ۳۰- قره یاغاج ۳۱- دره، گاوگ ۳۲- چاکر. مامور حسن با داشتن در حدود ۴۰۰ نفر مجاهد مسلح و دو ضرب توپ بی پسلگد چینیایی ۴ میل ماشیندار دافع هوا از نوع دهشکه چینیایی سه میل هاوان چینیایی به فعالیت می پرداخت.

۳- جبهه حزب اسلامی قوماندان حمید الله بلوچ

قوماندان حمید الله از لحاظ قومی به بلوچ های دهن کیوان مناسبت داشته و شوهر همشیره انجینر بشر چاه آبی می باشد. او که بر قریه دهن کیوان، خیلان، دشت چنار، ظریف بای، نور احمد بای، جوړه بای، قصبیات قره دونگ و پستکه تسلط داشت، از لحاظ تسلیحاتی با سلاح ثقیله قابل حساب مجهز نبود.

۴- جبهه شورای نظاری شده ملاپیرمقل

ملاپیرمقل فرزند آدینه قل در قریه هزار سموچ متولد گردیده و از لحاظ اتنیکی به شاخه جنگه تغن قوم اوزبیک رابطه دارد. ملای مذکور قبل از خروج قوای شوروی از افغانستان بر قرا و قصبیات ذیل در ولسوالی رستاق حکم می راند:

۱- هزار سموچ ۲- توت ۳- چغیان ۴- سمرغیان ۵- سررستاق ۶- باغی حصار ۷- سری غار ۸- بیخا ۹- دشتک ۱۰- زهان بالا ۱۱- زهان پایان ۱۲- گرگان ۱۳- قدوق ۱۴- ده پست ۱۵- سید آباد ۱۶- لنگر ۱۷- لنگر ایشان ها ۱۸- کیشان ۱۹- کمانگر ۲۰- چکک.

تعداد مجاهدین فعال در جبهه وی بالغ بر ۴۰۰ نفر مسلح گردیده و از یک میل ماشیندار دافع هوا از نوع دهشکه به شکل ثابت استفاده می برد. او پس از قتل عام ۹ گروه مجاهد مسلح مامور حسن به تعداد ۹ قبضه راکت انداز R.P.G-7 و ۹ میل ماشیندار ثقیل از نوع P-K از آنها بدست آورده و به

این ترتیب صاحب در حدود ۱۵ قبضه راکت اندازو ۱۴ میل ماشیندار P-K شد.

۵ - قطعه قومی و جبهه سابق حرکت انقلاب اسلامی میرزا عبدالرحیم - میرزا عبدالرحیم فرزند حکیم مینگ باشی باشنده قریه بیشکنده بوده و از لحاظ اتینکی به شاخه قرلق قوم اوزبیک متعلق است. او پس از خروج شوروی از افغانستان قرا و قصبات ذیل را در تحت تسلط خود داشت:

- ۱ - بیشکنده ۲ - اچه قروغ ۳ - عاص و درمن ۴ - گوگری ۵ - شکری
- ۶ - تَنک ۷ - گنده ۸ - آق جر ۹ - توله کی ۱۰ - قزل قلعه ایشان ها ۱۱ - قزل قلعه بلوچ ها ۱۲ - بای نظر ۱۳ - یکه توت ۱۴ - نوآباد ۱۵ - خواجه دیدوان
- ۱۶ - قره بلاتق ۱۷ - کلته دره ۱۸ - قوقیه ۱۹ - غرب دره ۲۰ - پنگانی ۲۱ - قذوق هزاره.

تعداد افراد مسلح میرزا عبدالرحیم به اضافه تر از یکهزار نفر بالغ شده و بادو ضرب توپ بی پسلگد چینایی ۳ - میل ماشیندار دافع هوا دهشکه، سه میل هاوان وسط چینایی مجهز بود.

۶ - قطعات سازایی وقومی آمرصمد

آمر صمد در قریه سرغ منطقه دشت قلعه زاده شده و از لحاظ اتینکی به شاخه سارق قوم اوزبیک رابطه به هم می رسانید. او در آستانه خروج قوای شوروی بر قریه جات ذیل در ولسوالی رستاق حکم می راند:

- ۱ - سیاب ۲ - دشت آبی ۳ - خانقا ۴ - بخمل باسی ۵ - سیه گل ۶ - شیخ سلمان ۷ - قذوق رحمت ۸ - شیر آتله ۹ - پسته مزار ۱۰ - یامچی ۱۱ - غرب دره ۱۲ - قلعه مامه بی ۱۳ - بلوکه ۱۴ - سرغ مامه بی ۱۵ - گنده بای ۱۶ - لاله میدان ۱۷ - نان وای قشلاق

آمر موصوف جهت اداره ساحات تحت تسلط خویش در شهر کهنه و شهر نورستاق، قوماندانی غنبد باغی حصار را در قریه سیاب قرار گاه داده و توسط جزوتام های مربوط به آن به دفاع از مواضع خودمی پرداخت.

تعداد افراد مسلح آمر صمد در حدود بالاتر از ۲۵۰۰ نفر بوده و قطعات وی برحسب ذیل با اسلحه و تخنیک محاروبی داده شده از جانب دولت و قوای شوروی مجهز گردیده بود.

۱ - غند باغی حصار *

قوماندانی غند باغی حصار که در قریهء سیاب متمرکز بود، اداره آنرا یکی از روشنفرکان سازایی با اسم مستعار وفا به عهده داشته و افراد قومی ذیل به صفت قوماندانهای سه کندک آن اجرای وظیفه می کردند.

۱ - عبدالولی مشهور به ولی کبود به صفت قوماندان کندک اول که قرار گاه کندک مذکور در قریهء سیاب بود.

۲ - بای جان باشندهء شهر کهنه رستاق به صفت قوماندان کندک دوم که در شهر کهنهء رستاق متمرکز بود.

۳ - ایوب چریک به صفت قوماندان کندک سوم که در ساحهء دشت آبی مستقر بود.

در تشکیل این غند به تعداد ۷۰۰ نفر مسلح با ۲ میل هاوان غرنی، ۱۲ میل هاوان وسط، دودستگاه پرتاب راکت B-M-1، ۵ میل ماشیندار دافع هوا از نوع دهشکه و ۵ میل ماشیندار دافع هوا از نوع زیکیوک موجود بود، فعالیت داشت.

۲ - غند کوهی

در رأس اداره غند کوهی اشخاص آتی قرار داشتند:

۱ - قوماندان مجید برادر آمر صمد به صفت قوماندان غند

۲ - عبدالاحد باشندهء قریهء حاجی سردار دشت قلعه به صفت معاون غند

۳ - میعاون جوهره باشنده قریهء سارغ به صفت رییس ارکان غند

* تشکیل این غند پس از سقوط باغی حصار تغییر خورده و افسران جدید در رأس اداره کندک های آن گماشته شد.

۴ - شاهی مشهور به چنگیز باشنده قریه سارغ به صفت قوماندان کندک اول
۵ - معاون محمد رسول باشنده - قریه سرغ به صفت قوماندان کندک دوم
۶ - عزت الله به صفت قوماندان کندک سوم
قرارگاه این غند در نقطهء زا و دره متمرکز بوده و با داشتن در حدود يك هزار نفر مسلح از اسلحه و تخنيك محاربوی ذیل استفاده می برد:

۱ - هاوان غرنی ۱ ميل

۲ - هاوان وسط ۲۰ ميل

۳ - ماشيندار A.G.S ۱۰ ميل

۴ - ماشيندار دافع هوا از نوع دهشكه ۱۰ ميل

۵ - ماشيندار دافع هوا از نوع زيکويك ۲۰ ميل

۳ - قوماندانی غند قزاق به فرماندهی قوماندان شاه محمود

این غند که در قریهء قزاق تاسیس شده بود، پس از سقوط قریهء مذکور توسط احمد شاه مسعود، به سرپل دریای کوچکچه عقب نشسته در قرارگاه غند آبیاری و قریه سیاب ولسوالی رستاق جابجاشد.
غند قزاق با داشتن بالا تر از ۴۰۰ نفر با اسلحه ثقیله و تخنيك محاربوی ذیل مجهز بود:

۱ - هاوان غرنی ۲ ميل

۲ - هاوان وسط ۵ ميل

۳ - توپ بی پسلكد چينايی ۲ صرب

۴ - ماشيندار از نوع A.G.S ۵ ميل

۵ - زرهپوش از نوع بيرديم يك عراه

۴ - غند آبیاری

این غند که در استقامت جنوب غربی پل دریای کوچکچه مستقر بود افسران ذیل در رأس اداره آن قرار داشتند:

- ۱ - دگروال محمد اعظم به صفت قوماندان غند
 - ۲ - دگرمن جلال الدین مشهور به جلال پوستک به صفت معاون غند
 - ۳ - جگتورن نیاز محمد دروازی ویکی از فعال ترین کادر های سازا به صفت رییس ارکان غند
 - ۴ - تورن عیسی خان باشنده قریه - سرغ به صفت قوماندان کندک اول
 - ۵ - عبدالعزیز باشنده قریه - سرغ به صفت قوماندان کندک دوم که در قریه شیر آتله قرار گاه داشت
 - ۶ - شاکر به صفت قوماندان کندک سوم
در تشکیل این غند به تعداد ۴۰۰ نفر سرباز موجود بوده و از اسلحه و تخنیک محاربوی ذیل اسفاده می برد:
 - ۱ - ماشین محاربوی از نوع B.M.P شش عراده
 - ۲ - زرهپوش از نوع P.P. 60 ۴ عراده
 - ۳ - زرهپوش از نوع بیردیم ۴ عراده
 - ۴ - هاوان غرنی ۲ میل
 - ۵ - هاوان وسط ۲۰ میل
 - ۶ - هاوان اتومات که توانایی فایر ۴ ماین را پیهم داشت ۲ میل
 - ۷ - توپ بی پسلگد چینیایی مورد استفاده و دیپو شده ۷۰ میل
 - ۸ - ماشیندار از نوع A.G.S ۱۲ میل
 - ۹ - توپ دافع هوا از نوع زنیو ۲۳ يك دستگاہ
 - ۱۰ - ماشیندار دافع هوا از نوع زیكویك ۱۲ میل
- اکثر سلاحهای ثقیله و تخنیک محاربوی غند های فوق را قطعات شوروی مستقر در سرپل کوچکه و ولسوالی رستاق پیش از خروج پیش برای امر صمد تسلیم دادند که شامل توپهای بی پسلگد، هاوان غرنی، هاوان اتومات، هاوان وسط، ماشیندار A.G.S ماشین محاربوی و زرهپوش ها می گردید.

به همین ترتیب، به تاریخ ۲۶ دلو سال ۱۳۶۷ جزوقام روسی مستقر در آی خانم قبل ازینکه این نقطه را ترك گوید به تعداد ۷۰ نفر افسر و سر باز - سازایی را در ارتفاع آی خانم توسط هلیکوپتر های ترانسپورتی دیسانت کرده و به تعداد ۶ عراده ماشین محاربوی و ۶ عراده زرهپوش داخل تشکیل خویش را برای آنها تسلیم داد. (۱)

۵ - کندک دولتی دیسانت هجومی ارباب محمد خلیل

ارباب محمد خلیل فرزند نائب محمد نبی خان باشنده گنربالای ولسوالی رستاق بوده و از لحاظ اتینکی به شاخه قرلق قوم اوزبیک تعلق داشت. وی از لحاظ سیاسی در هوا خواهی به سازمان فدائیان زحمتکشان افغانستان (سفزا) عمل می کرد.

قرار گاه کندک وی که دراستقامت شرقی شهر نورستان موقعیت داشت، سه تولی مربوطه اش به قوماندانی محمد هاشم محمد زمان و هدایت الله در ارتفاع مشرف برگذر چیچکه و تپه های ذخیره آب و حاجی تمیز خان حاکم برگذر بالا متمرکز بود. تعداد افراد مسلح آن به ۱۶۰ نفر می رسید.

۶ - کندک قومی شریف گاه فروش

شریف گاه فروش در قریه قزل قلعه بلوچ ها زاده شده و از لحاظ قومی بلوچ است. رابطه سیاسی وی قبلاً با سازمان فدائیان زحمتکشان افغانستان تأمین بوده و بعد ها به يك عنصر بی مسلک و معامله گر از این لحاظ مبدل شد.

(۱) چند روز قبل از خروج قطعات شوروی از سرپل کوچک ولسوالی رستاق، مسئولین بالایی آنها يك تعداد اسلحه ثقیله را به قرارگاه قطعه ایکه در سرپل کوچک مستقر بود انتقال داده و برای آمر صمد تسلیم کردند که در جمع آنها ۸۰ میل ماشیندار نارنجک انداز نوع A.G.S، ۶۰ میل توپ بی سسلک چینی و ۱۸ میل هاوان غرنی شامل بود.

قرارگاه کندک شریف کاه فروش در فاصله بین کافر قلعه و شهر نورستان واقع بود. تولى های داخل تشکیل آن در تپه های سوخته قلعه پوسته داشته و عمدتاً در قرارگاه کندک مستقر بودند. افراد مسلح این کندک به ۳۰۰ نفر بالغ گردیده و از يك ميل هاوان وسط چهار ميل ماشيندار دافع هوا از نوع زيکويک استفاده می بردند.

۷ - دستگاه رهبری ولسوالی رستاق و واحد های نظامی آن

قبل از خروج قوای شوروی بزرگ محمد (تاجک) باشنده، قریه، خانقا ولسوالی رستاق به صفت ولسوال، غلام رسول باشنده قریه بیشکند و اوزبیک به صفت آمر امنیت و احمد خان باشنده، منطقه، هزار باغ ولسوالی خواجه غار که به قوم اوزبیک رابطه داشت، به صفت قوماندان خاوندوی ولسوالی رستاق اجرائی وظیفه می کردند. آمریت امنیت و قوماندانی خاوندوی هر کدام در تشکیل خود يك تولى داشته و تعداد سربازان حاضر به وظیفه، آنها مجموعاً به ۱۸۰ نفر می رسید. این دو واحد نظامی دارای دو ميل هاوان وسط، دو ميل ماشيندار دافع هوا از نوع دهشکه و يك ميل زيکويک بودند. وظیفه آنها در حد تامین امنیت داخل شهر خلاصه می گردید.

۸ - سقوط ولسوالی رستاق

طوری که قبلاً اشاره شد، نشست شب ۲۳ دلو سال ۱۳۶۷ مادر مهمانخانه، میرزا عبدالرحیم بی آنکه به نتیجه مطلوبی منتهی گردد، به پایان رسید. مدتی نه گذشت که فرماندهان جمعیتی تالقان با يك تعداد مجاهدین مسلح خویش وارد رستاق شده و در قرارگاه آمر صمد واقع در قریه، سیاب جابجا گردیدند. در ترکیب ایشان اشخاص ذیل شامل بود:

۱ - ملا عبدالودود

۲ - قیوم بای

۳ - پهلوان ابراهیم

۴ - ارباب طوره

۵ - قوماندان پیر محمد

۶ - جبار سبزیکی از فرماندهان کوچک جمعیتی ولسوالی خواجه غار.

۷ - قوماندان شاه محمود مسئول نظامی جبهه جمعیتی مولوی جبار از

ولسوالی خواجه غار و چند تن دیگر.

آمر صمد در حالی که مصروف تسلیم گیری اسلحه، تخنیک محاربوی، مهمات و مواد مرم از قطعات شوروی مستقر در رستاق و سرپل دریا کوچک بود. از مهمانان جمعیتی خویش در قزیه، سیاب ولسوالی رستاق استقبال به عمل آورده و راه مفاهمه با ملا پیرمقل از طریق ایشانرا باز کرد.

در عین زمان، من گذارشی را مبنی به حضور یابی جمعیتی ها در شهر نو رستاق تهیه دیده و از طریق بی سیم قوماندانی خارندوی ولسوالی به جنرال شرف الدین بدر رئیس ارکان آمریت اوپراتیفی زون شمال اطلاع دادم. او ساعتی بعد امریه ای را جهت اخبار مسولیت پذیری من در خصوص اداره نیروهای دولتی ولسوالی رستاق عنوانی قوماندانی غند ۵۱۸ شفر کرد.

یک روز بعد از آن، یعنی به تاریخ ۲۵ دلو سال ۱۳۶۷ قوماندانی قطعه شوروی مستقر در رستاق ضیافتی را بخاطر وداع با دولتی های رستاق ترتیب داده و از من دعوت به عمل آورد تا در آن شرکت ورزم. من در حالی که قوماندان شاه محمود سازهایی را با خود داشتم. یکجا با برات محمد ولسوال رستاق، احمد خان قوماندان خارندوی، جیلانی مسول حزبی، عبدالرسول آمر امنیت، ارباب محمد خلیل قوماندان کندک دیسانت، شریف کاه فروش قوماندان کندک قومی رستاق، نعمت الله فرهنگ معاون سیاسی کندک دیسانت و عزت الله بلوچ رئیس ارکان کندک شریف کاه فروش وارد قرار گاه میذکور شده و به اطراف میز طعامی که برای ما ترتیب گردیده بود نشستیم. این ضیافت طی تشریفات معمول خاتمه پذیرفت. از آن به بعد،

قوماندانان قطعه در حالیکه به زبان روسی حرف میزد و گفته هایش توسط ترجمان وی به فارسی ترجمه می شد. به تبادل نظر پیرامون آینده سیر حوادث در افغانستان پس از خروج قوای شوروی از این کشور با ما پرداخت. در این جریان حرفای زیادی میان من و این قوماندان روسی تبادل گردید. در ختم دیالوگ مذکور تحفه هایی را که رهبری ولسوالی رستاق برای دوستان شوروی خویش تهیه دیده بود. توسط برات محمد برای قوماندان قطعه تسلیم داده شد. پس از ختم این مراسم افسری که مسئول استخبارات قطعه بود. از من دعوت کرد تا با او گوشه گرفته و چیزهای را از زبانش بشنوم. من پیشنهادش را پذیرفته و لحظه ای با وی مصروف شدم. او در حالی که به زبان فارسی تاجکی حرف میزد، پس از مقدمه خیلی ها کوتاه از باز شدن راه مفاهمه میان امر صمد و احمد شاه مسعود اظهار خوشنودی کرده و از من نیز تقاضا به عمل آورد تا غلام سخی صدیقی را نیز جهت انجام چنین کاری تشویق کنم. چون او معتقد بود که این یگانه راه بقای ما پس از خروج قوای شوروی از افغانستان خواهد بود. من بی آنکه در برابر اظهارات او قرار گیرم. با ابراز تشکر از رهنمایی اش به استقامت همراهان خود که در نقطه ای گردهم آمده بودند در حرکت افتادم. آنگاه آخرین سنت تشریفات تودیی خویش با اعضای رهبری قطعه شوروی را بجا آورده و یکجا با حضور یافته گان افغانی در این مراسم، راه شهر نورستاق را در پیش گرفتم.

قطعه شوروی صبح روز ۲۶ دلو سال ۱۳۶۷ رستاق را هنگامی ترک گفت که در شب قبل از روز مذکور جبهه شورای نظاری ملاپیرمقل وارد شهر کهنه رستاق شده، پس از فراری ساختن گروپهای مسلح امر صمد از شهر کهنه پیش روی خویش بجانب دشت آبی را دنبال کرد. حرکت تعرضی ملاپیرمقل در اثر آتش باز دازنده سر بازان کیندک شریف کاه فروش از تپه های سوخته قلعه متوقف ساخته شد. این در حالی بود که ارتفاع آی خانم که پس از خروج

جزو تام شوروی از آن به نیروهای مشترک امر صمد سید صادق خان و مولوی عبدالجبار تسلیم داده شده و قوت مشترک مذکور از ۶ چین ماشین مخاریوی و ۱۰ عراده زرهپوش بجا مانده برای امر صمد استفاده می برد. مورد تعرض جبهه حزب اسلامی امر عباس قرار گرفت. در درگیری ای که میان ایشان به وقوع پیوست، امر عبلس توفیق یافت تا ارتفاع ای خانم را در طول ۲ ساعت از قبای سنیای خویش بدست آورده و مدافعینش را که توسط هلیکوپترهای روسی و با استفاده از گذرگاه رود کوکچه وارد آن گردیده بودند، بجانب قرینه جلیمخور فراری سازد.

امر صمد بارو برو گردیدن به وضع مذکور از مهمانان خود تقاضا کرد تا جلو خود سری های ملاپیرمقل را بگیرند. بنابر آن، ایشان یکجا با امر صمد، رشید احمد تاتار، قوماندان شاه محمود، و قوماندان جلیل به دیدار ملاپیرمقل در شهر کهنه رستاق شتافتند. در نشستی که میان طرفین صورت پذیرفت. ملاعبالدود بر تاکید آقای مسعود مینی بر ضرورت اتحاد ملاپیرمقل با امر صمد، میرزا عبدالرحیم و رشید احمد تاتار تکیه کرده و از وی آرزو بسرد تا با توسل به اینگونه حرکات خود علیه تعهد احمد شاه مسعود قرار نه گرفته و این جریان آغاز شده را مختل نه سازد. ملاپیرمقل در جواب اظهارات ملاعبالدود گفت:

«وجود مه قبول نمی گنه که قتی امر صمد جور بیایم، او آگه رستاقه به مه تسلیم نه گنه مه جنگ می گنم» (۱) آنگاه جریان مذاکره برهم خورده و ملا پیرمقل راهی را که در پیش گرفته بود، طبق آن برفشار خود بالای امر صمد

(۱) از آن به بعد، رشید تاتار و قوماندان جلیل بر حسب شوخی می گفتند: «وجود ملا پیرمقل (آلت آن) که با امر صمد جور نمی آید. خود او باما جور خواهد آمد؟»

در واقع ملاپیرمقل می خواست بگوید که «وجدان من قبول نمی کند...» ولی او اشتباهاً بجای کلمه وجدان کلمه وجود را بکار برد

افزود. در عین زمان ملانادر تعرض شدیدی را بر پوسته بینی ملخ آمر صمد انجام داده و پس از مواجه گردیدن به مقاومت پاسداران پوسته مذکور و تعرض متقابل ملا پیرمقل علیه خود به عقب نشسته و از صحنه خارج شد.

آمر صمد، در برگشت خود از این نشست از من دعوت کرد تا جهت دیدار خاص با او وارد خانه شخص اش در سیاب گردم. من یکجا با خسر برده ام نعمت الله به سیاب رفته و پس از دریافت آمر صمد، توسط او به اطاق خوابش رهنمایی شدیم. وضع اطاق در هم و برهم بود. همانگونه که زندگی خود آمر صمد بی سرو سامان به نظر می رسید. بستر آمر که روی تخت بزرگی پهن بود، وضع خوبی نداشت. در پای تخت او يك دوشك مخملین يك دستگاہ بی سیم روسی و يك پایه تيليفون ميخانهکی که به سانترال ولسوالی رابطه داشت، دیده می شد. آمر صمد ما را به نشستن در روی دوشك مذکور دعوت کرده و خود در مقابل مان زانو زد. او وحشت زده و سراسیمه تشریف داشت. من بادرک روحیه دگرگون شده آمر صمد حرفهایم را به گونه ای نظم بخشیدم که تا بتوانم از این طریق مجال بخود آمدن وی را آرام آرام برایش تهیه دارم. ولی این تدبیر من بجای نه افتاده و او با آشفته حالی ایکه داشت، ملا پیرمقل را ناسزا گفته و ادامه سازش با وی را غیر ممکن توصیف می کرد. بعداً به دوام حرفهای خود گفت: «خوب رییس صاحب! چه کنیم؟ چاره چیست. از پوسته های بینی ملخ و خانقا دفاع کرده نمی توانم من می ترسم که در صورت تخلیه آنها افراد پوسته همه کشته و یا اسیر می شوند»

آنگاه، من او را به آرامش دعوت کرده اظهار داشتیم که از طریق بی سیم با قوماندان پوسته بینی ملخ رابطه گرفته و برای او دستور دهد تا خود را جهت عقب کشیدن به دشت آبی آماده سازد و من برای برادرانم محمد زمان و هدایت الله که تا هنوز موقعیت خوه در تپه های ذخیره آب و حاجی قیز خان

را تخلیه نکرده اند، وظیفه می دهم که تا رسیدن افراد پوسته بینی ملخ و گروپهای مسلح خانقا به مرقعیت شان، از مواضع خود خارج نه شوند.

آمر صمد بدست و پاچه گی عجیبی به عوض اینکه گوشی بی سیم را که در حال اخذ بود، بردارد، گوشی تیلیفون را بدست گرفت و به تکرار اسم کود بی سیم بینی ملخ پرداخت. من او را متوجه ساخته گفتم: آمر صاحب: ببخشید، شما گوشی تیلیفون را بر داشته اید. او گوشی دست داشته، خود را با عجله روی دستگاه تیلیفون گذاشته و پس از مراجعه به بی سیم حرفهای تاکیدی خود برای استاد جمعه شغنی را که به صفت قوماندان پوسته بینی ملخ رفع مسولیت می کرد، بیان داشت. پس از مجرا گردیدن این امر، من آمر صمد را مخاطب قرار داده اضافه کردم:

آمر صاحب! قراری که من می بینم وضع خوب نیست. شما با جابجا کردن افراد مسلح مهمانهای خود در قرار گاه تان، با خطر بزرگی مواجه هستید. شما فکری کنید که همین حالا در اسارت جمعیتی ها قرار دارید؟ اگر آنها بخواهند که علیه شما عمل کنند. آیا توان دفاع از خود را دارید؟ من نمی دانم که چه عاقبتی به استقبالی تان خواهد آمد. به نظر من اگر سر از همین لحظه تصمیم گرفته شود و سلاحهای ثقیله خویش را به شیر آتله و سریل بکشید خوب خواهد شد. اگر به فکر باقی ماندن در رستاق باشید. وقت آن گذشته است.

آمر صمد پس از تأیید حرفهای من اظهار داشت:

«رئیس صاحب! بلاهه پس سلاح ثقیله، اول خودم به سریل می روم و همراهی قوماندان سخی مشوره می کنم. از سریل به آمر مالی می گویم که سلاحهای ثقیله را به شیر آتله بیارد. یا الله بخیزین که شرایط خراب شده می رود.»

ها بعد از رسیدن به فیصله، مذکور اطاق خواب آمر صمد را ترک گفته و

ساعتی بعد روی عقب کشیدن پوسته بینی ملخ و افراد مسلح سازا که در خانقا جابجا بودند. با قوماندان شاه محمود به مشوره نشستیم. این وقتی بود. که افراد پوسته های کندک دیسانت هجومی از تپه های ذخیره آبل و حاجی تمیز خان پس از به آتش کشیدن مواضع خود به استقامت شهر نو در حرکت افتاده و بجای آنها گروه مسلح مربوط به معاون محمد علم باغی حصار جابجا شده بود. و ما از این رخداد کاملاً نا آگاه بودیم. در این جریان عده ای از افراد حلف جمع بیست و هفت نفر که در رأس ایشان استاد جمعه شفتی، استاد زین الدین و دو تن دیگر از روشنفکران سازایی قرار داشت. با رسیدن به پوسته حاجی تمیز خان در کمین معاون محمد علم افتاده و از جمع ایشان استاد جمعه، استاد زین الدین و دو نفر روشنفکر دیگر به قتل رسیدند. تلفات طرف مقابل در درگیری مذکور در کشته شدن یک نفر بنام محمد رسول برادر قوماندان حفیظ باغی حصار خلاصه گردید. بعد از به وقوع پیوستن این حادثه، قوتهای آمر صمد در بخشی از ساحه دشت آبی و قریه سیاب به دفاع گذشته و شب آن روز بدون بروز واقعه ای سپری شد.

صبح ۲۸ دلو سال ۱۳۶۷ گروههای مسلح ملاپیرمقل بر خطوط دفاعی کندک دیسانت هجومی ارباب محمد خلیل و کندک قومی شریف گاه فروش از استقامت شرقی و شمال شرقی شهر نورستان آتش گشوده و از جانب آنها جواب با مسلسل یافتند. من با سلاحه وضع موجود را از طریق تیلیفون با قوماندان شاه محمود که به عرض آمر محمد خلیل برسانده شده بود، در میان گذاشتم. او در جواب گفت، که من باید یکجا با هیات اداری و لسوالی وارد سیاب شده و در مورد سر نوشت قوتهای دولتی با قوماندان تالقان مفاهمه کنم. همچنان او علاوه کرد، که قوماندان جلیل و رشید احمد تاتار نیز در مهمانخانه آمر صمد حاضر بوده و بر این موضوع تأکید دارند. بنابر آن، من در حالیکه برات محمد و لسوال رستاق، احمد خان قوماندان خارندوی، غلام

رسول آمر امنیت و نعمت الله معاون سیاسی کندک دیسانت را با خود داشتم وارد سیاب شده و به مهمانخانه آمر صمد رهنمایی گردیدم. در مهمانخانه علاوه بر فرماندهان جمعیتی دعوت شده از تالقان، رشید احمد تاتار، قوماندان جلیل و قوماندان شاه محمود نیز حضور داشتند. با ورود ما تنها قوماندان جلیل و رشید تاتار از جایر خاسته و تشریفات معمول را بجا آوردند. قوماندان شاه محمود پاهای خود را تا وسط اطاق رها کرده و بی اعتنا به نظر می رسید. پس از تداخل ما به اطاق، همه خاموش شده و لحظه ای بعد، ملا عبدالودود لب به سخن گشاده گفت :

«برادر ها به این فیصله رسیدند، که شما به صفت نماینده قوتهای دولتی و لسانی رستاق باید شهر نو را برای یکی از قوماندانهای که در این جلسه حاضر اند، تسلیم کنید. مادر این مورد حق اول را برای آمر صاحب صمد که نماینده شان آمر صاحب مالی (قوماندان شاه محمود) هستند، میرزا صاحب عبدالرحیم که قوماندان جلیل به نماینده گی آنها در جمع ما حضور دارند و رشید احمد تاتار دادیم. شما اگر راضی استید به یکی از آنها تسلیم شوید. در غیر صورت می توانید که این معامله را با قوماندان صاحب های دیگری که اینجا تشریف دارند. انجام بدهید. شرط ما اینست که پس از تسلیم شدن شهر به یکی از ما هیچ کسی حق مداخله را ندارد. شما میدانید و همان کسی که به آن تسلیم می شوید.»

من با شنیدن این مطلب هیجانی شده گفتم:

به اینها تسلیم شوم؟ تاتار ما به تو تسلیم شویم؟ جلیل خان توجه می گویی؟ شما آنها را نیستید که من تا به امروز بخاطر کمک برایتان سرگردان هستم؟ شرم نکردید که به این فیصله تن دادید؟ آمر مالی (شاه محمود) توهم در این معامله شریک هستی؟

آنگاه، شاه محمود بی آنکه پاهای دراز کرده، خویش را جمع کند، بایی

نزاکتی خاصی گفت.

«رئیس صاحب! چه اعصاب خرابی می کنی، تا کی بچه های مردم را می کشی، ملا صاحب راست می گویند اضافه از این گپ چه بکار است.»
به ادامه، حرفهای شاه محمود، قیوم پهلوان به غرش در آمده و حرف های پست و بلند زیادی را از خود بیرون داد. در این لحظه نعمت الله که در جوار در ورودی مهمانخانه نشسته و به تعداد ده نفر افرا مسلح وی در خارج از اطاق بودند، سلاح دست داشته، خود را به حال فایر در آورده فریاد کشید:

«ماپیش از اینکه تسلیم شویم، یکی از شما بی ناموس ها را زنده نمی مانیم. رئیس صاحب از اطاق برای من با اینها تصفیه می کنم.»

این حرکت احساساتی نعمت الله فضای صحبت ما را برهم زده و در اثر آن همه مات و مبهوت شدند. من بی آنکه وقت را تلف کنم، به او ناسزا گفته و دستور دادم تا اطاق را ترك گوید. بعد از آن در حالی که خیلی ها ترسیده بودم، اظهار داشتم که من حاضرم تا شهر نورستاق را برای رشید خان تسلیم کنم. رشید تاتار گفت:

«مه هیچ کس و هیچ جاره تسلیم گرفته نمی تانم. مه بخاطر تسلیم گیری رستاق نیامدم.»

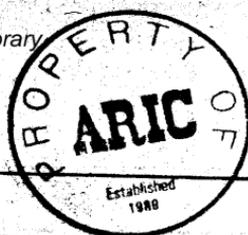
بعد از آن، به قوماندان جلیل اشاره کرده گفتم: توهم تسلیم نمی گیری؟ او در حالی که شرمنده و خجیل بود، گفت:

«مه به شرطی شهر رستاقه تسلیم می گیرم که هیچ کسی از موضع خود خارج نشود.»

همینکه این جمله، مبارک؟ از زبان او بیرون رفت. من با عجله از جابر خاسته گفتم:

صحیح است. یا الله! که برویم. در عین حال برای قوماندان جلیل با اشاره چشم فهماندیم که تعلل به خرج ندهد. چون میدانستم که در اسارت قطعی تالقانی ما گرفتار خواهد بود، اگر کاری را هم انجام دهم خود کشی خواهد بود.





در حالی که قوماندانان جلیل به حساسیت موضوع پی برده بود، زود از جابر خاسته و بی آنکه از ملا عبدالودود اجازه بگیرد. یکجا با من اطاق را ترک گفته و بجانب شهر نورستاق در حرکت شد. همینکه از قرارگاه آمر صمد یک کمی فاصله گرفتیم. نفس راحت کشیده و به قوماندانان جلیل گفتم، جلیل خان! تو شاید توقع داشته باشی که من به اساس فیصله مهمانهایت همه چیز را برای تو تسلیم داده و خود در تحت فرمان تو در رستاق باقی می مانم. این اشتباه است. از همین لحظه موترت را در اختیار من قراریده تا من و فامیل نعمت الله را به پیشکند برساند، من تا رسیدن تمام افسران و سربازان ارباب خلیل و شریف در مهمانخانه میرزا صاحب منتظر می مانم، حال تو میدانی و اداره شهر نورستاق.

او با حرمت و احترامی که نسبت به من داشت جیب شخصی اش را در اختیارم قرار داده گفت: «شماکلان ما هستید مه نامرد نیستم، شما بگویند یانه گویند مه مجبور هستم تا به میل شما رفتار کنم. به خاطر می که شماره مه خودم به رستاق آورده و سر گردان کدم.»

پس از آن برای نعمت الله و شریف گاه فروش دستور دادم تا افراد مسلح خود را آماده حرکت ساخته و به استقامت قرارگاه میرزا عبدالرحیم سوق دهند. آن شب به تعداد ۳۶۰ نفر سرباز و افسر هر دو کندق در قرارگاه میرزا عبدالرحیم تجمع کرده و بنا بر دستور من به استقامت قزل قلعه، بلوچ ها در حرکت افتادند. صبح آن شب، من نیز به قزل قلعه رفته و در مهمانخانه مرحوم ارباب موسی خان مرکز گرفتم. در یکی دو روز توقف خود در قزل قلعه کار انتقال افسران و سرباز های مربوط به کندق دیسانت و کندق شریف گاه فروش به نو آباد را سازمان داده و بهر آن قرارگاه نعمت الله از شهر نورستاق راه نو آباد را دز پیش گرفتم.



4. 3841

WAL

9711



آثار چاپ شده مولف:

- ۱- قطاع الطريقان- آدم ربایان و اقلالی ها . (رساله)
- ۲- از اعلیحضرت محمدظاهرشاه تا آقای برهان الدین ربانی (رساله)
- ۳- وزیر محمدگل خان مهمند... (رساله)
- ۴- ترک صفتی یا ترک قریبی (رساله)
- ۵- ژورنالیزم مبراً از توهین، تحقیر و عقده کشایی (رساله)
- ۶- انگلیس مآبی- روسی بودن یا امریکایی شدن؟ (کتاب)
- ۷- مهر و مصحف (مجموعه شعر)
- ۸- فانوسی بردرگاه شب (مجموعه شعری به زبانهای دری و ترکی)
- ۹- نام باستانی سرزمین ما توران است (کتاب)
- ۱۰- روسها از چه مجرای تاریخی وارد افغانستان شدند؟ (کتاب)
- ۱۱- مروری بر مشخصات اجتماعی جامعه افغانی (کتاب)
- ۱۲- در صفحات شمال افغانستان چه می گذشت (کتاب در دو جلد)
- ۱۳- آغاز و تداوم اختلافات میان جنرال دوستم و آقای مسعود در صفحات شمال افغانستان
- ۱۴- آیا قوای نظامی اتحاد شوروی از افغانستان خارج ساخته شد؟ (کتاب)

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**